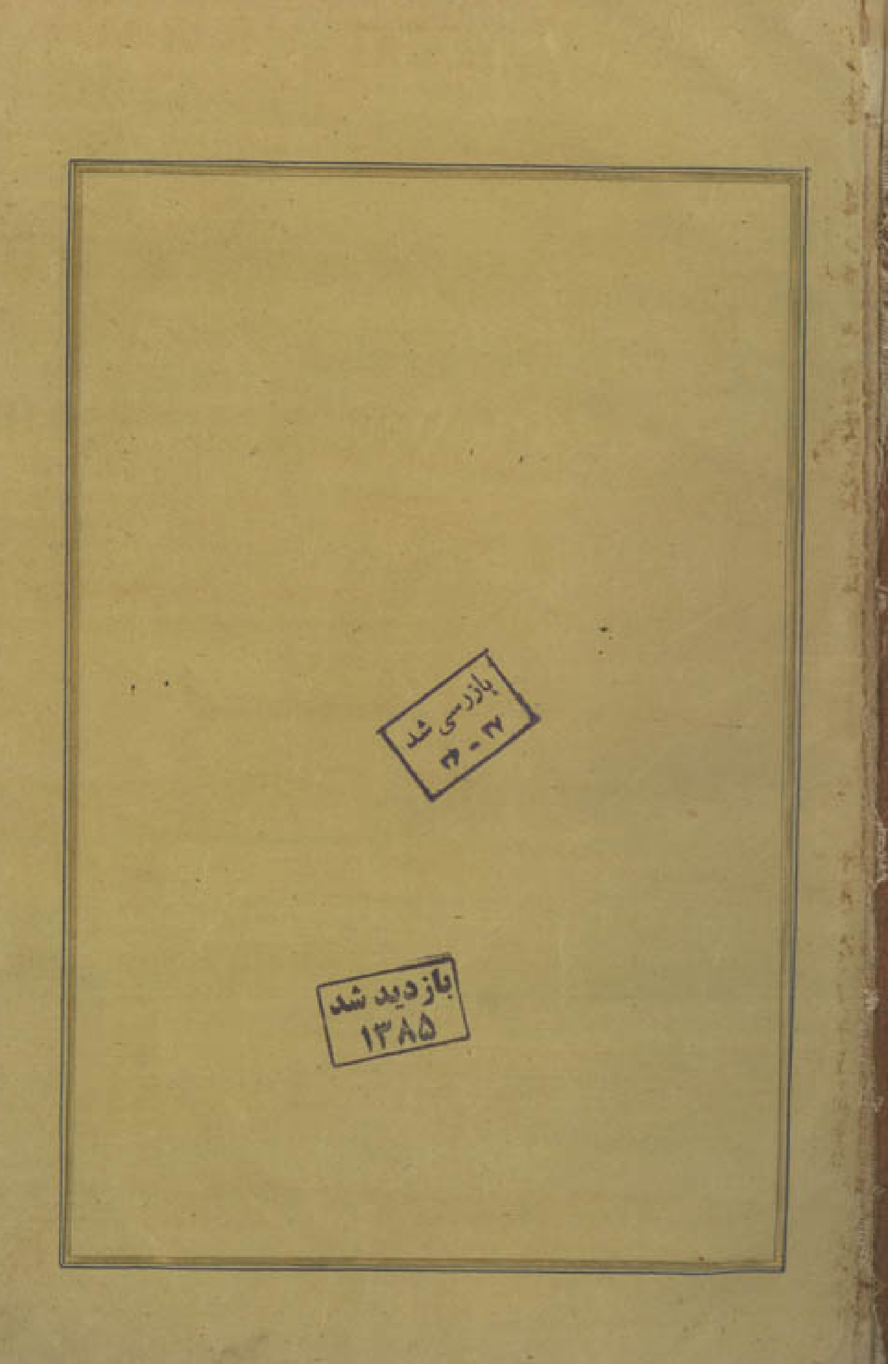
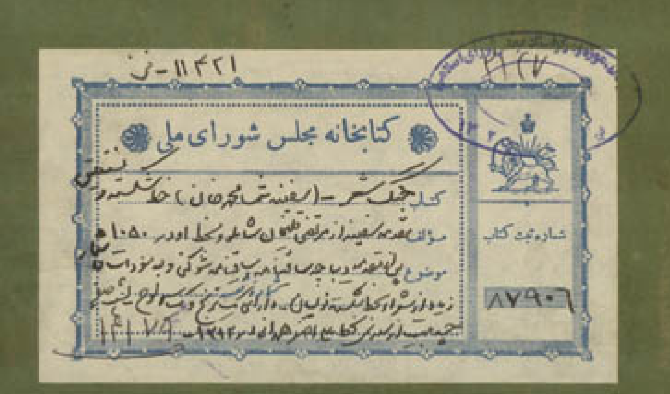
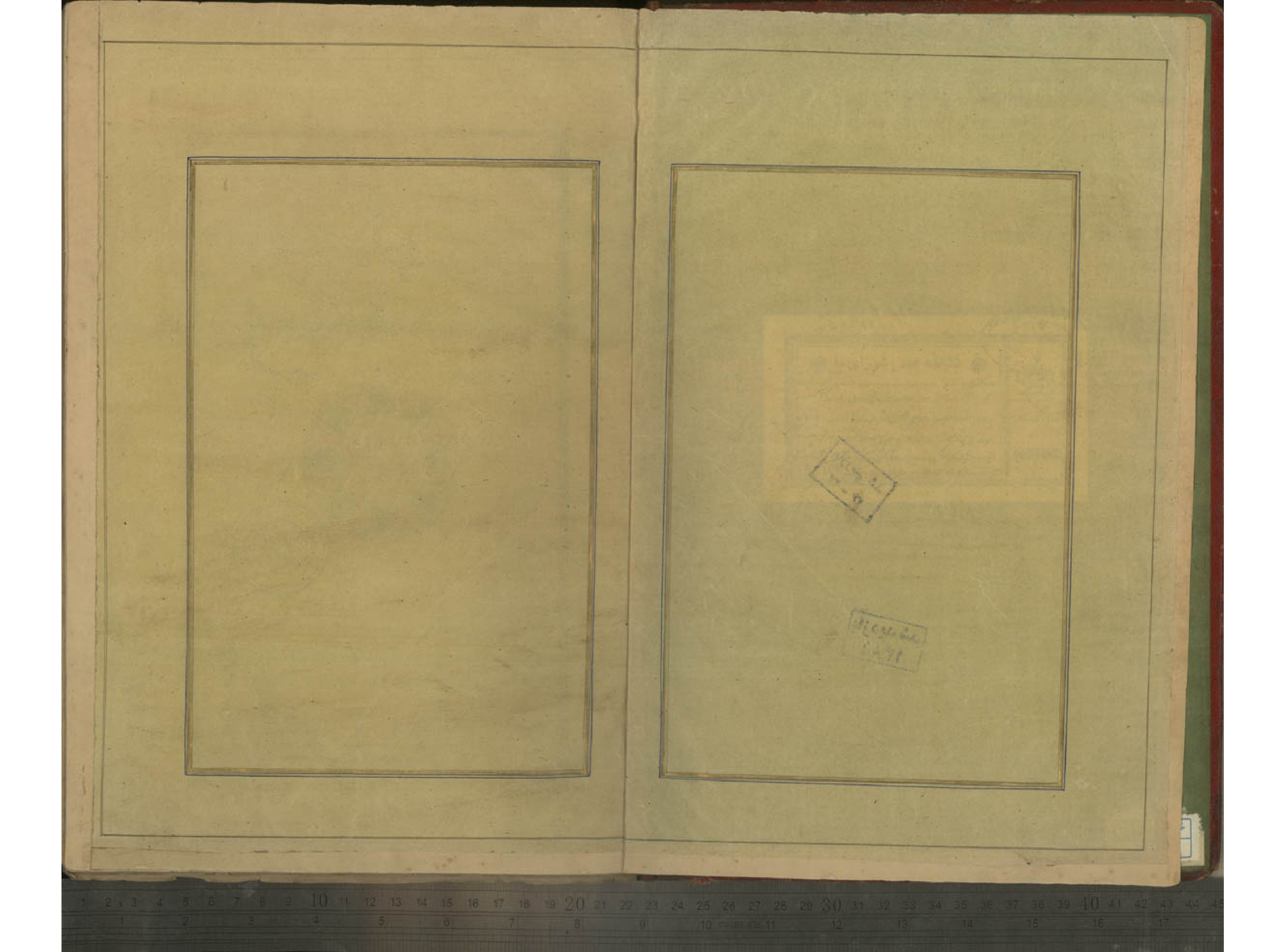
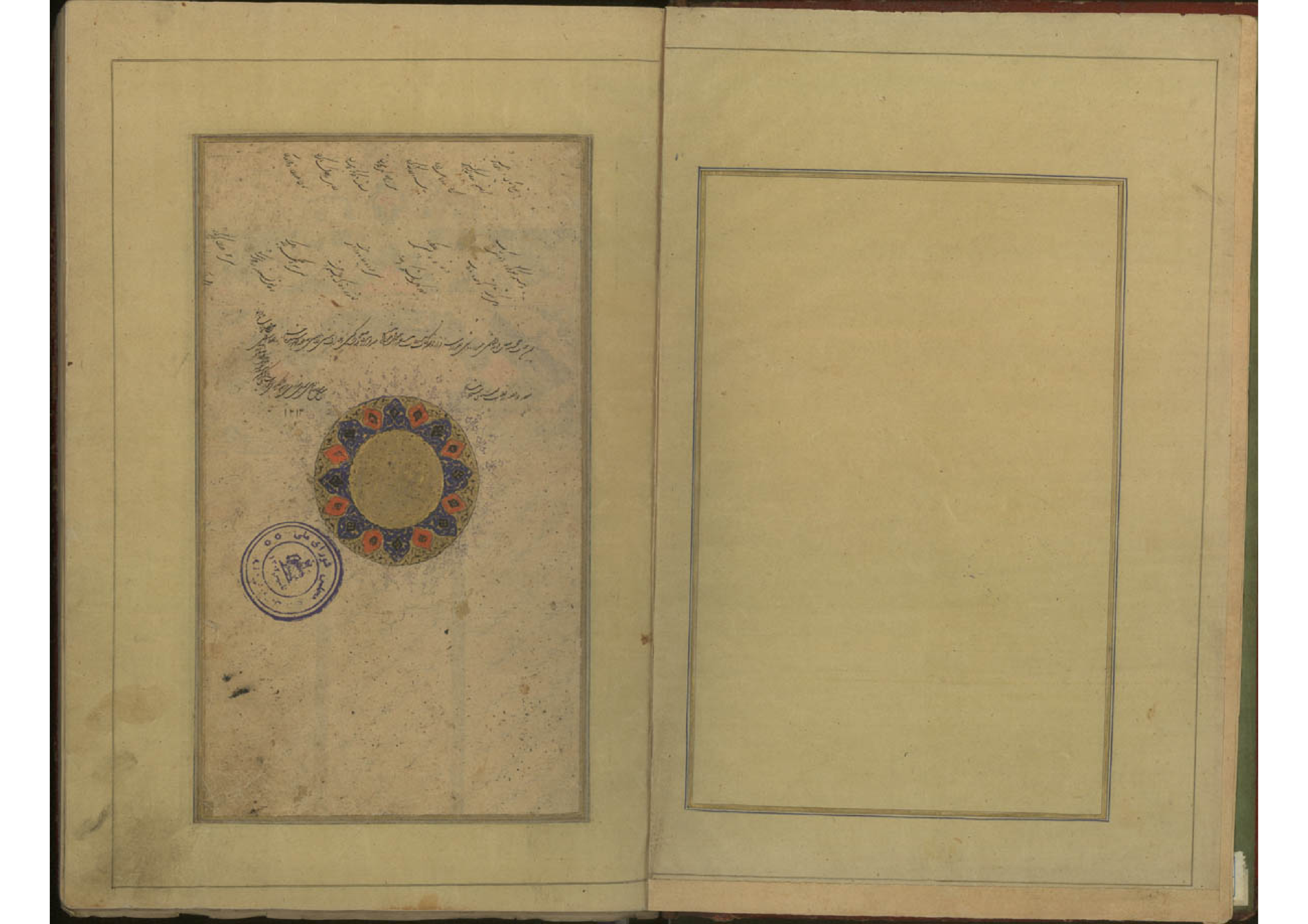












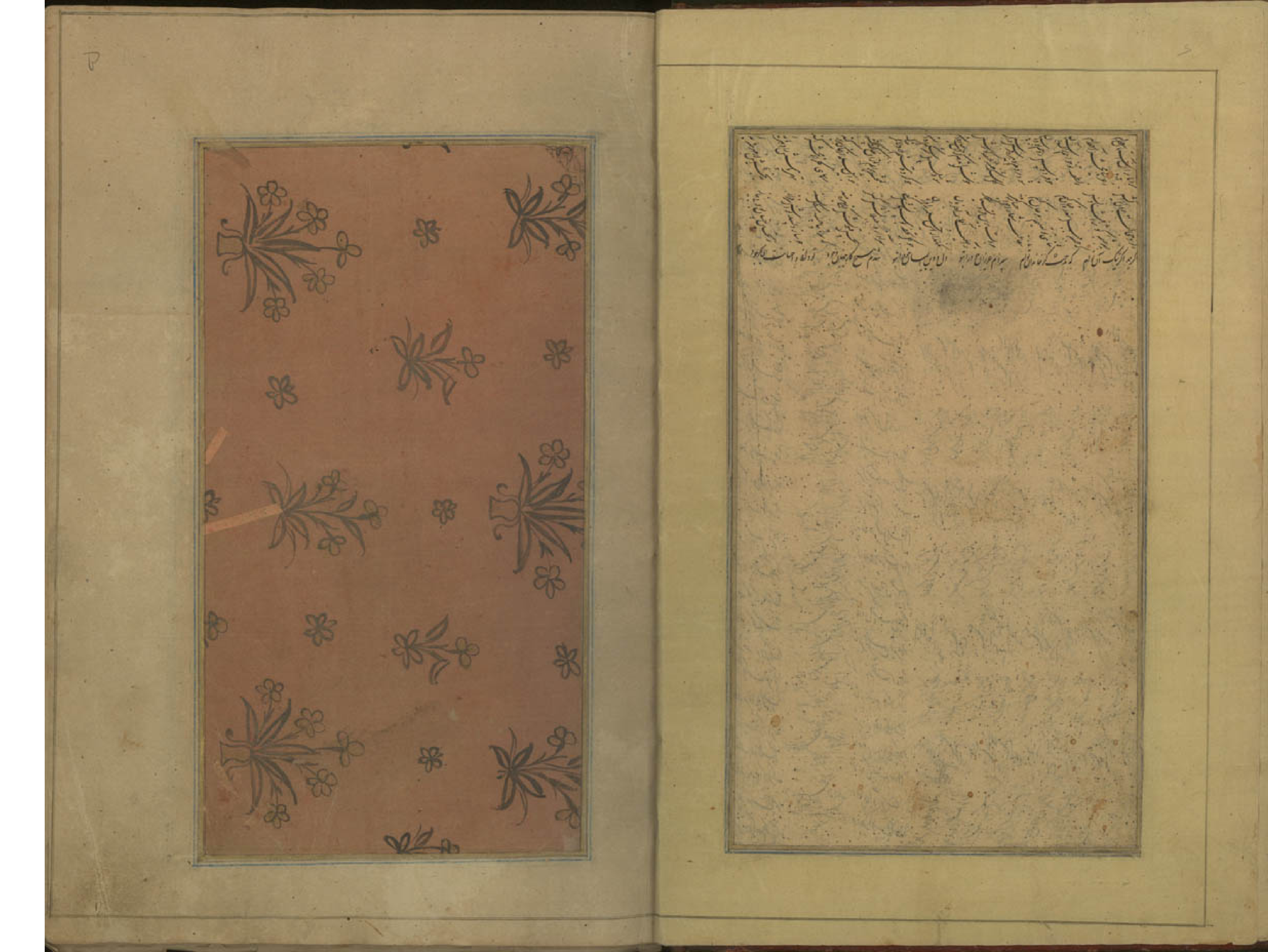




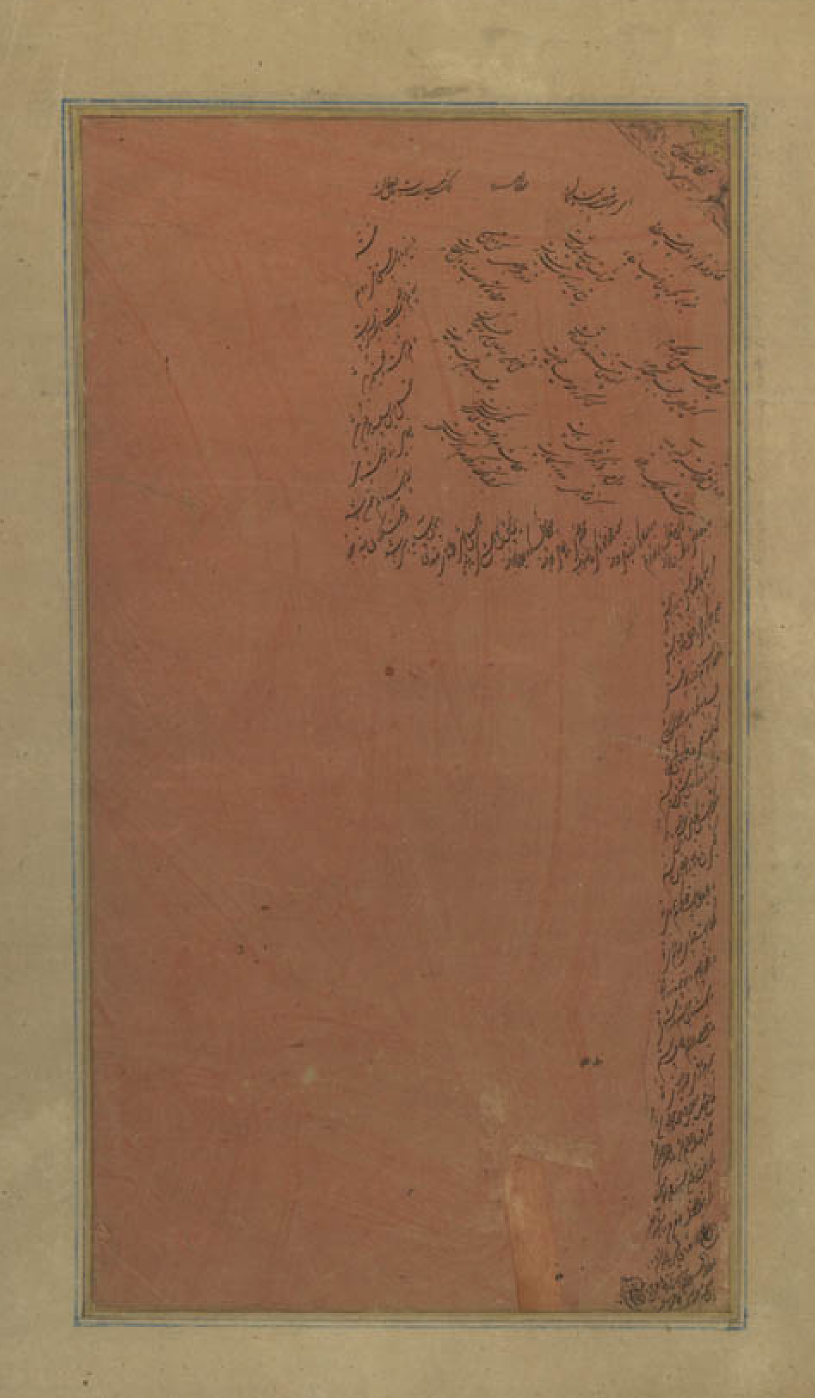




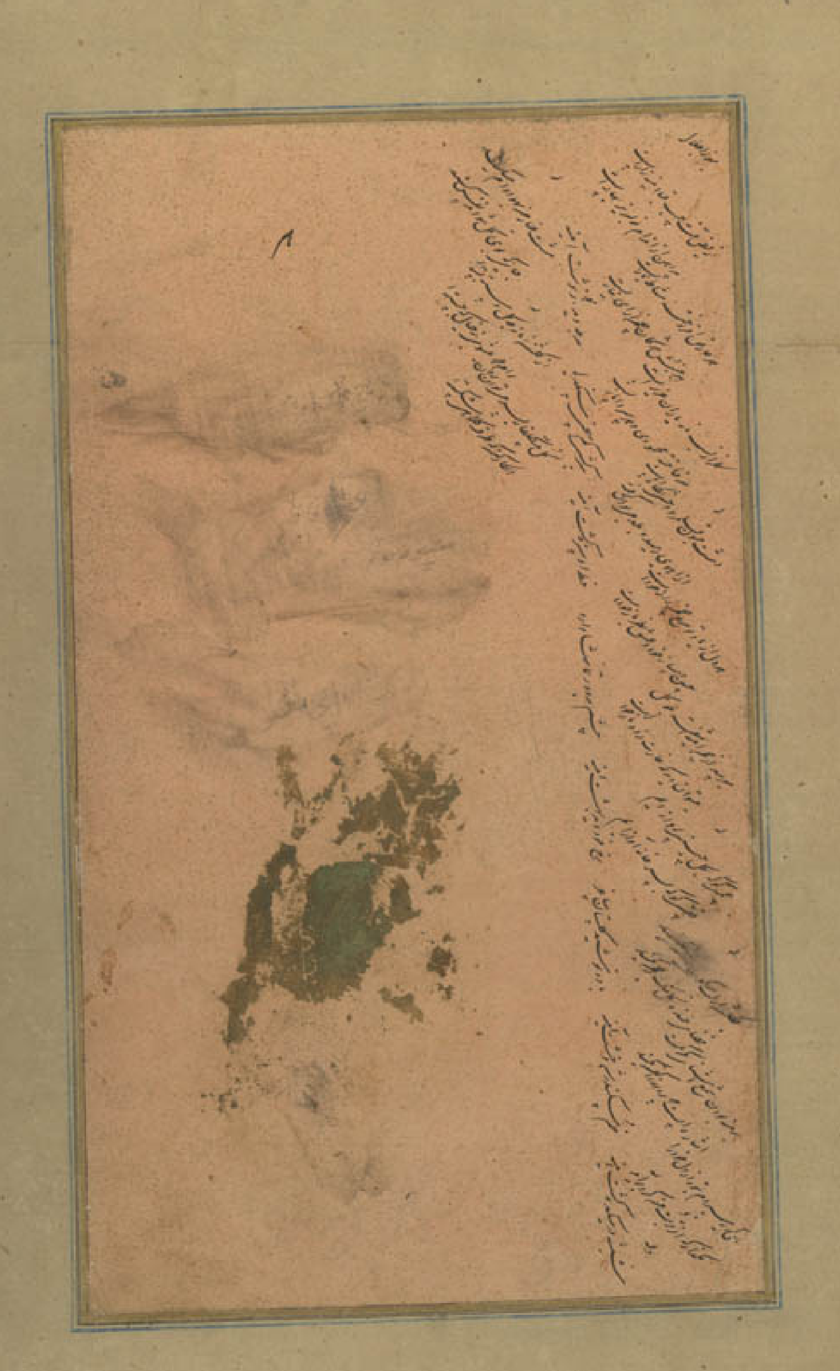


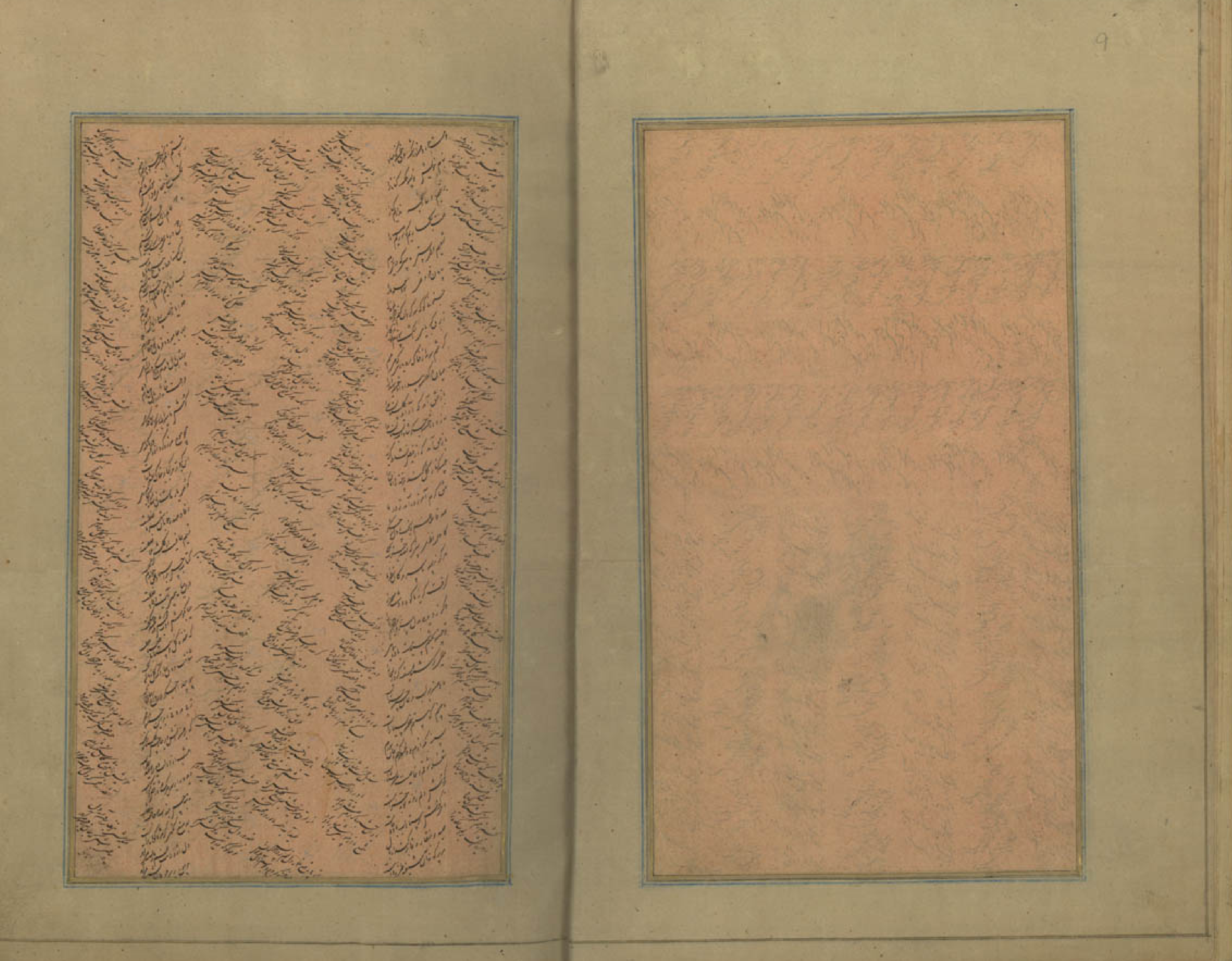


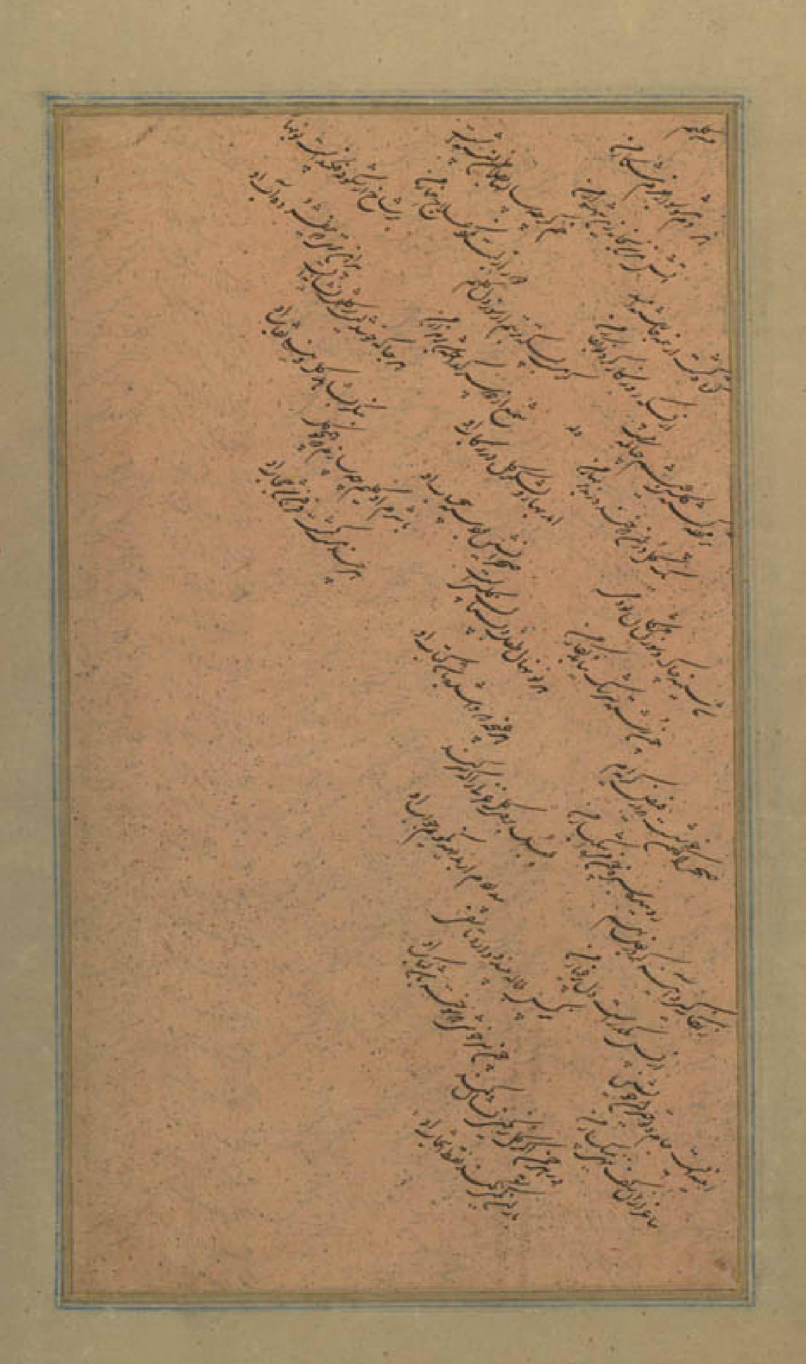




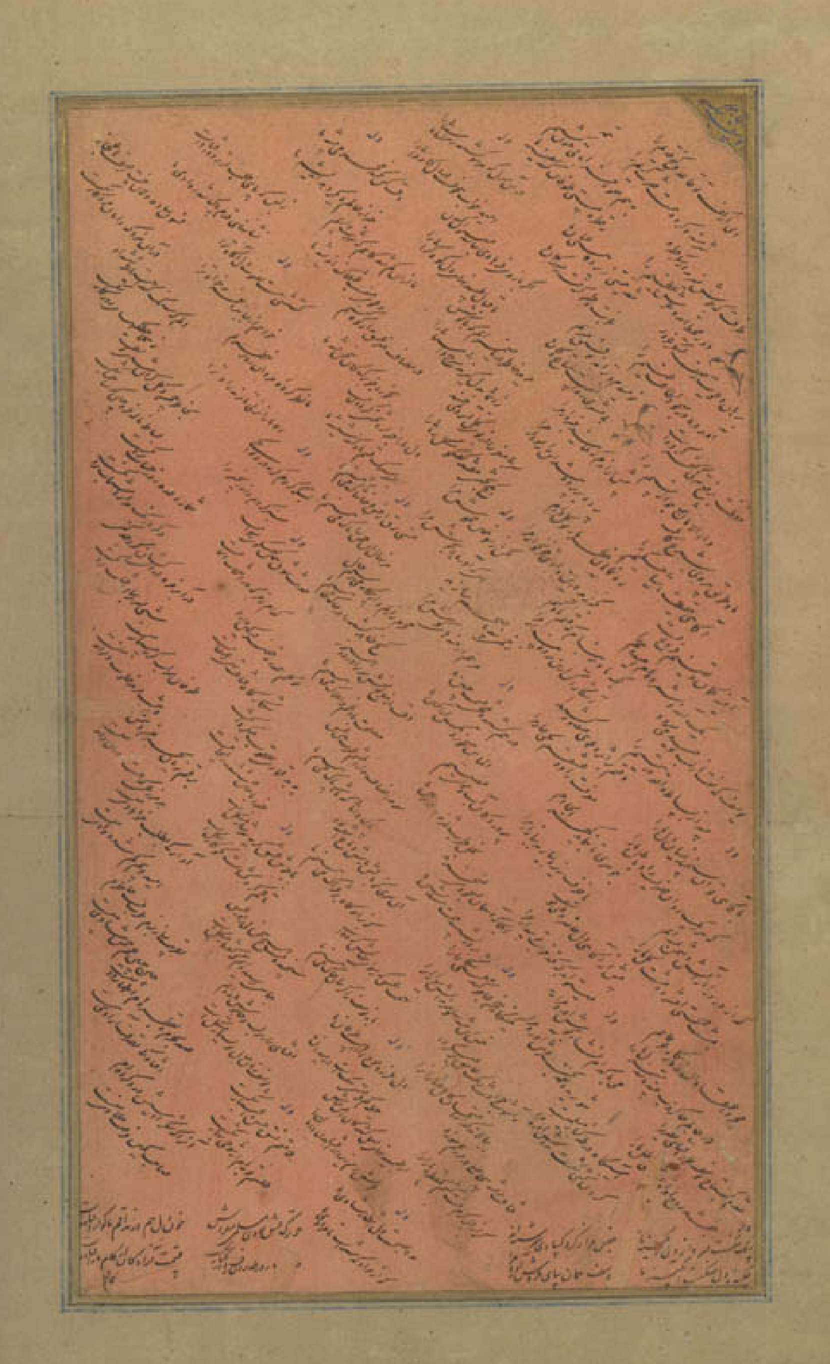


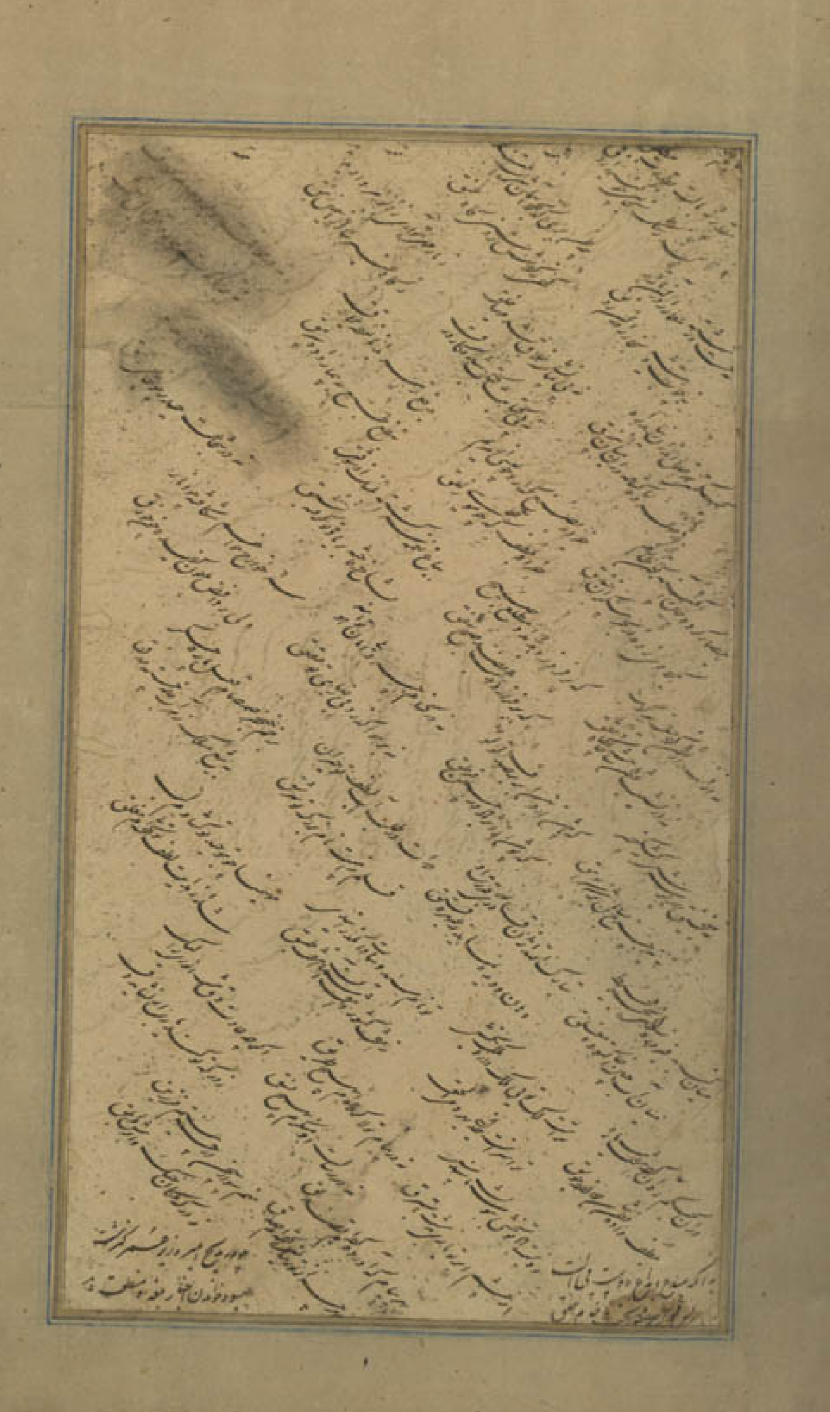


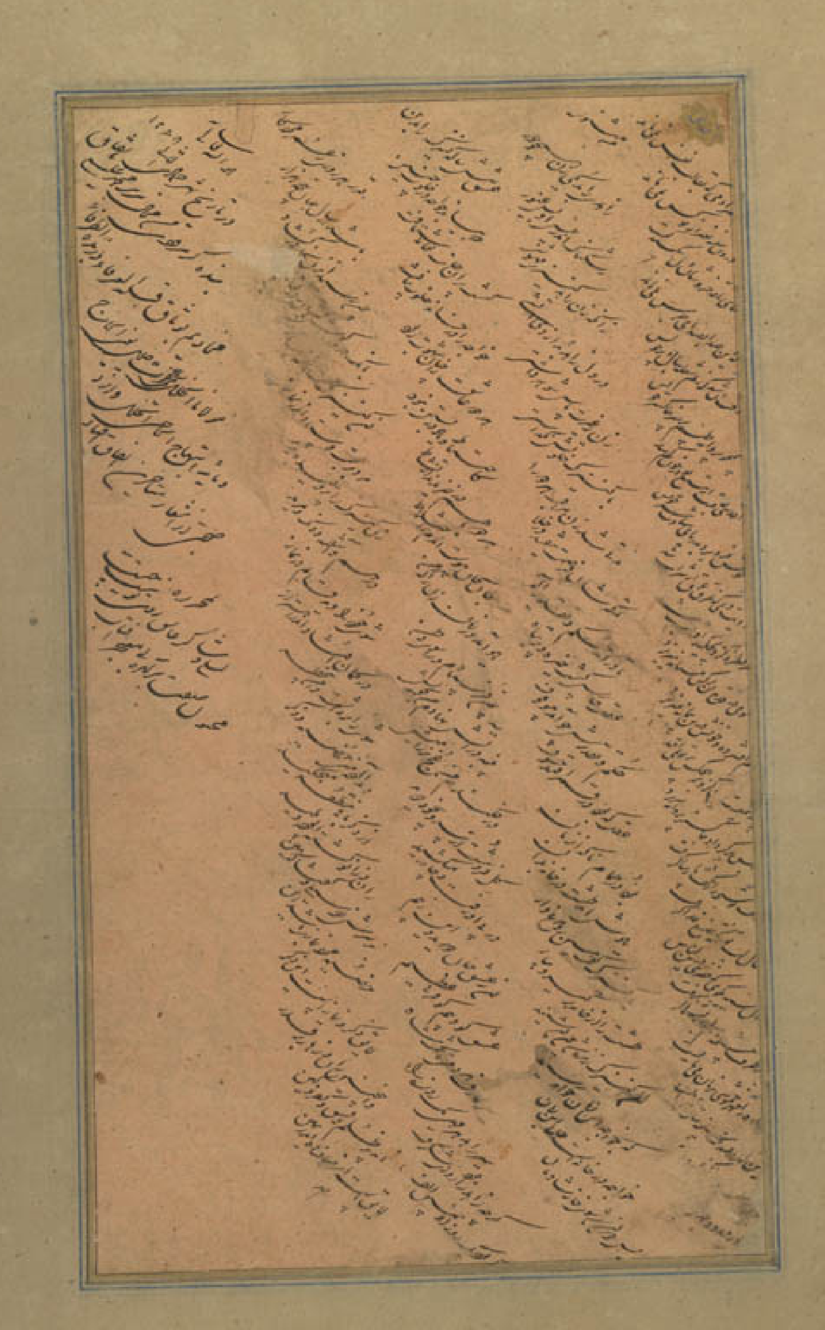


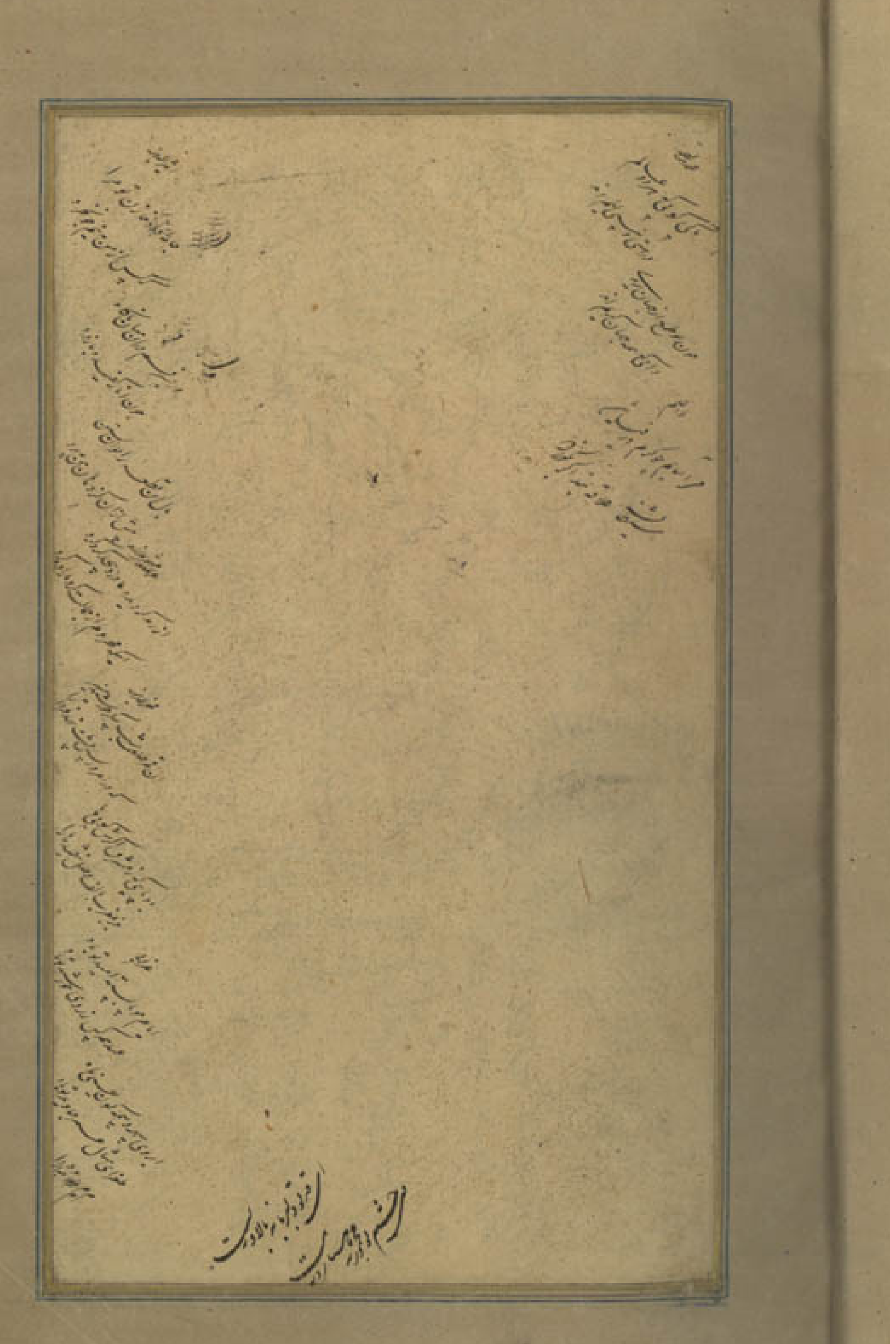




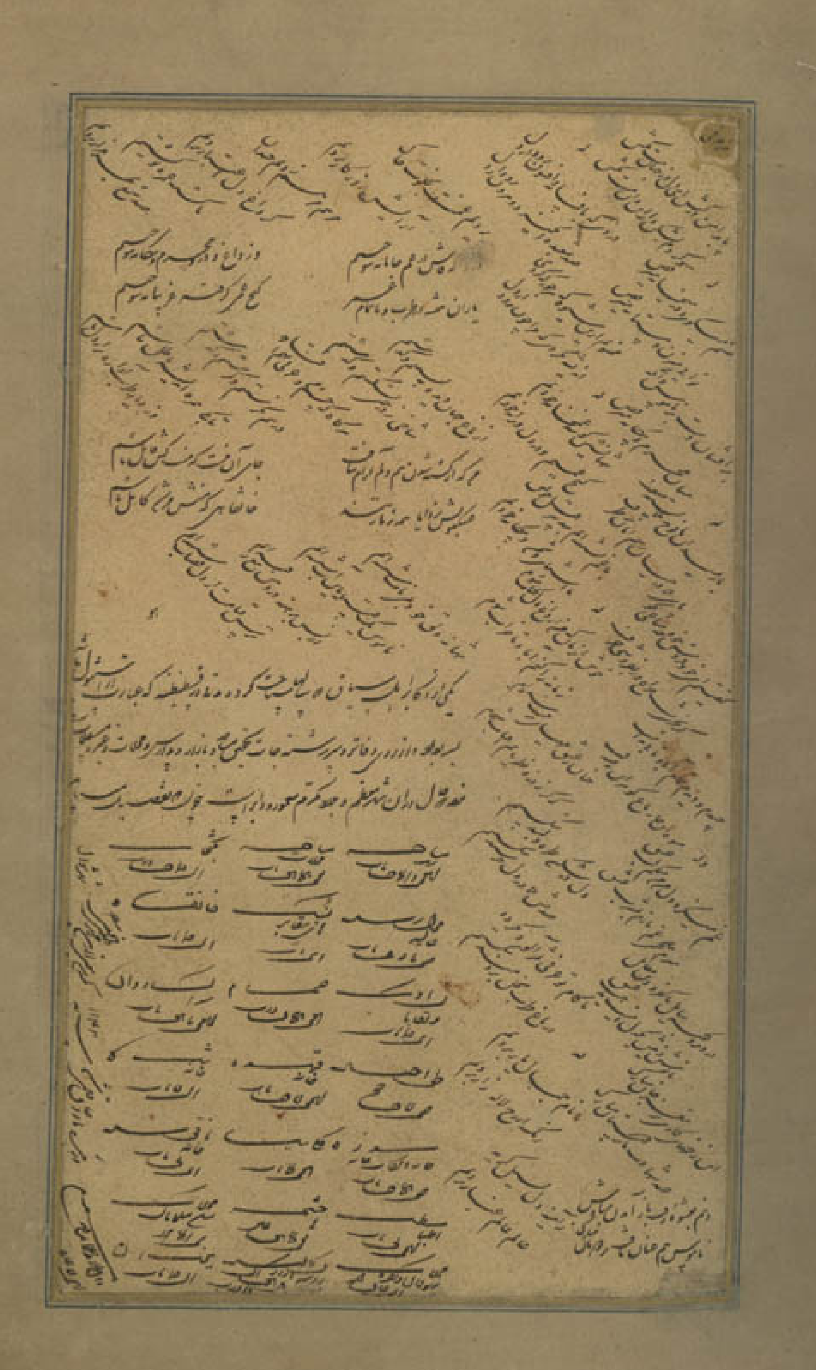


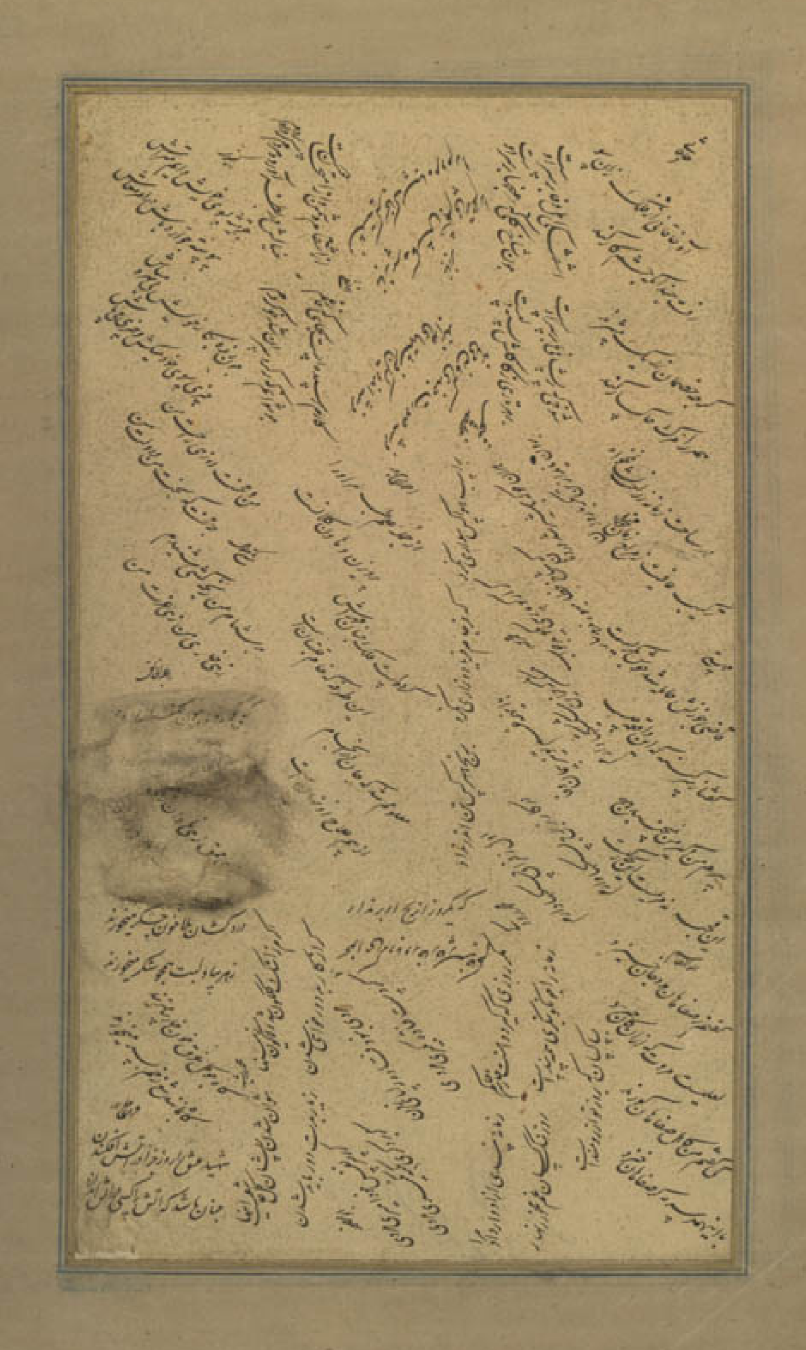


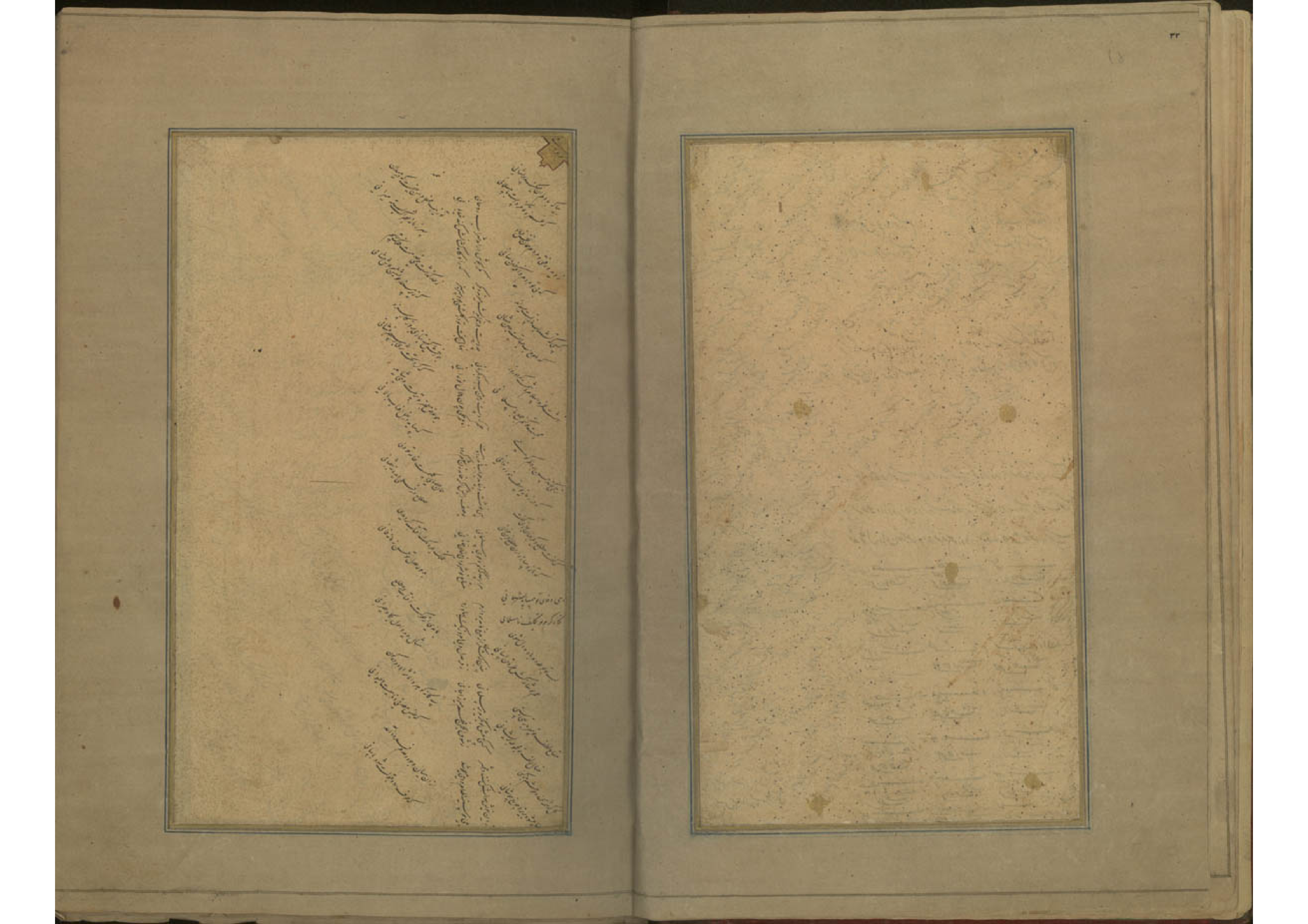


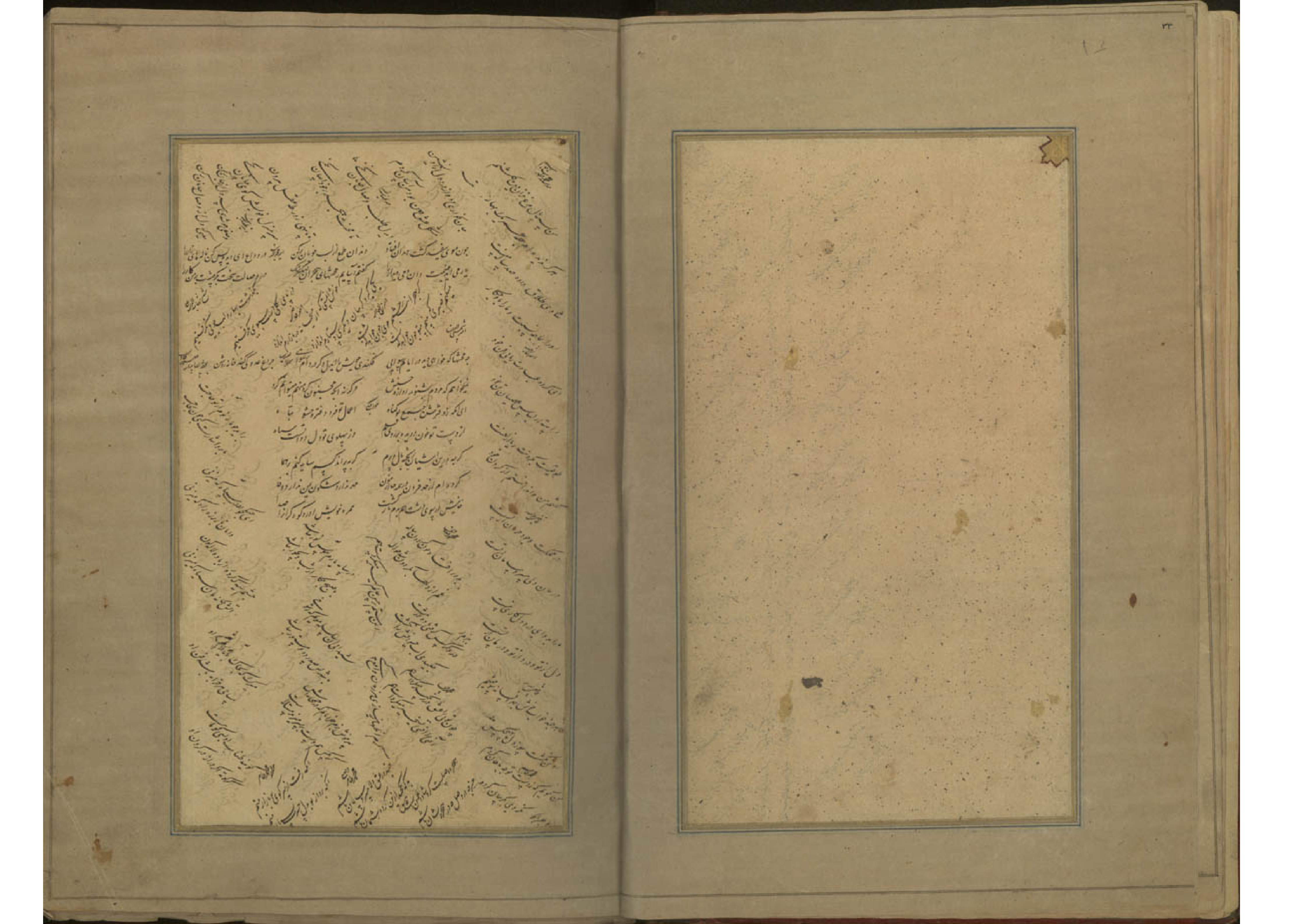


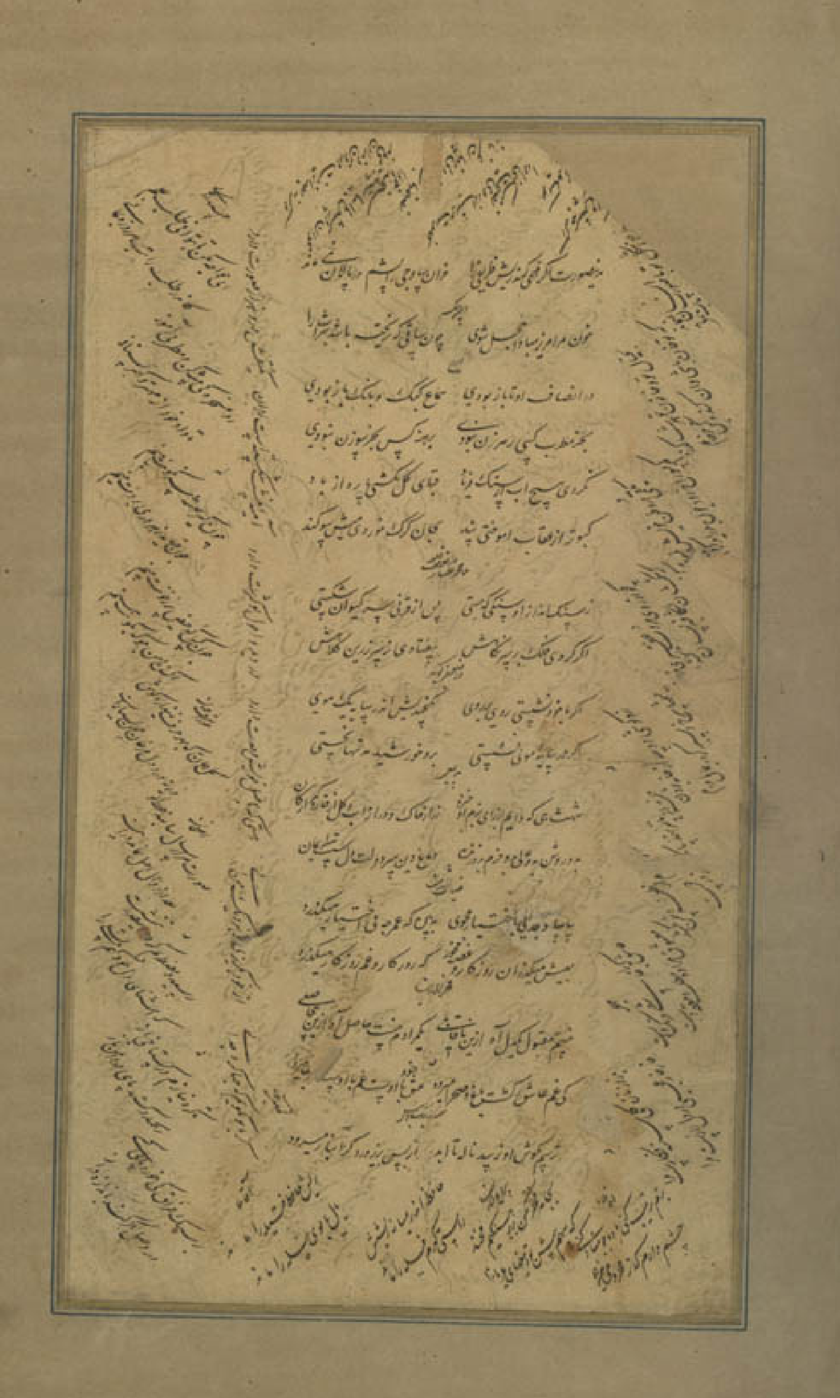




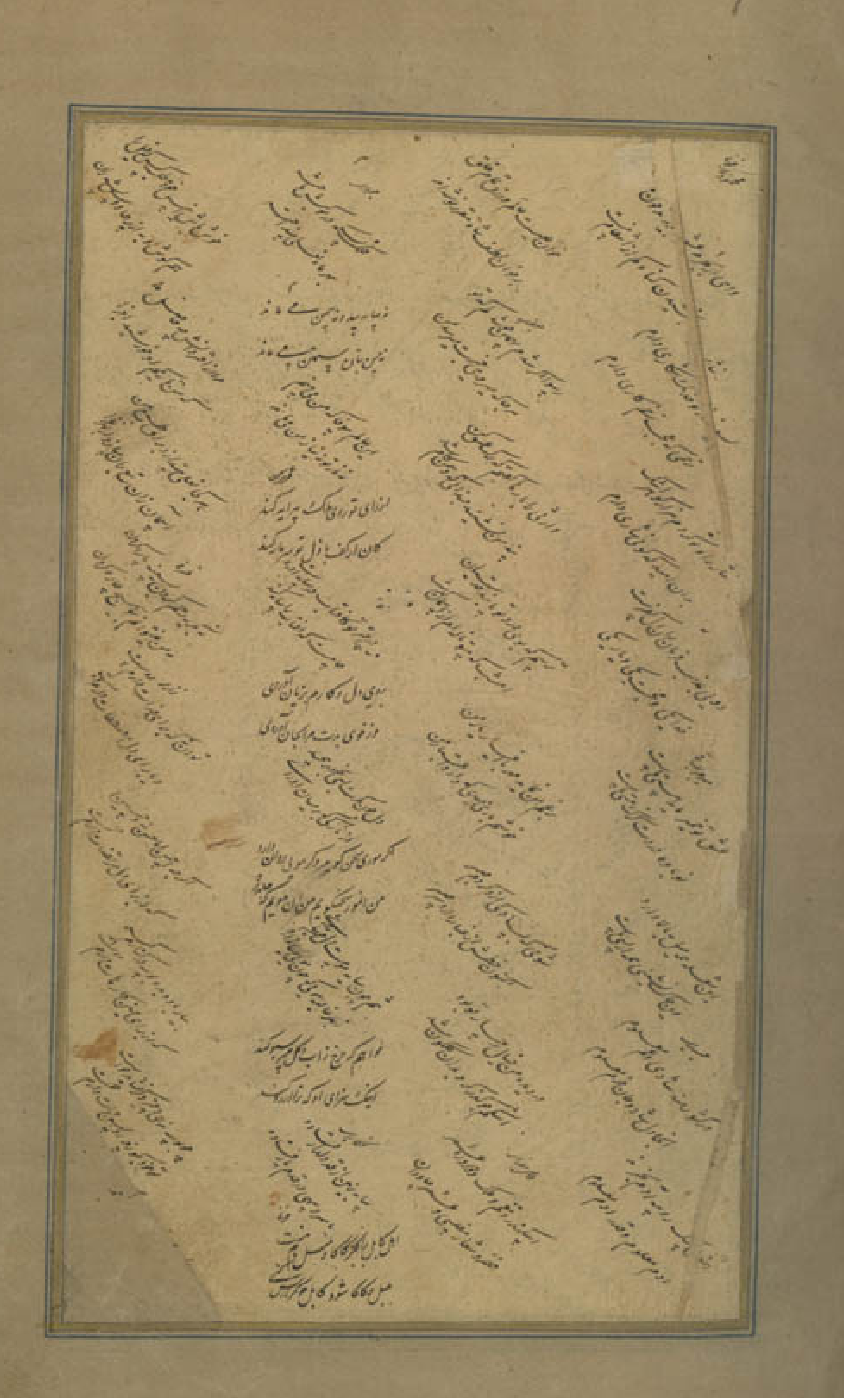


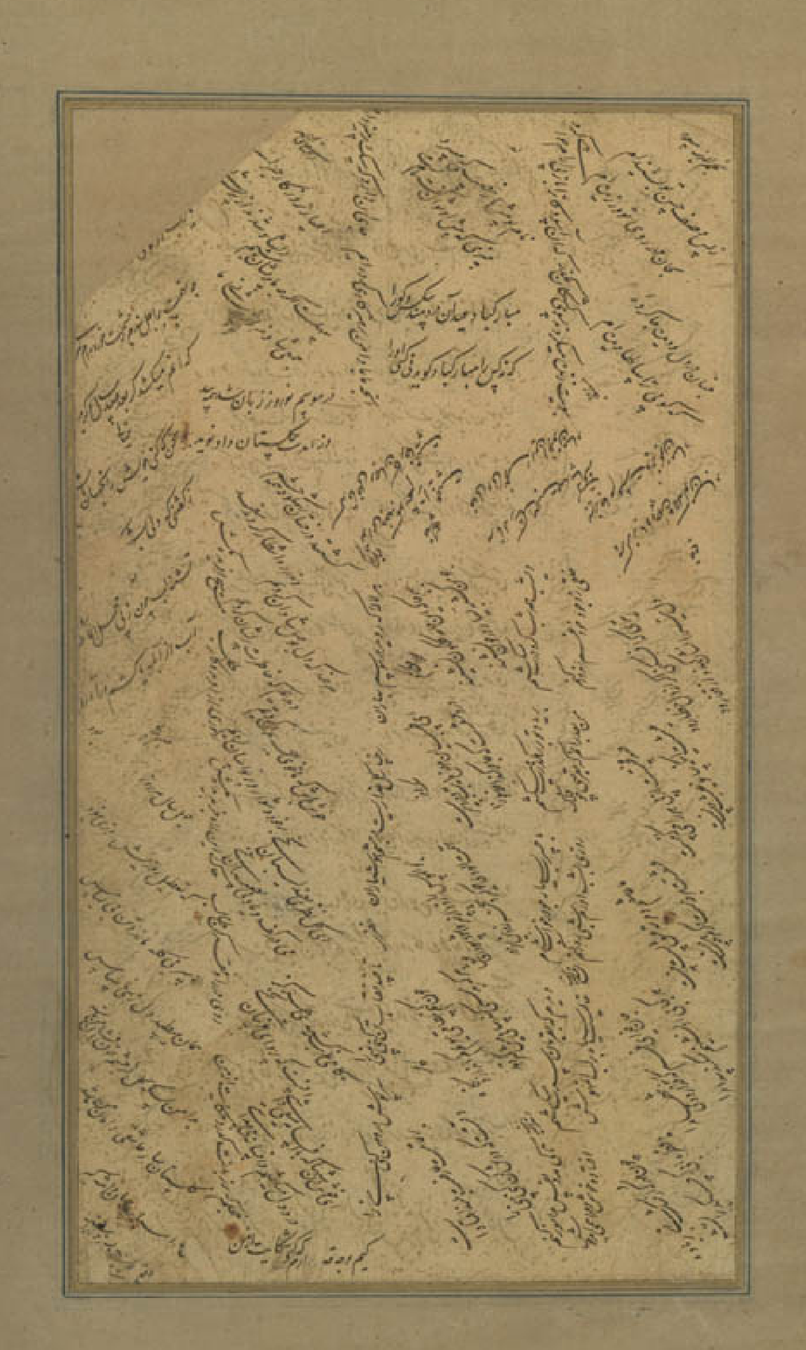






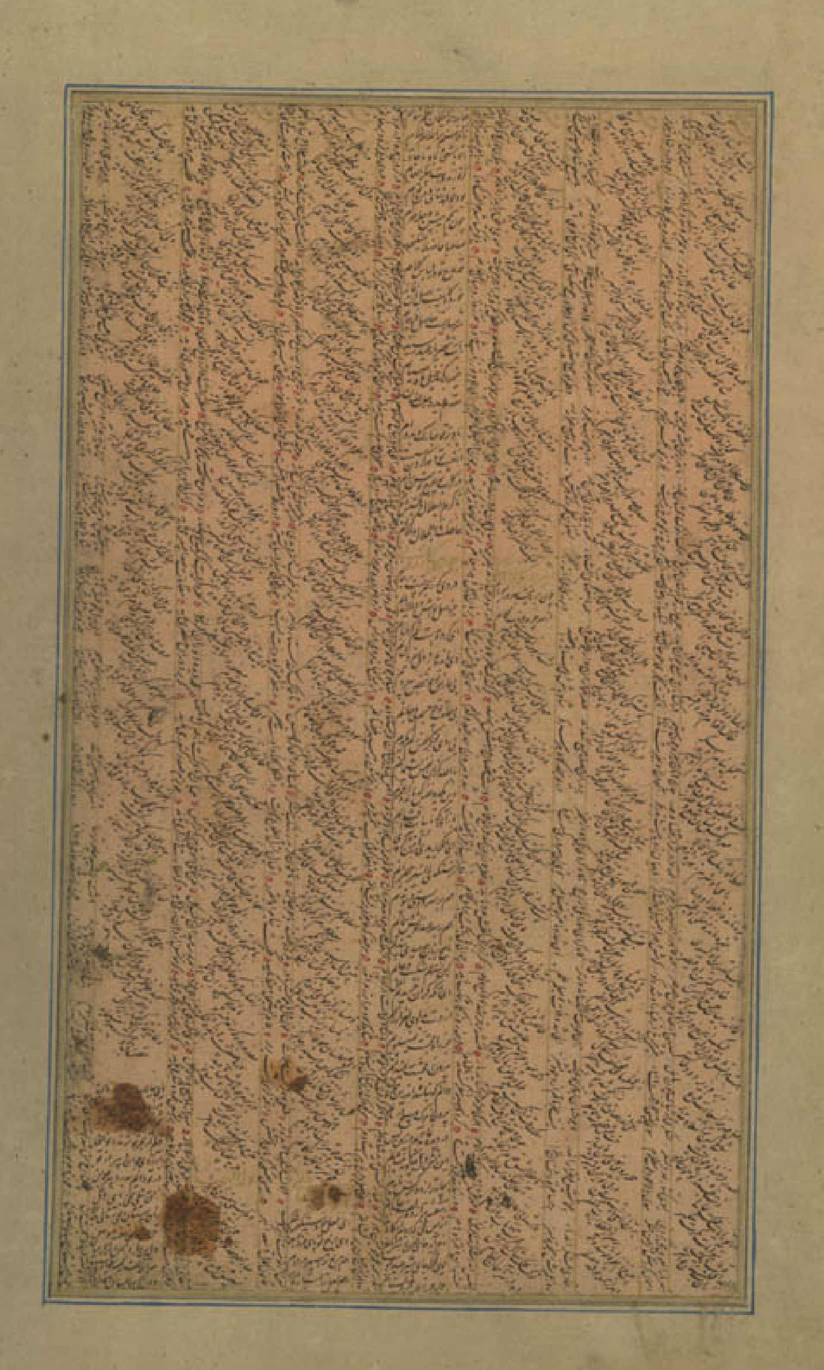






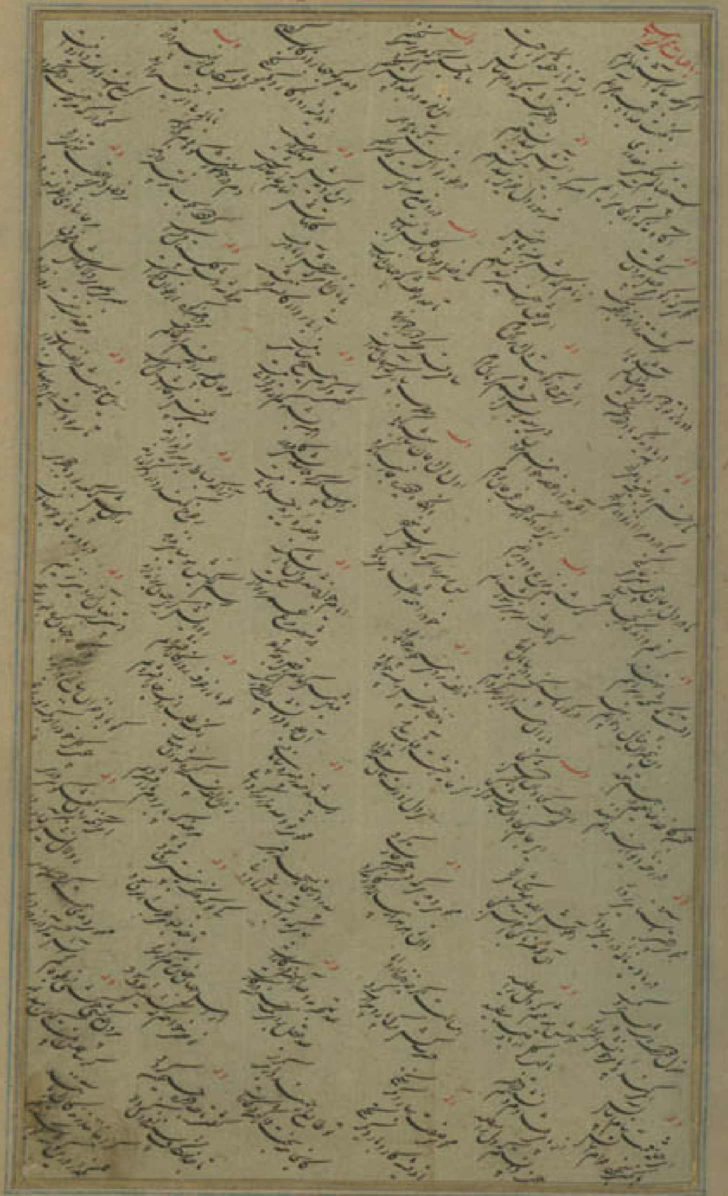




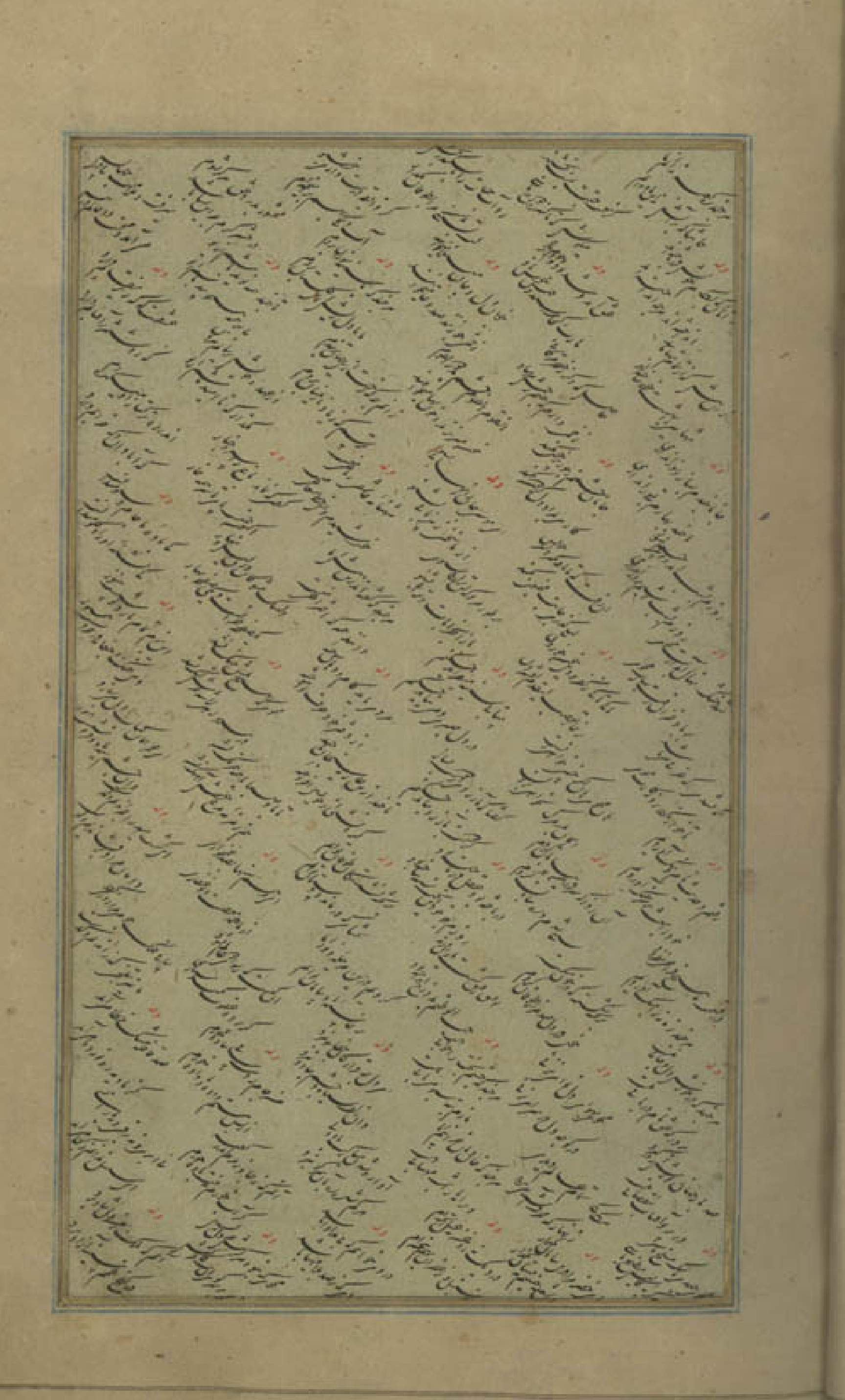


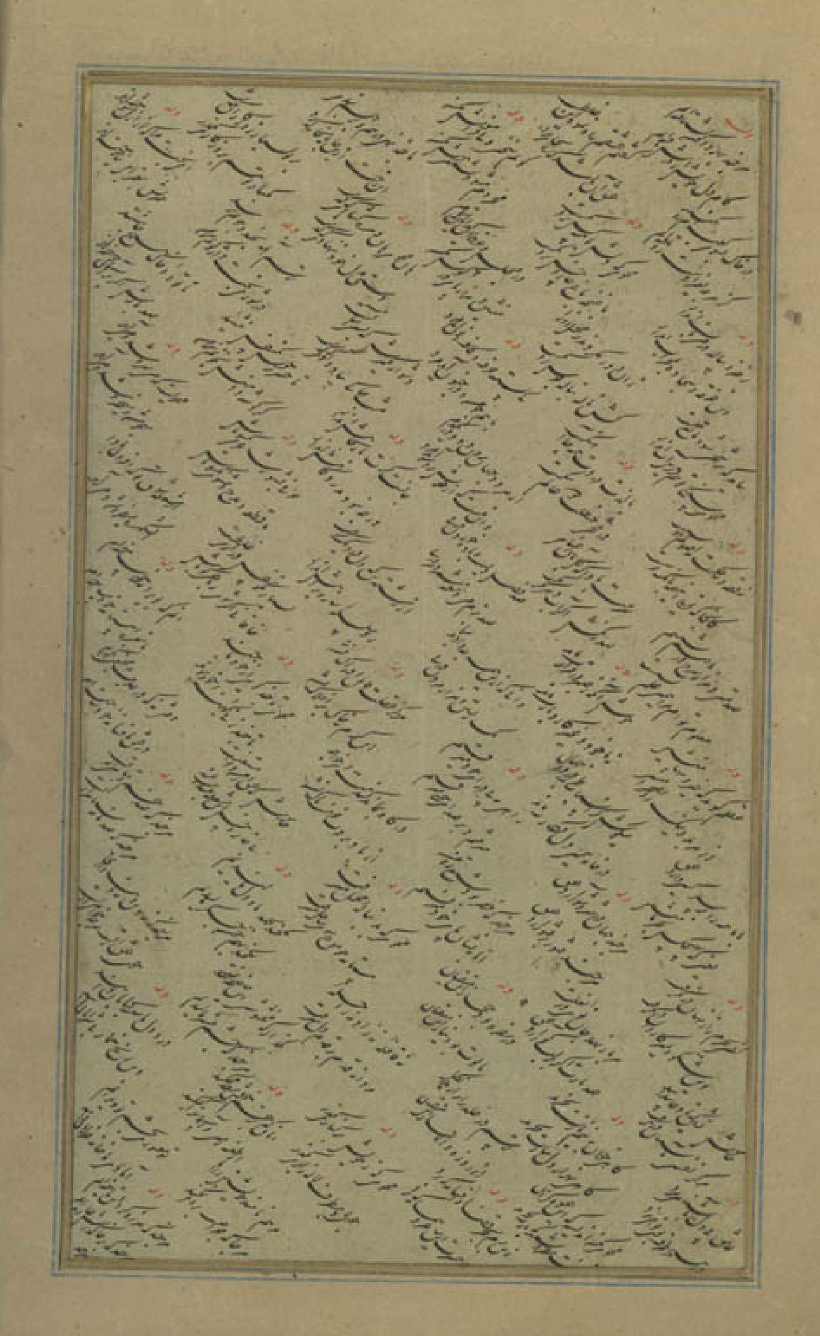


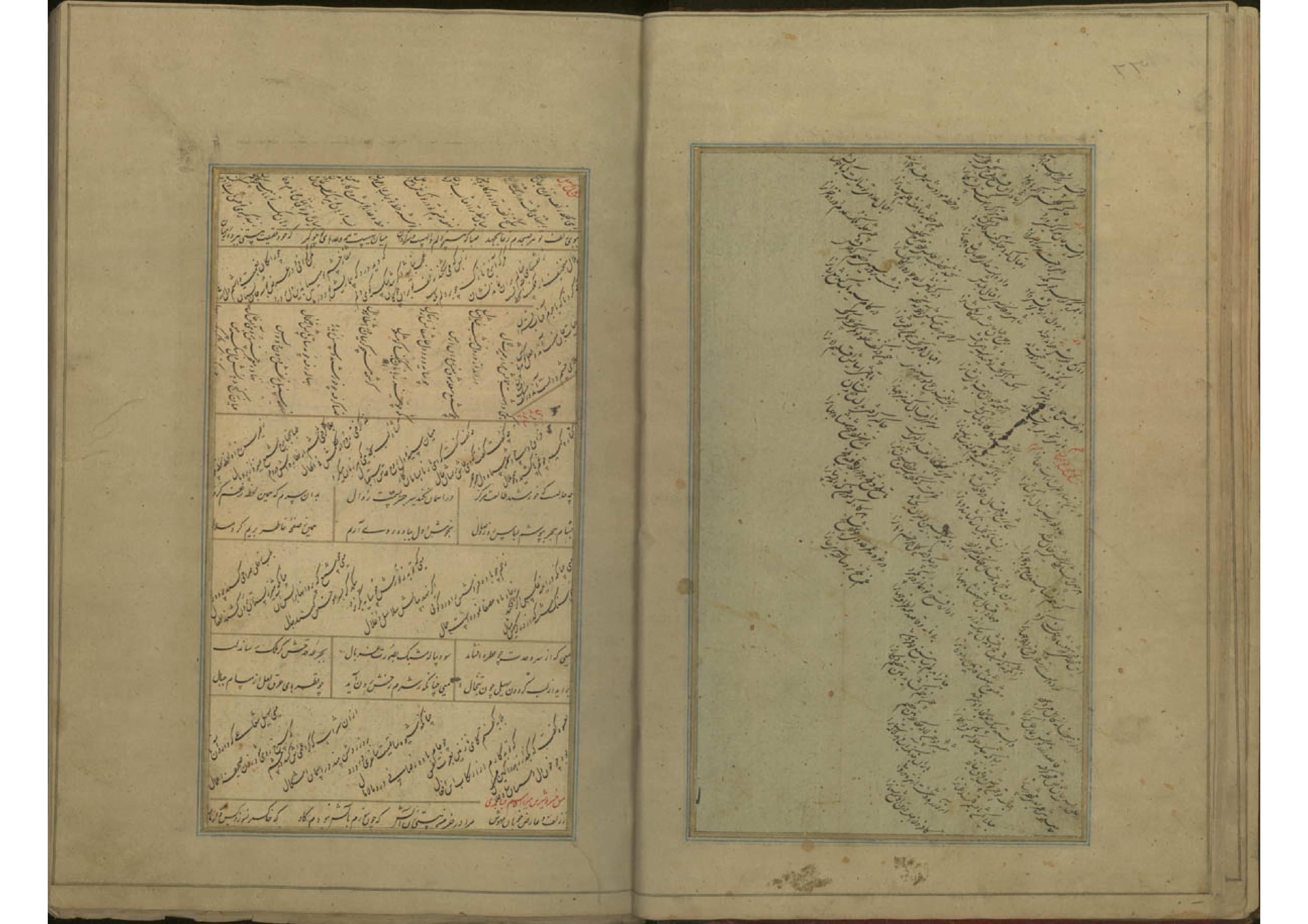
رباعیات از میر مغیث الدین محوی همدانی است که با محوی اردبیلی معاصر بوده

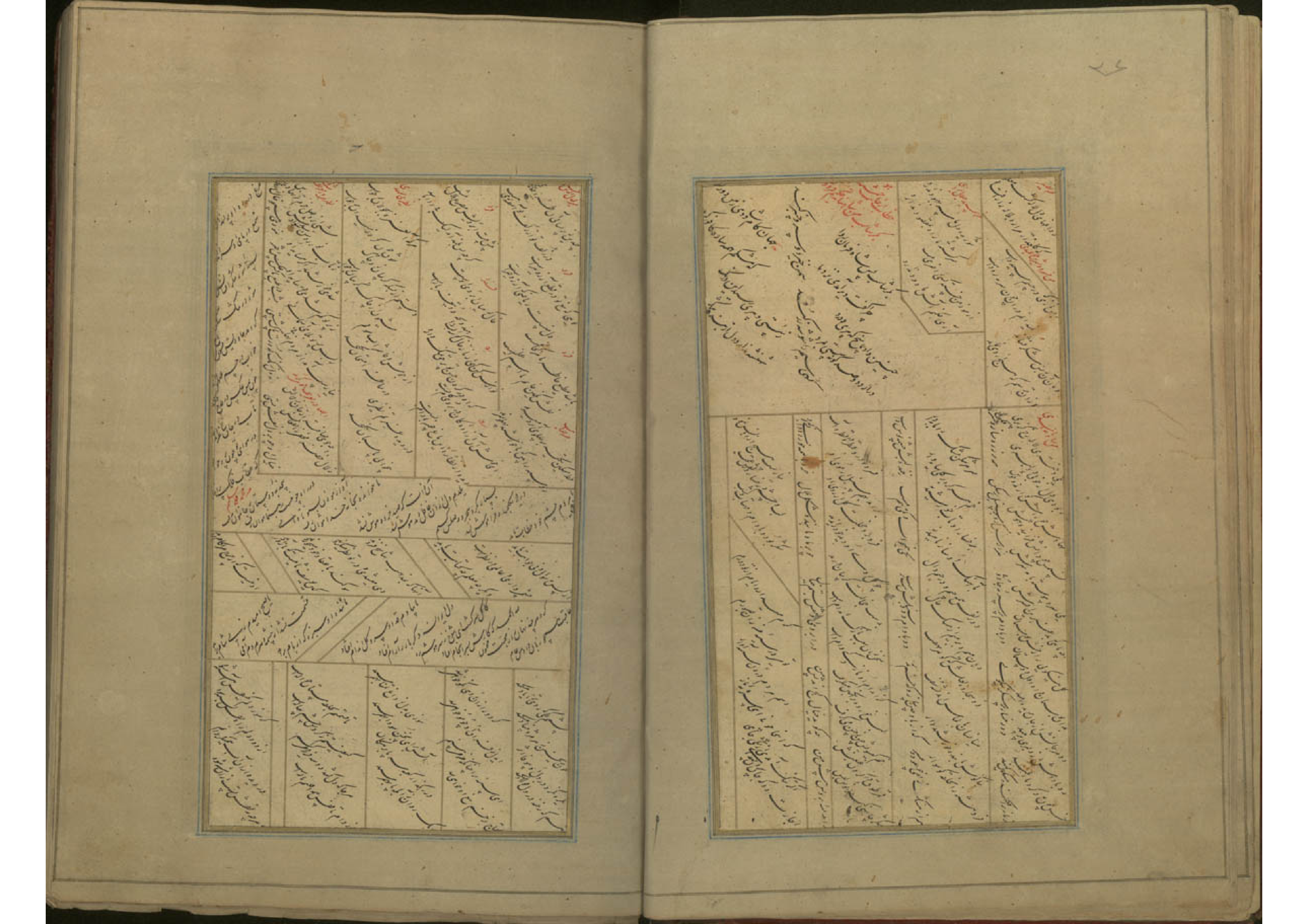


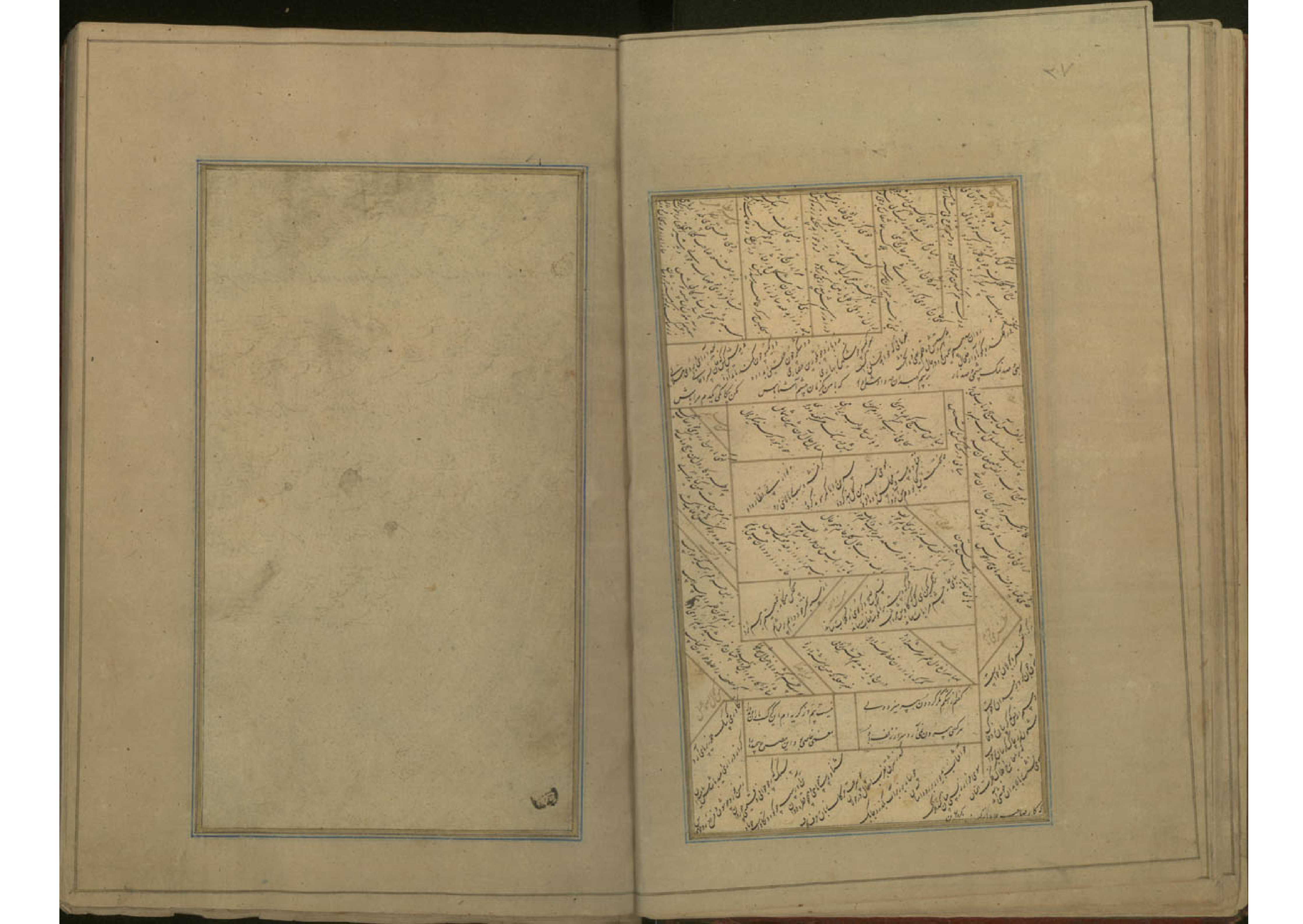


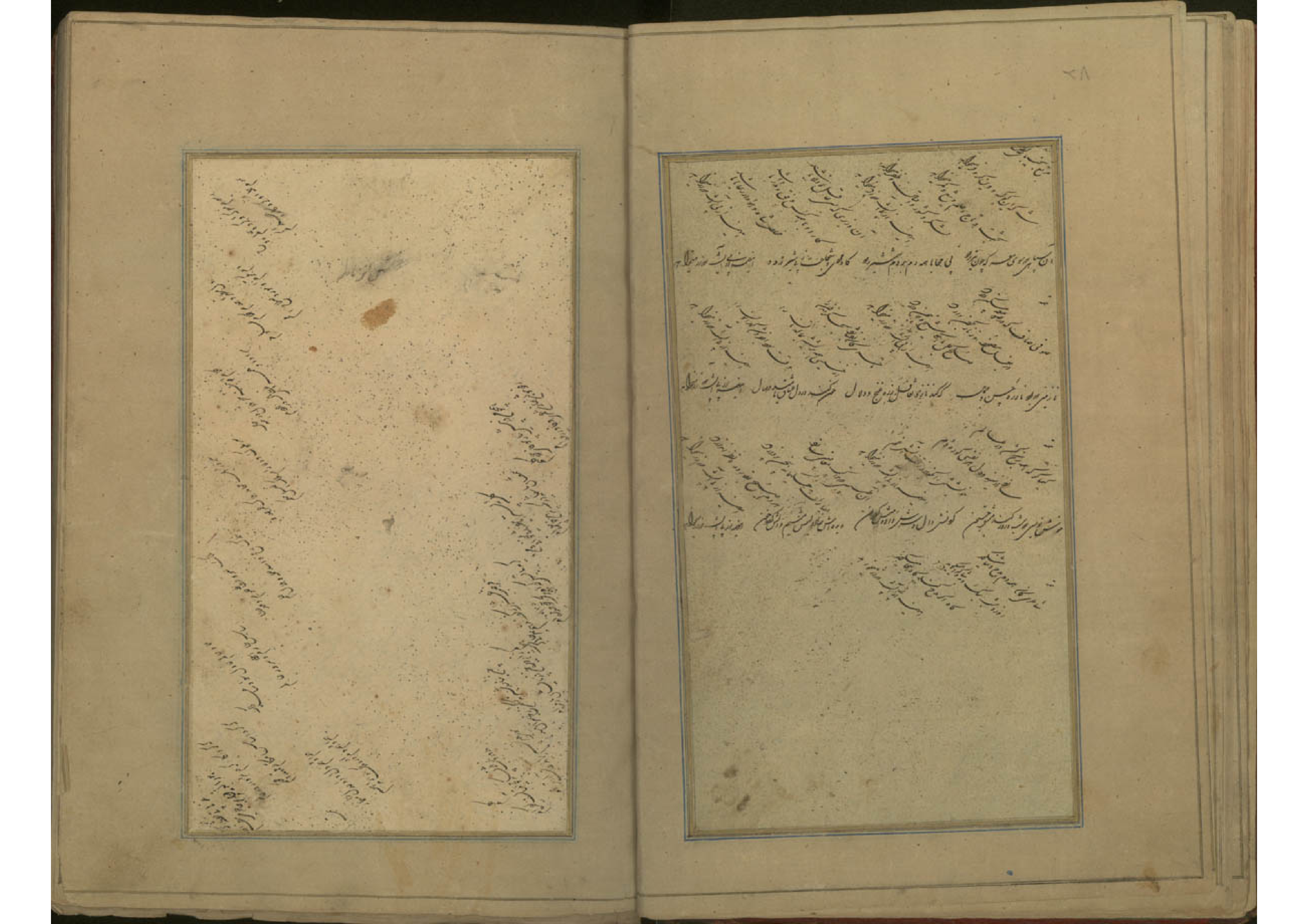


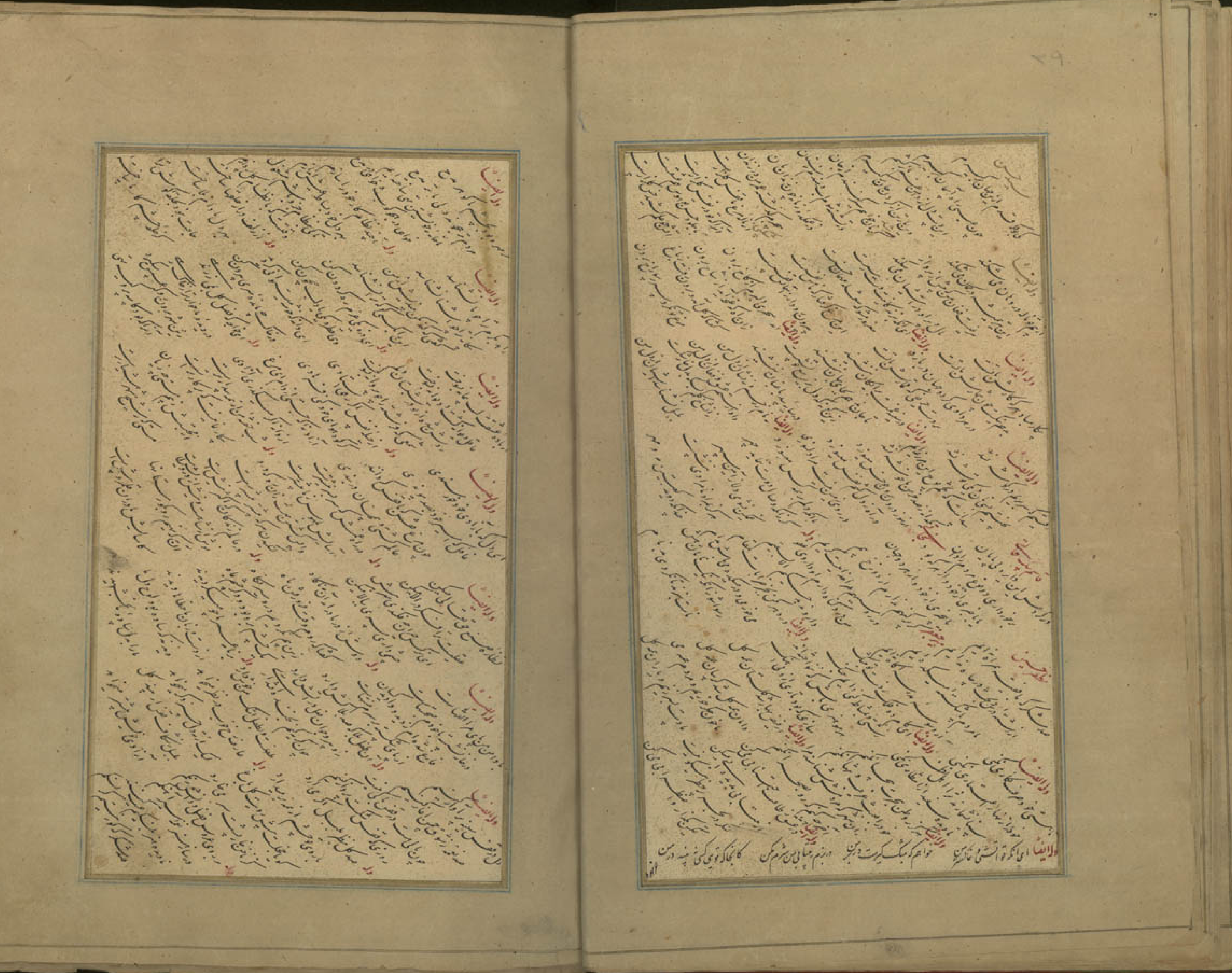


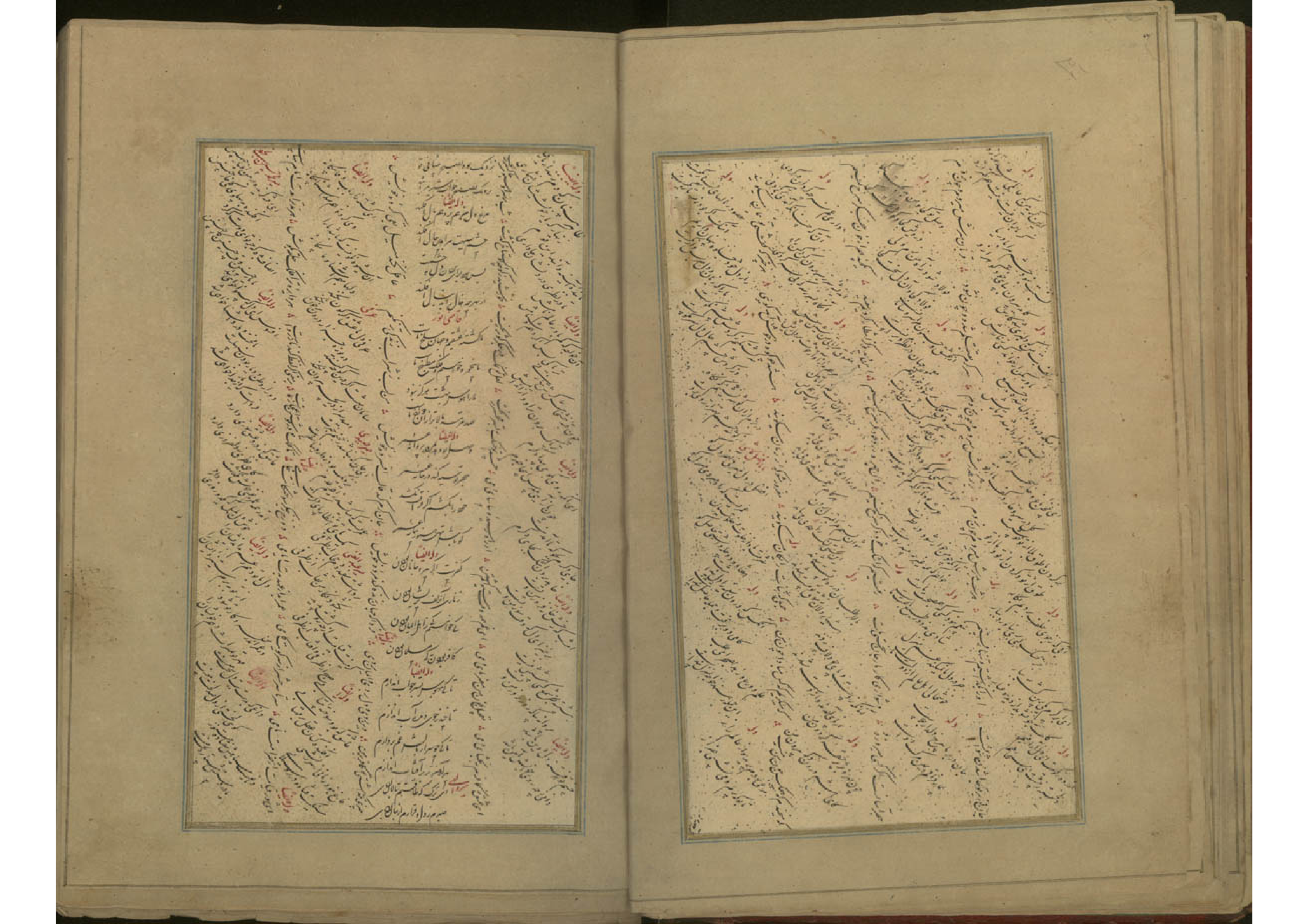


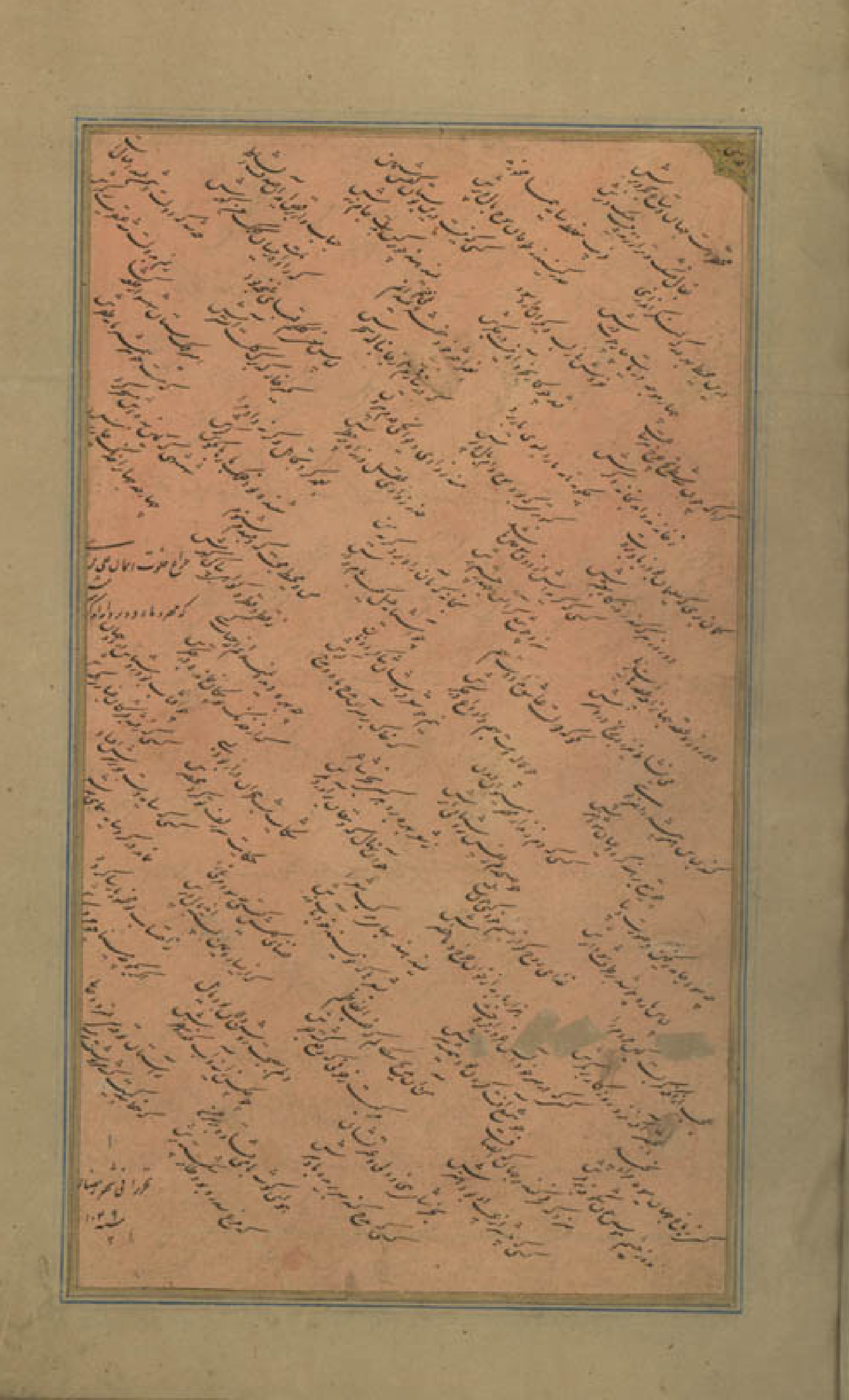




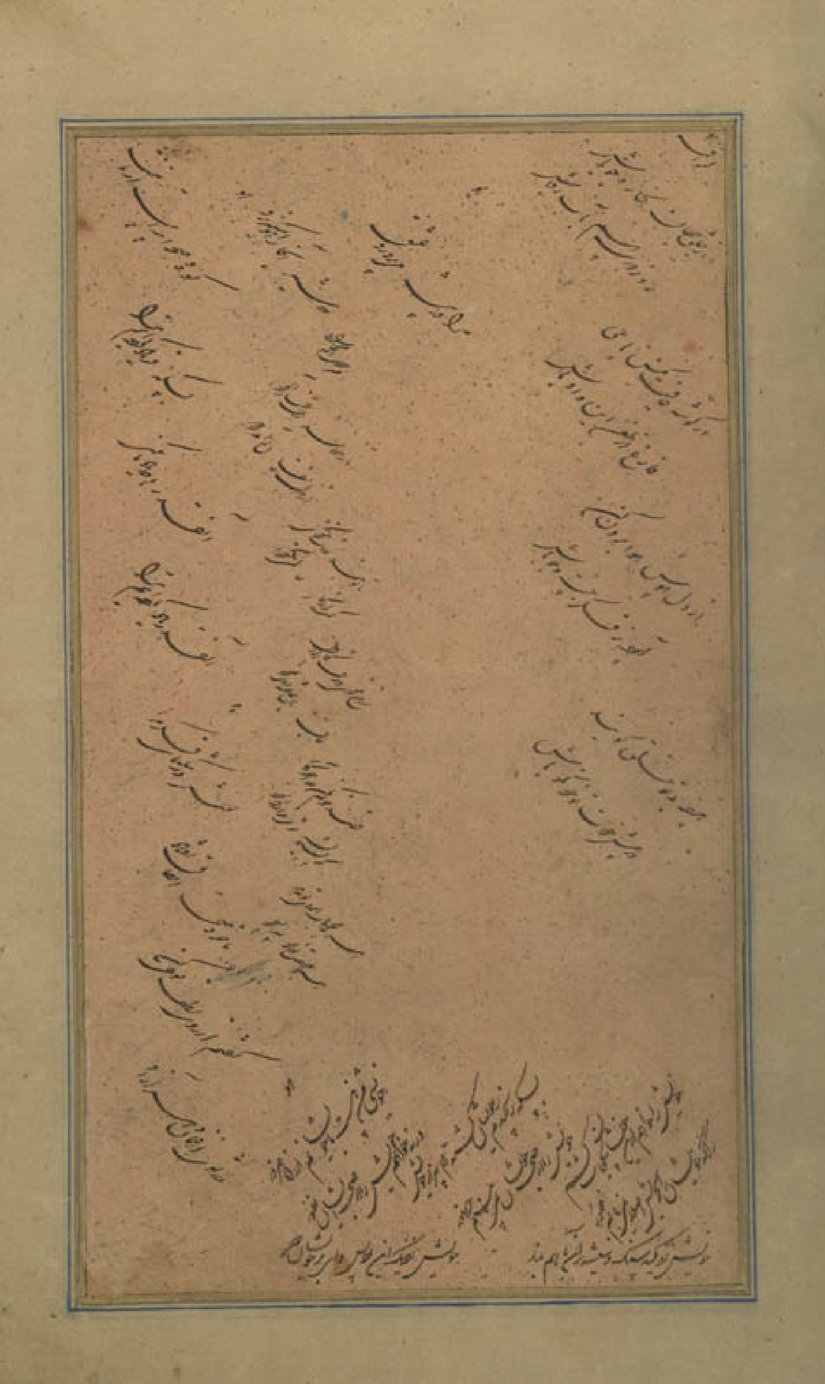


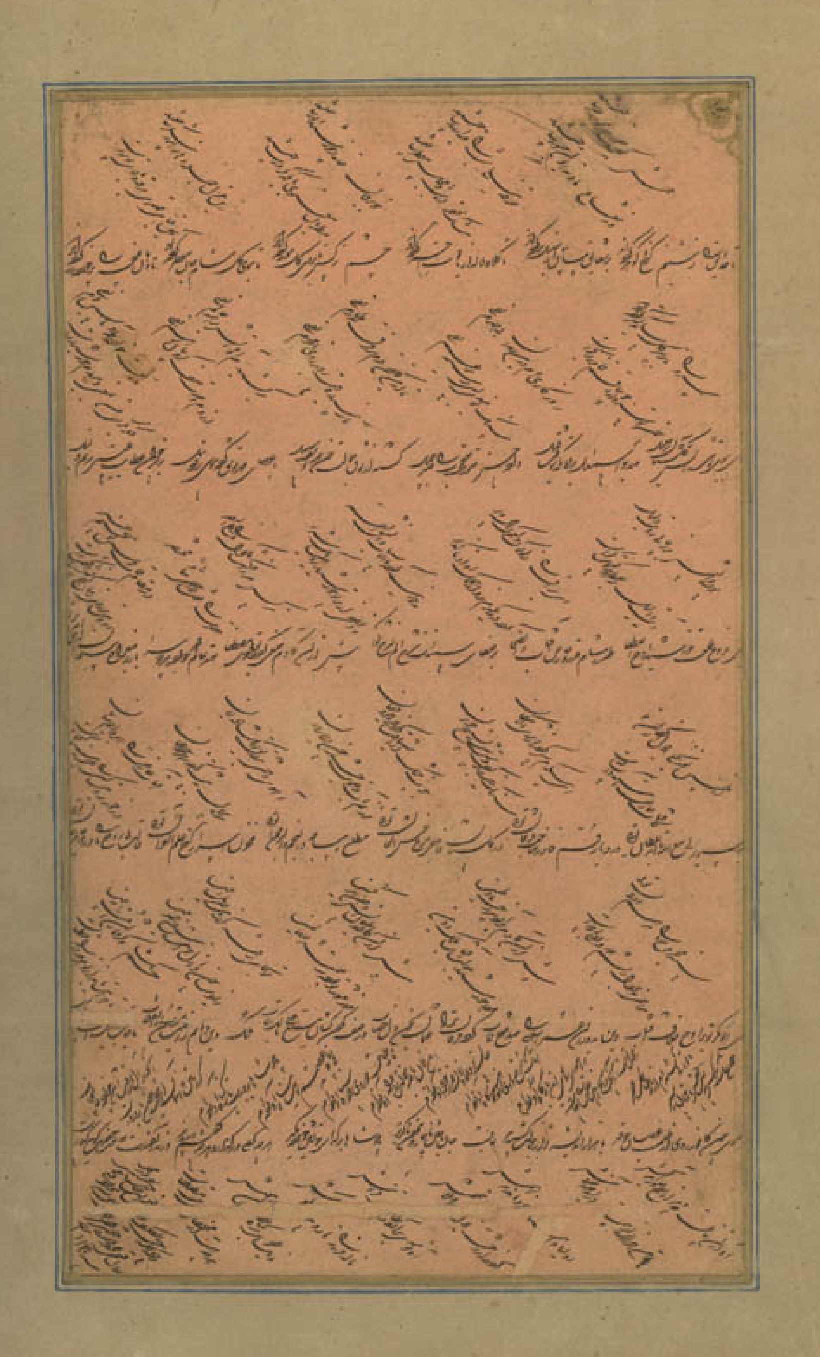


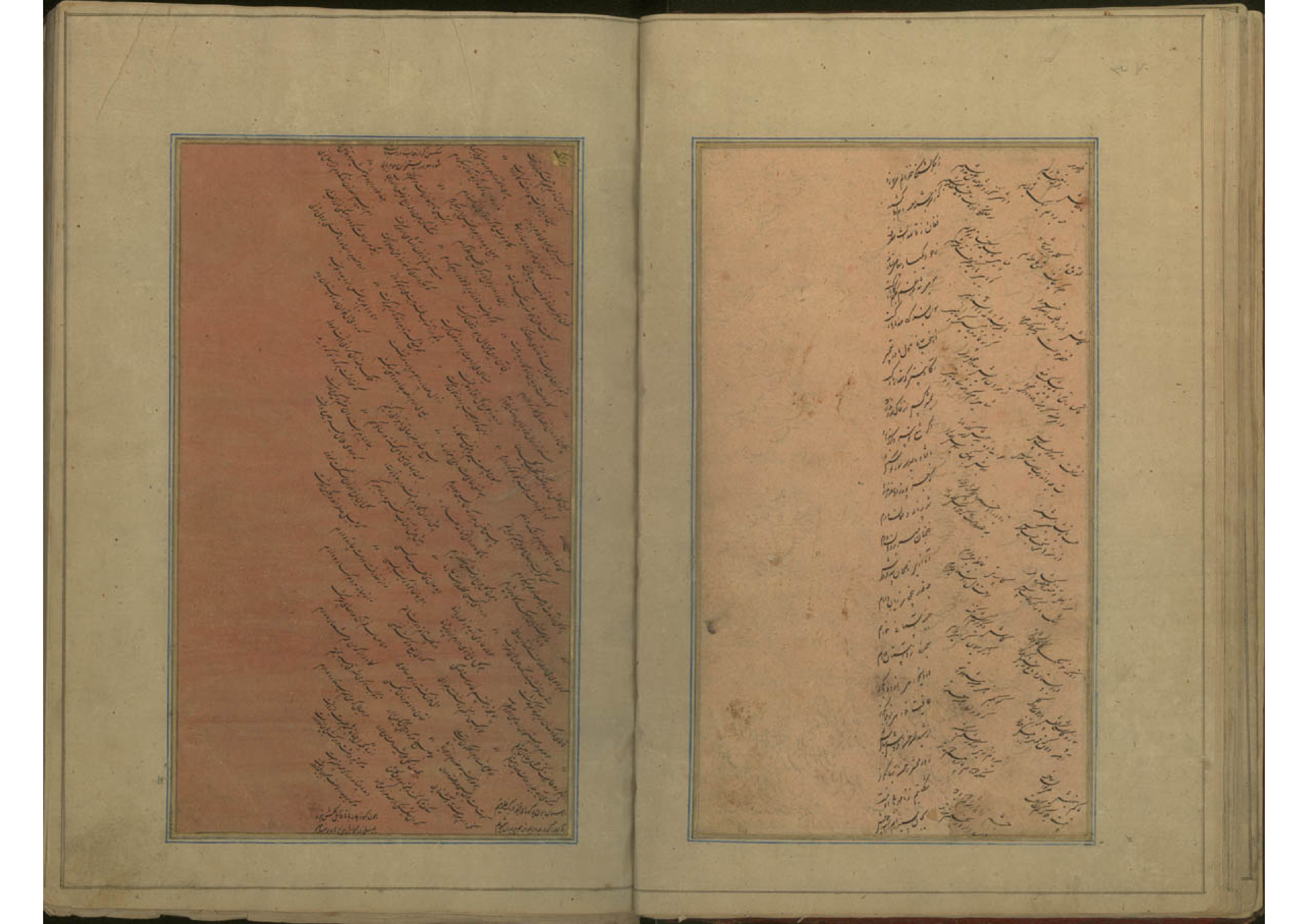


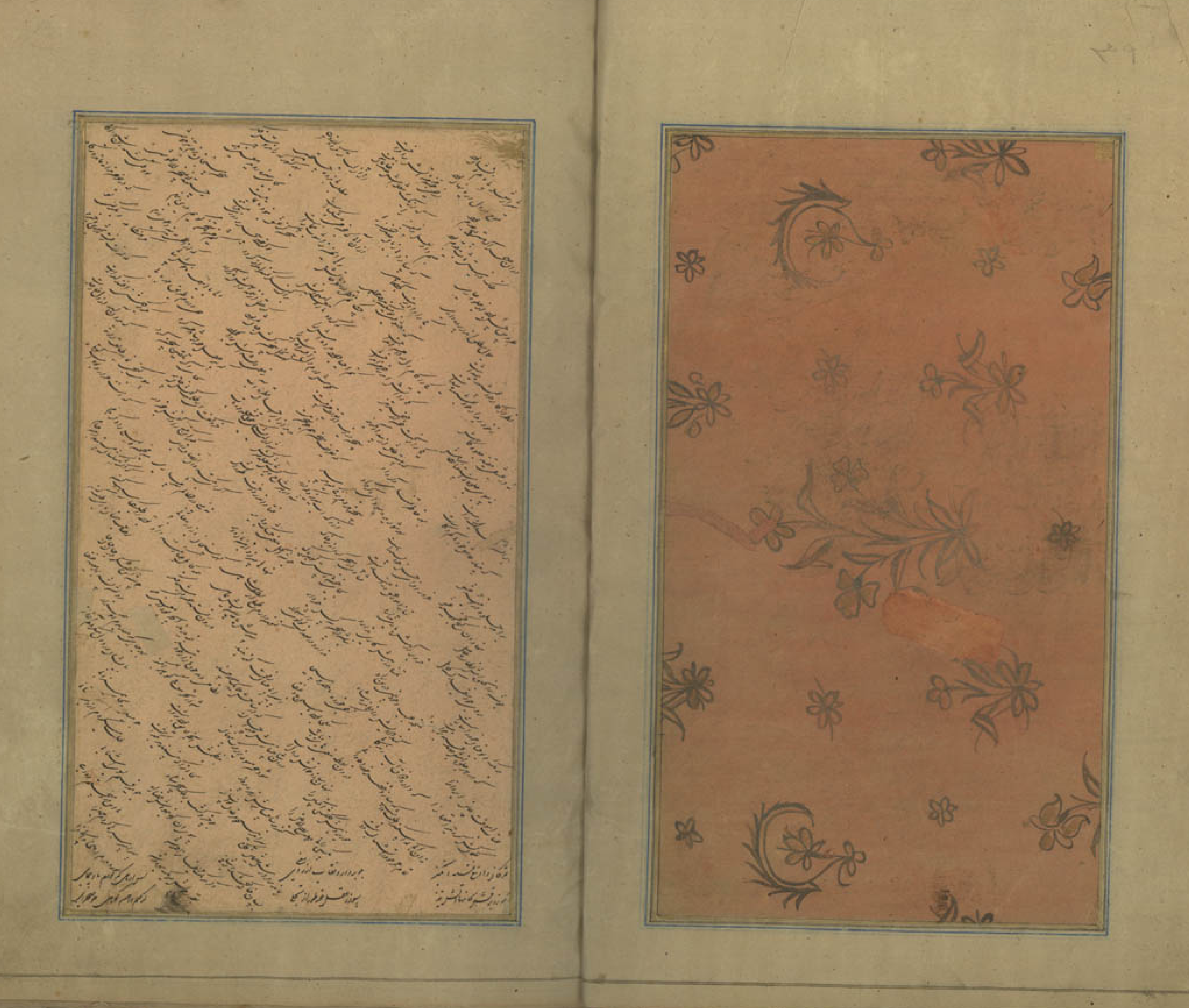


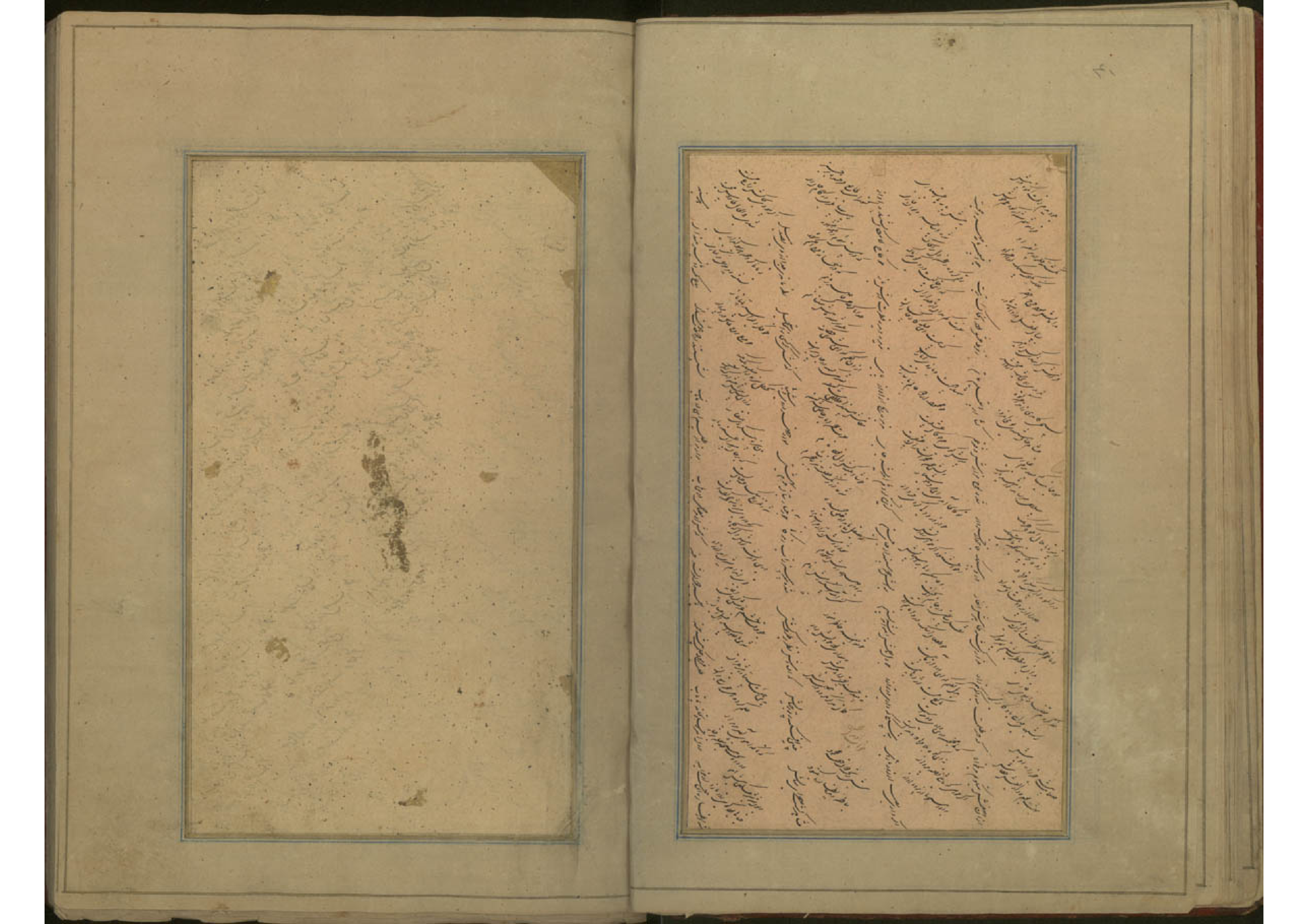


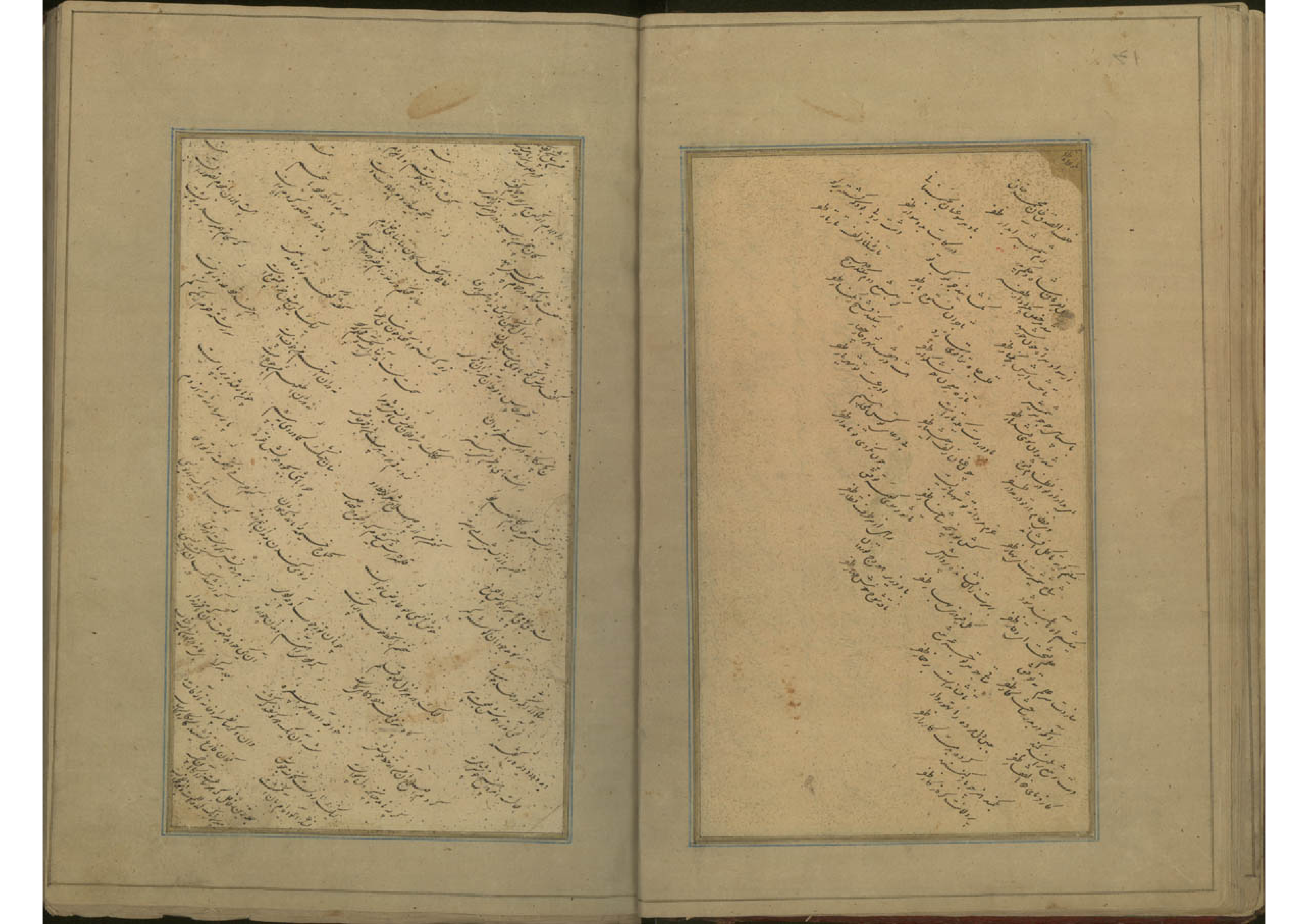


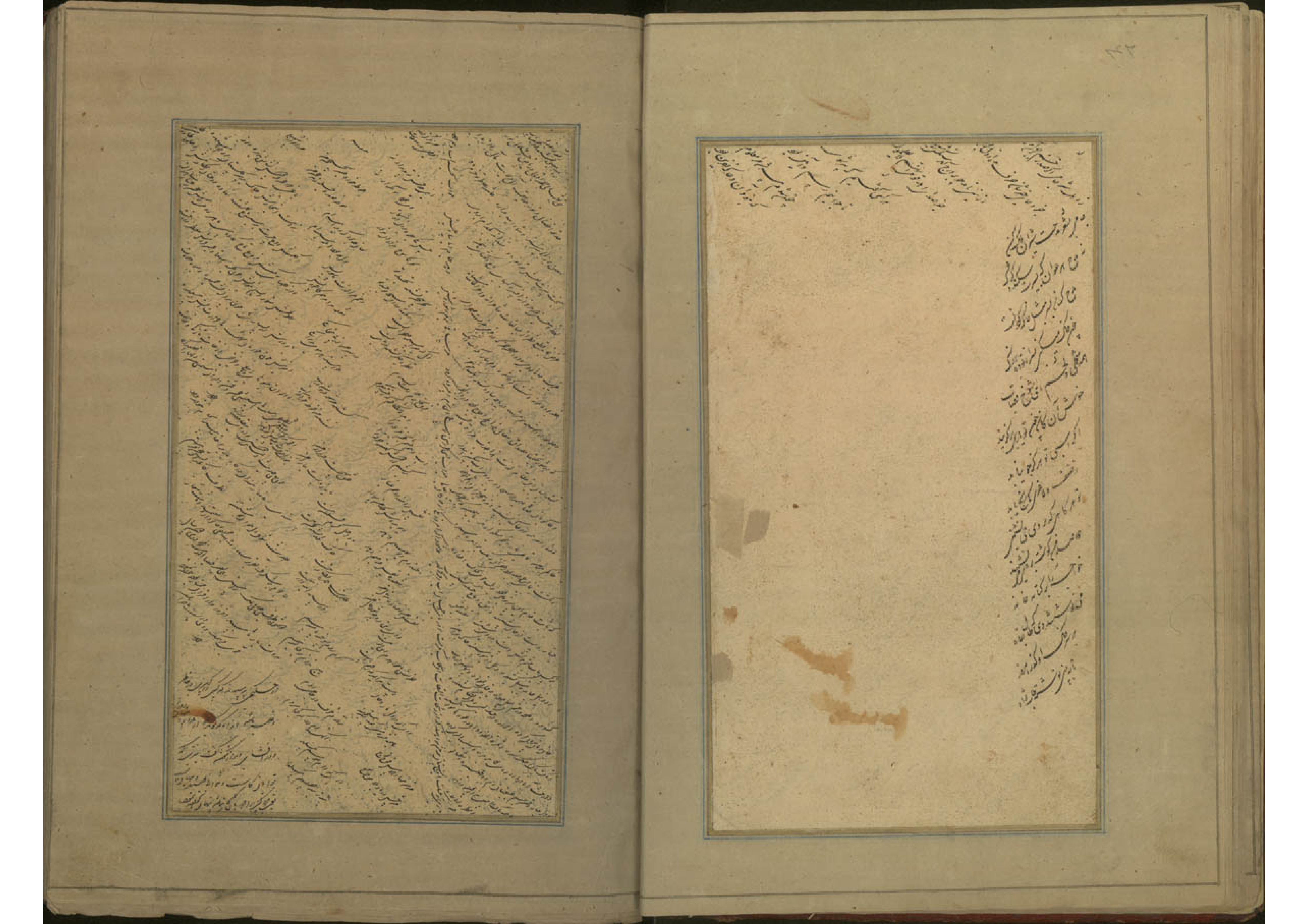


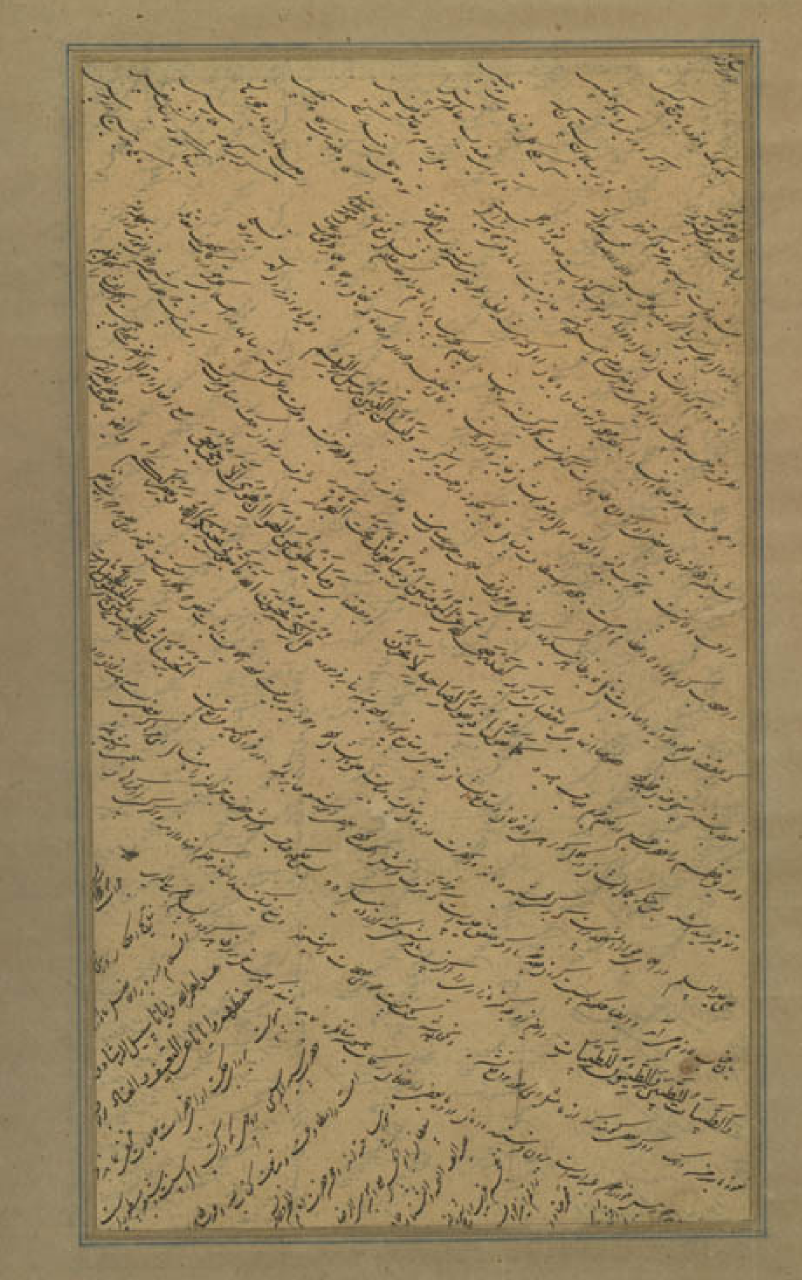


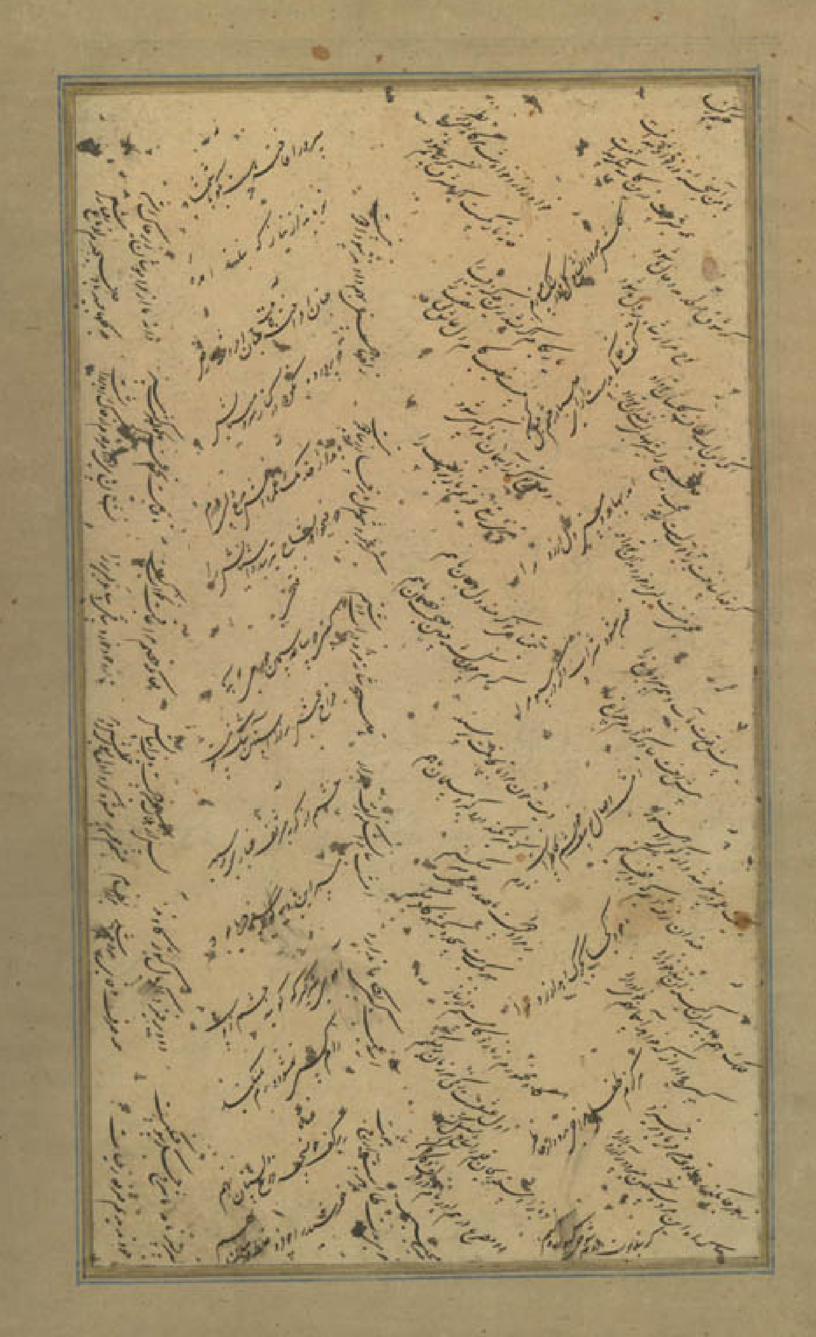






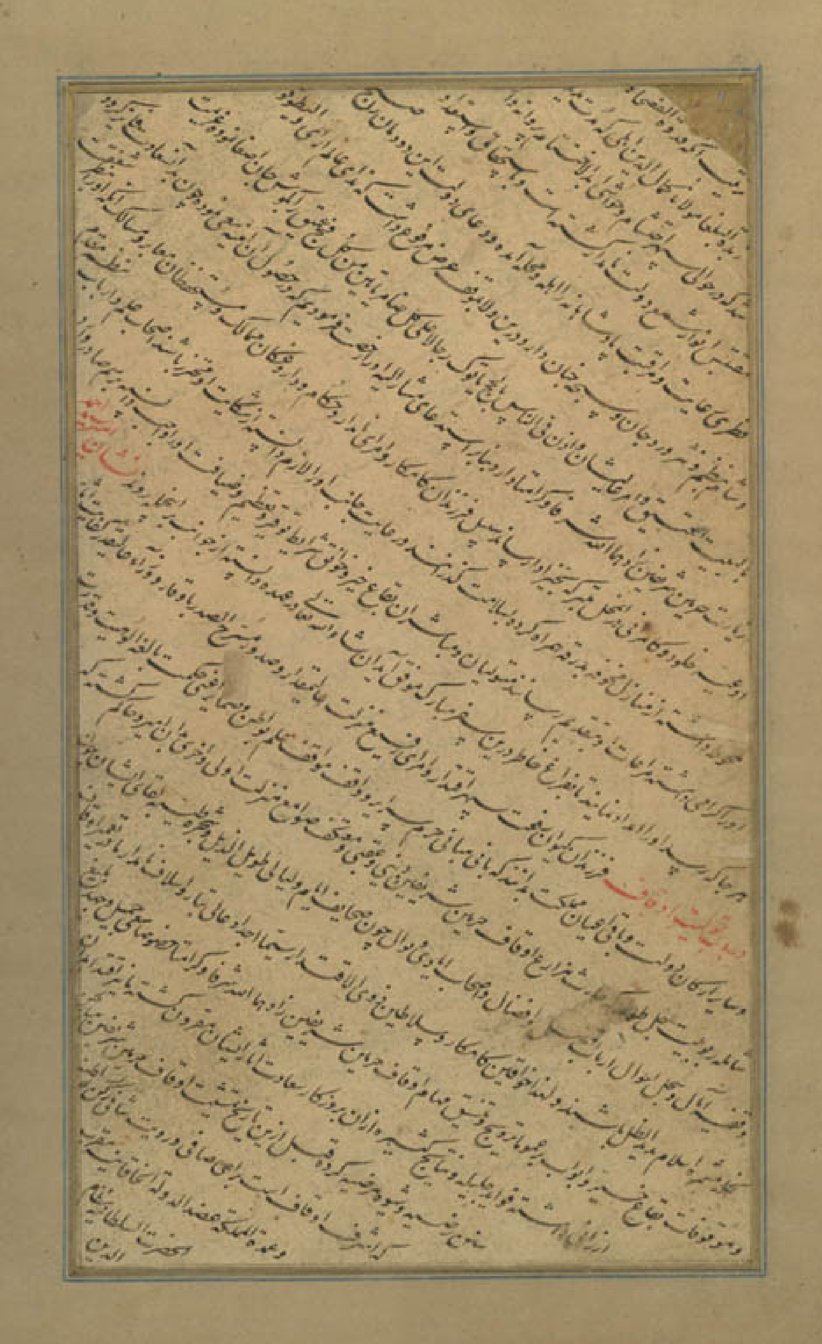


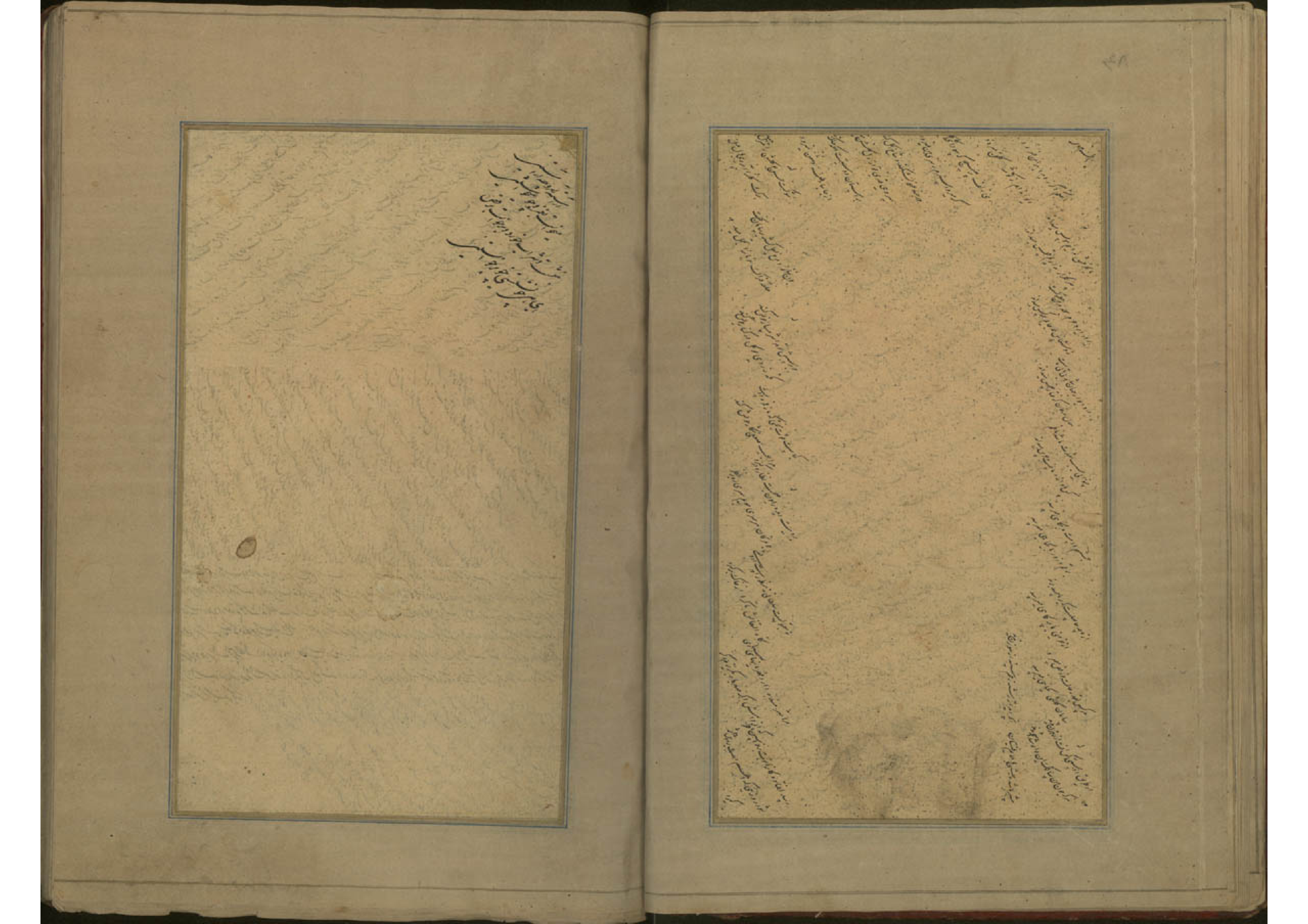


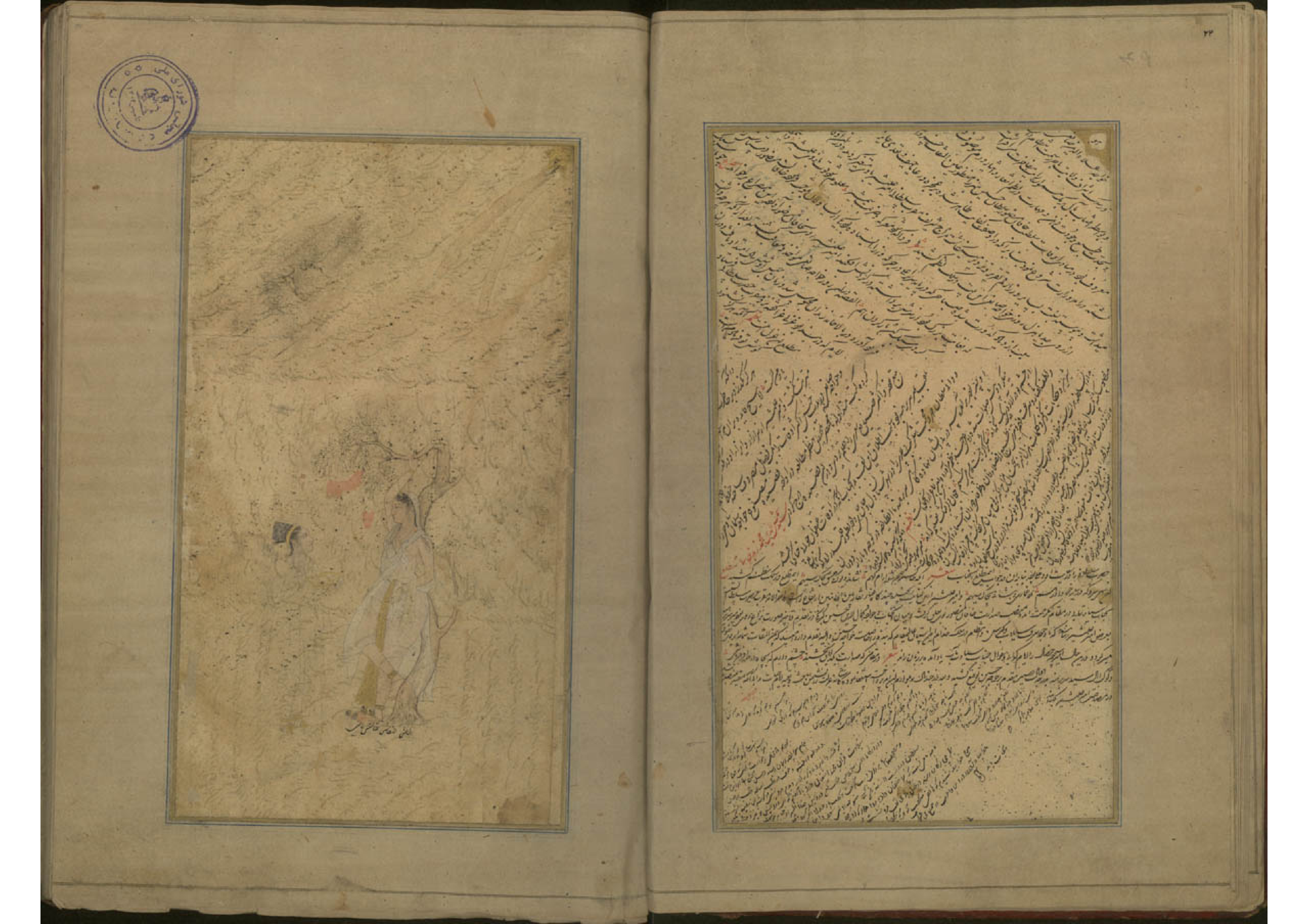












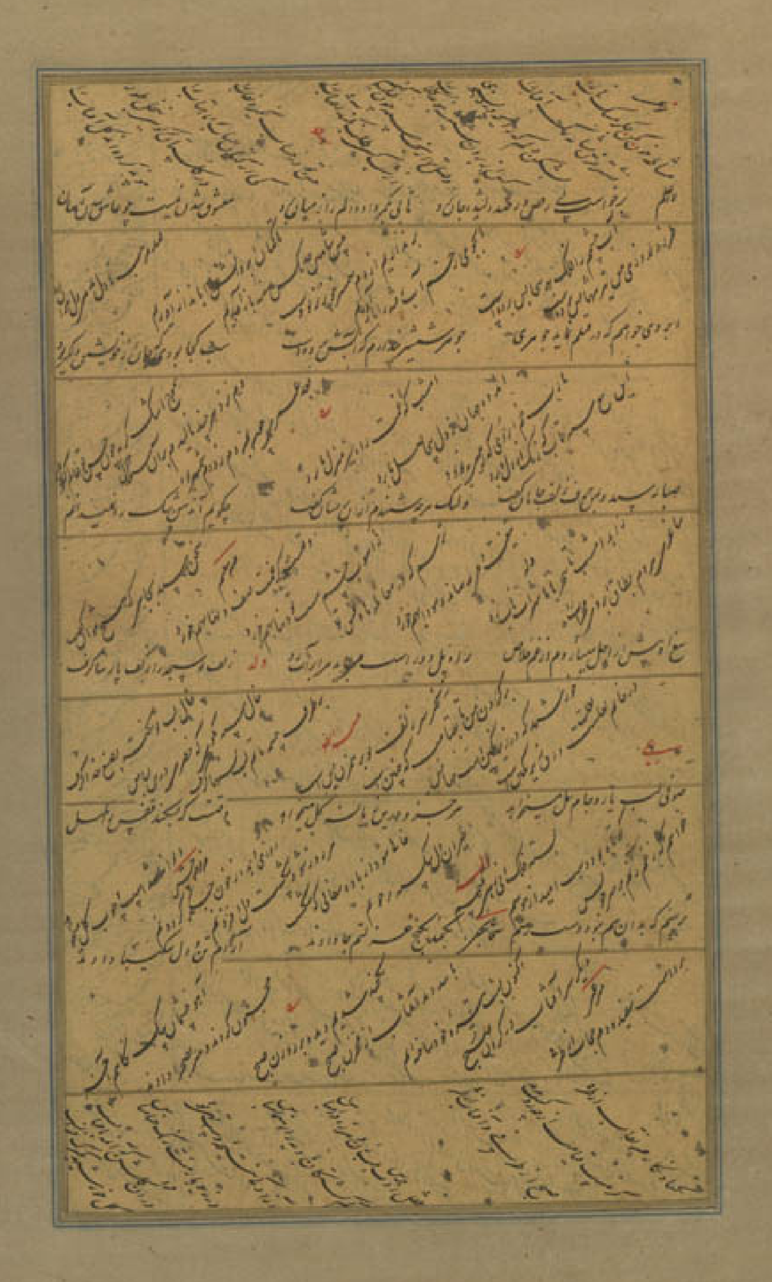


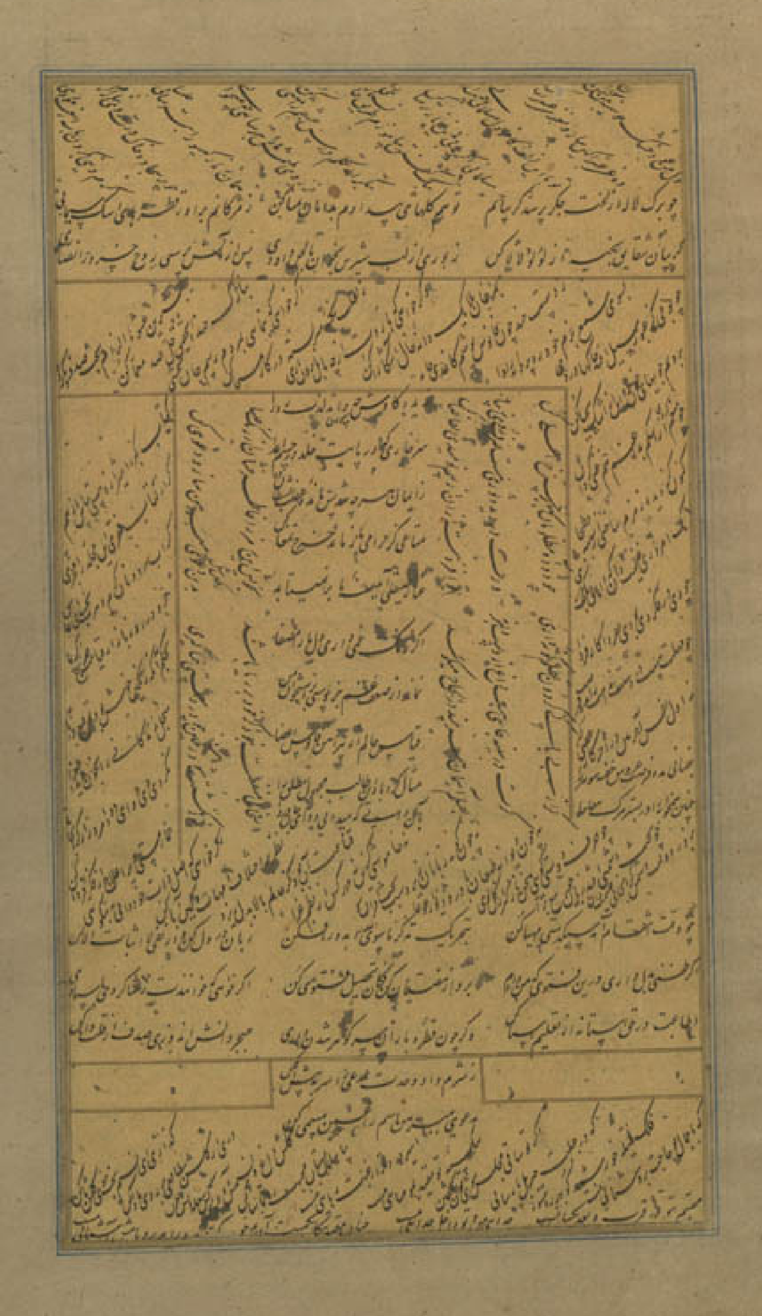


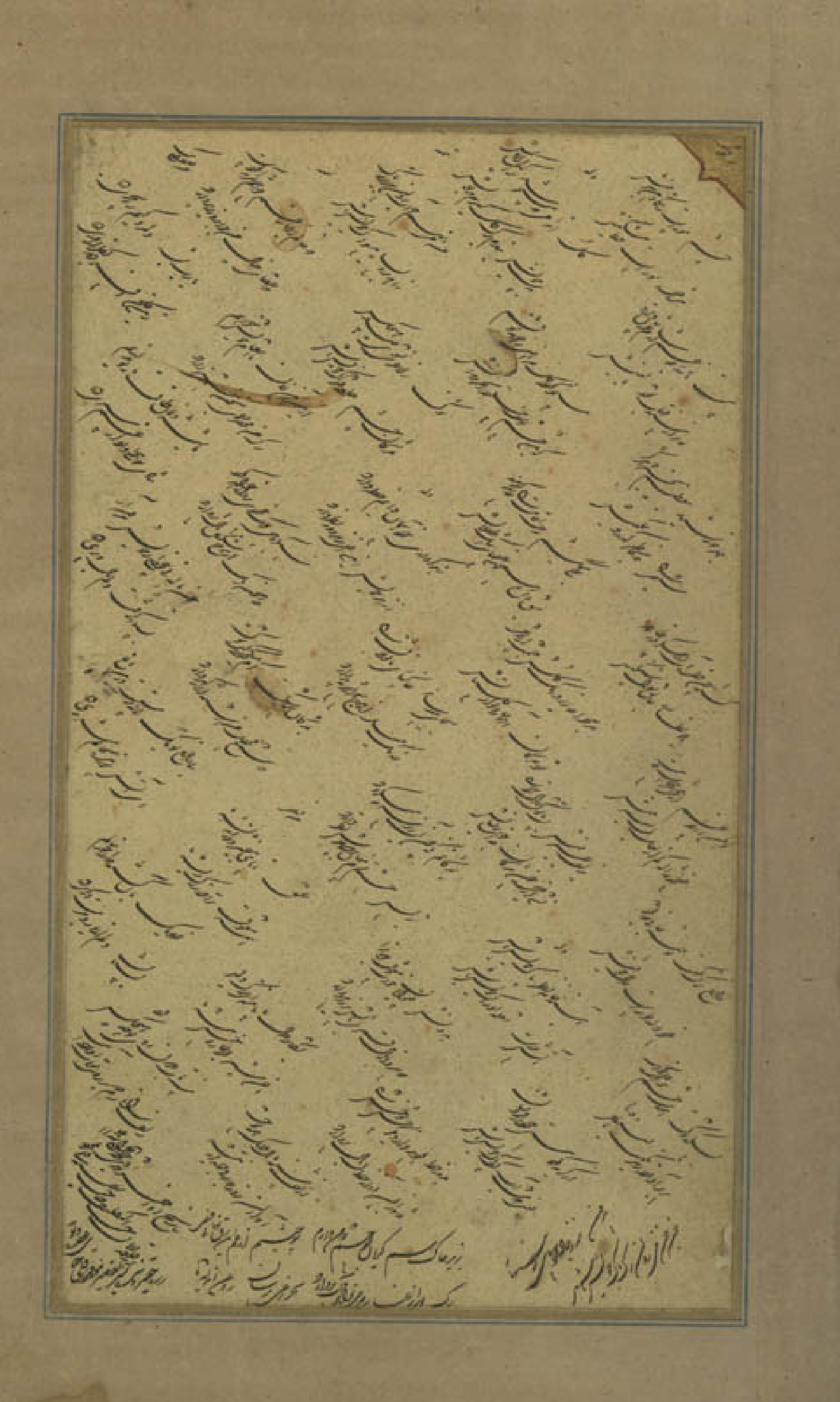


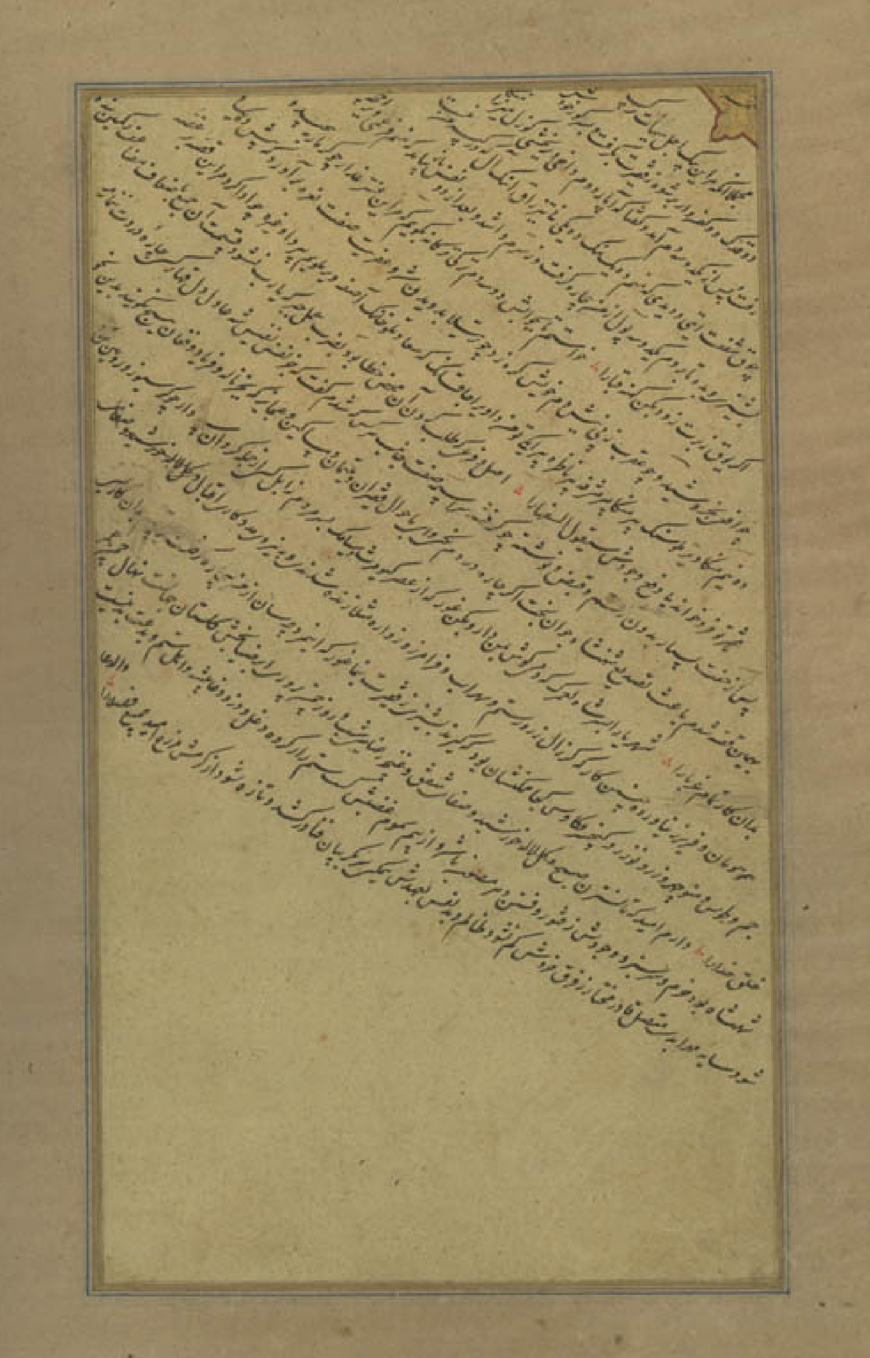


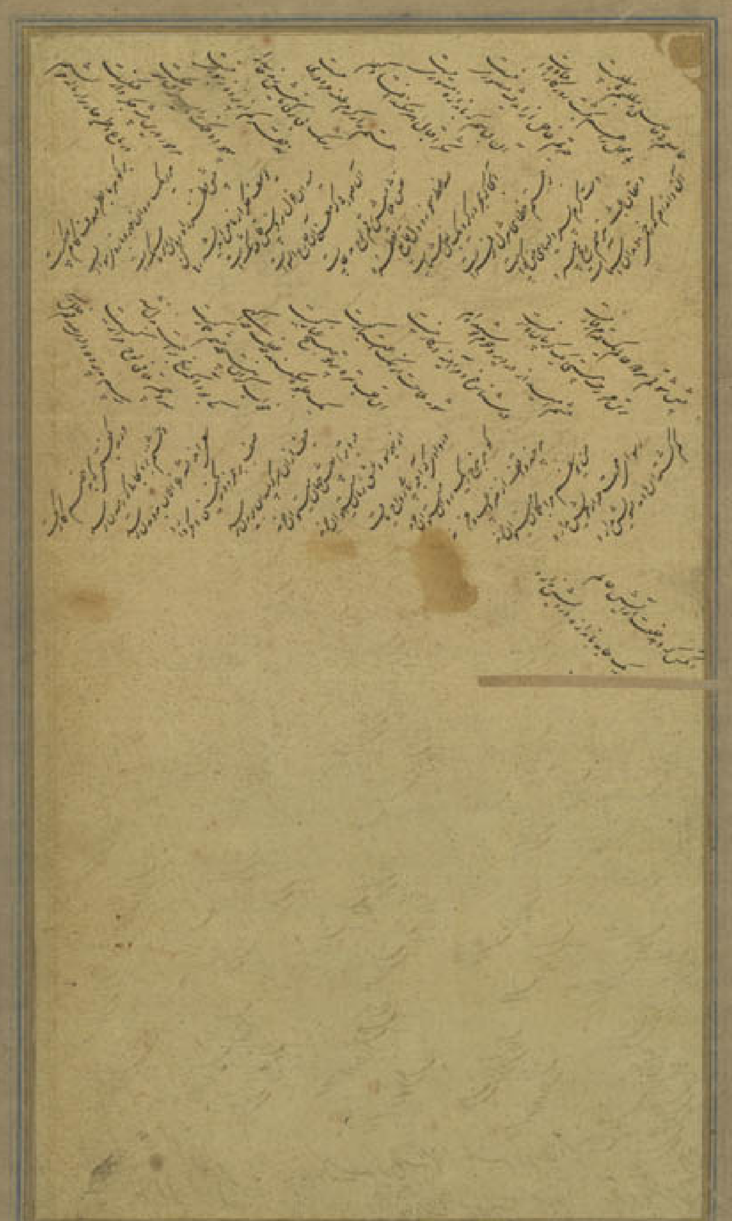




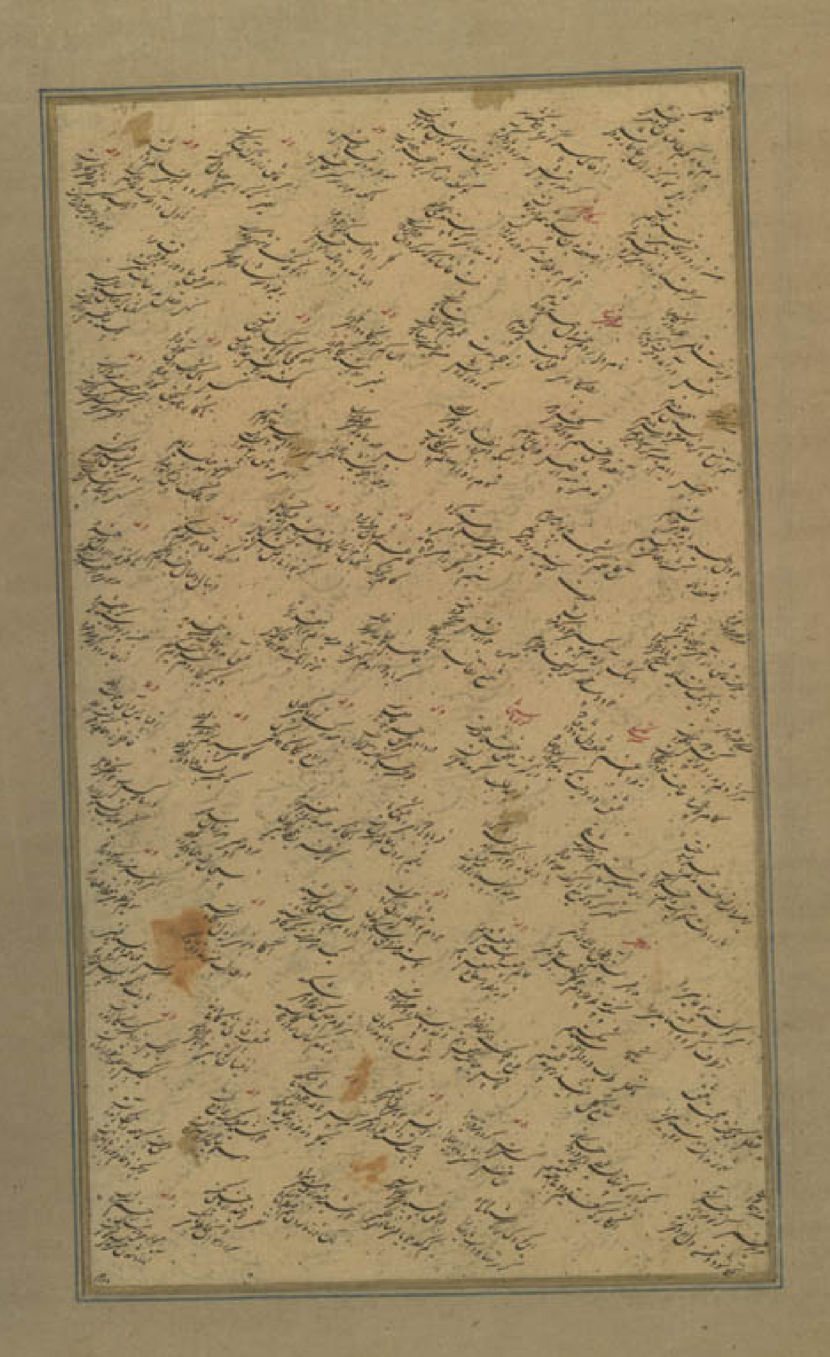










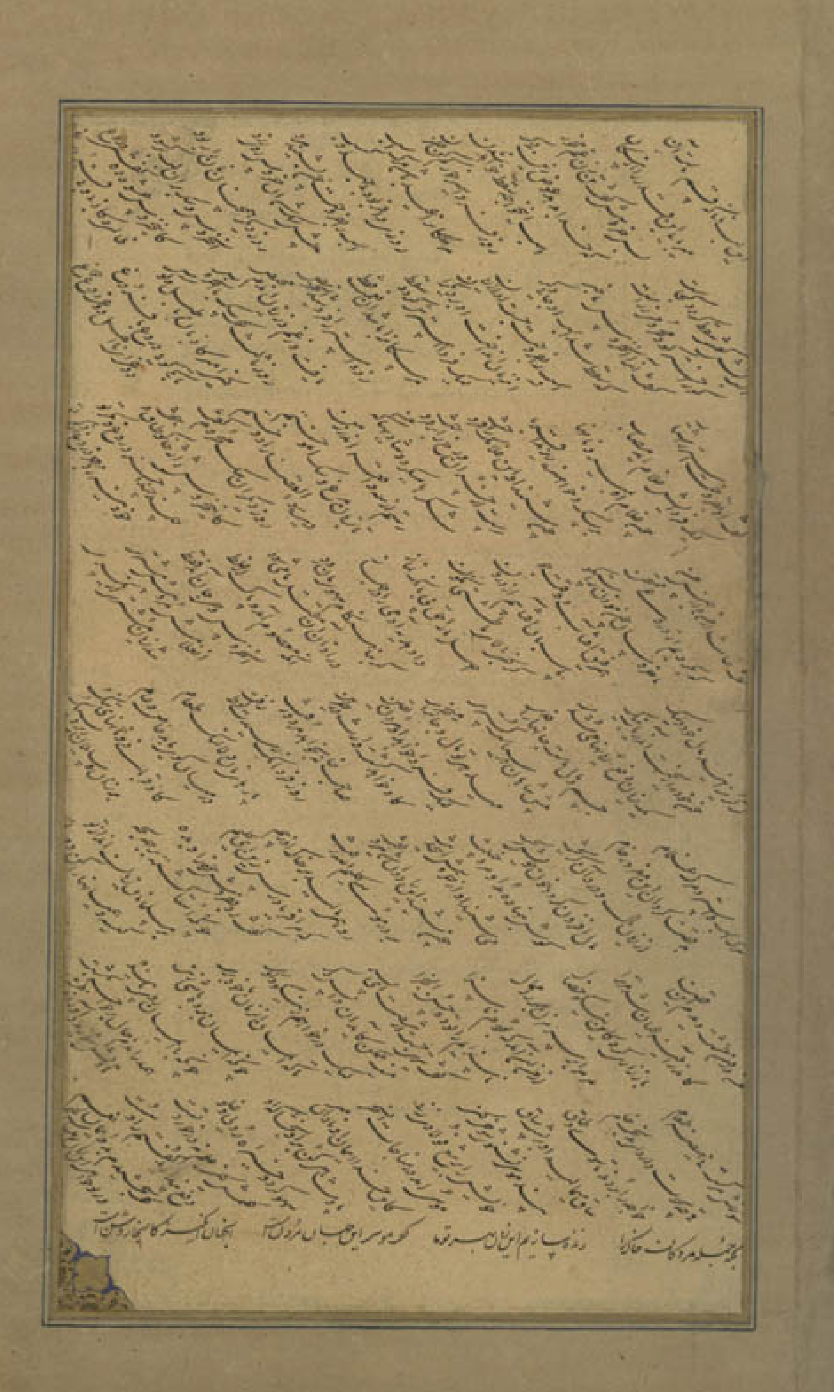




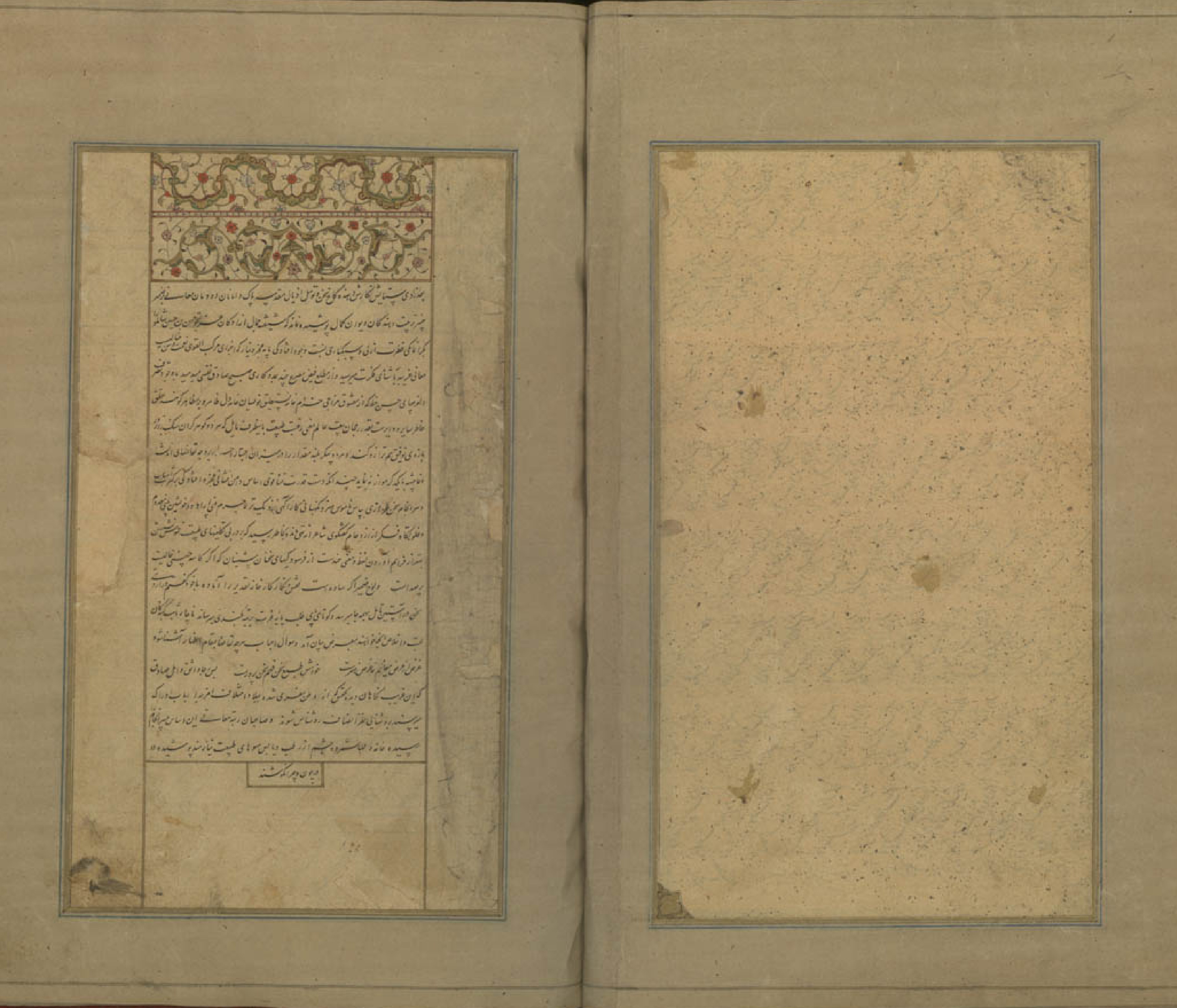












بعد از ادای سپاس ستایش نگارش بنده کمترین توسل از ذیل مقرب پاک و امان دودمان رسالت [illegible]

چهره بیت ربندگان دیوان کمال پرشیده و مانند کشیده جمال از ادراکات [illegible]

گرامی خلوت ازلی و بیگانگی نسبت و عدم وفا [illegible] ترکیب القوی [illegible]

معانی غریبه [illegible] صبح صادق [illegible]

الفاظ [illegible]

خاطر [illegible]

بعد از [illegible] تقاضای ایشان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر صدا است [illegible]

[illegible]

[illegible]

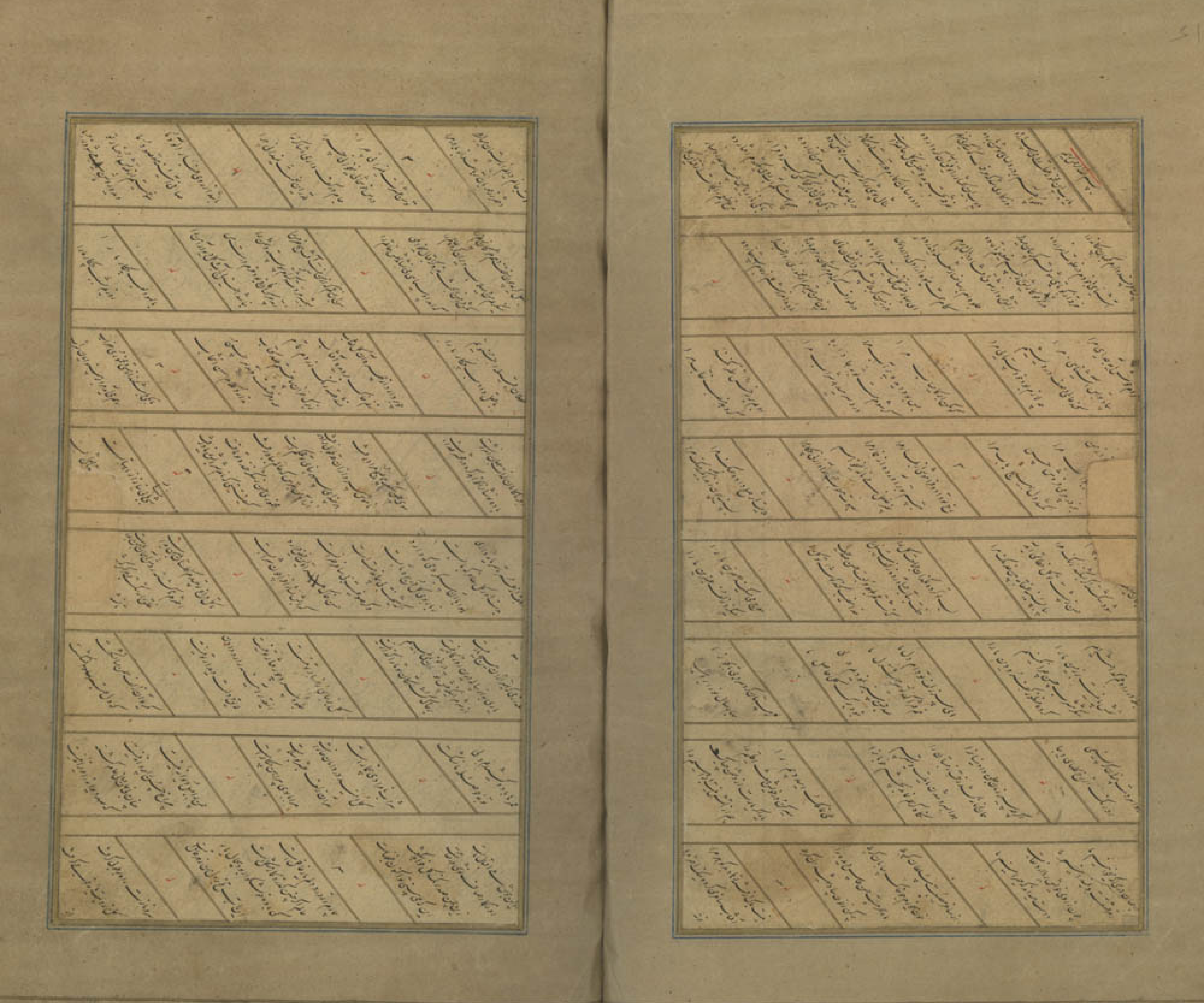
[illegible]

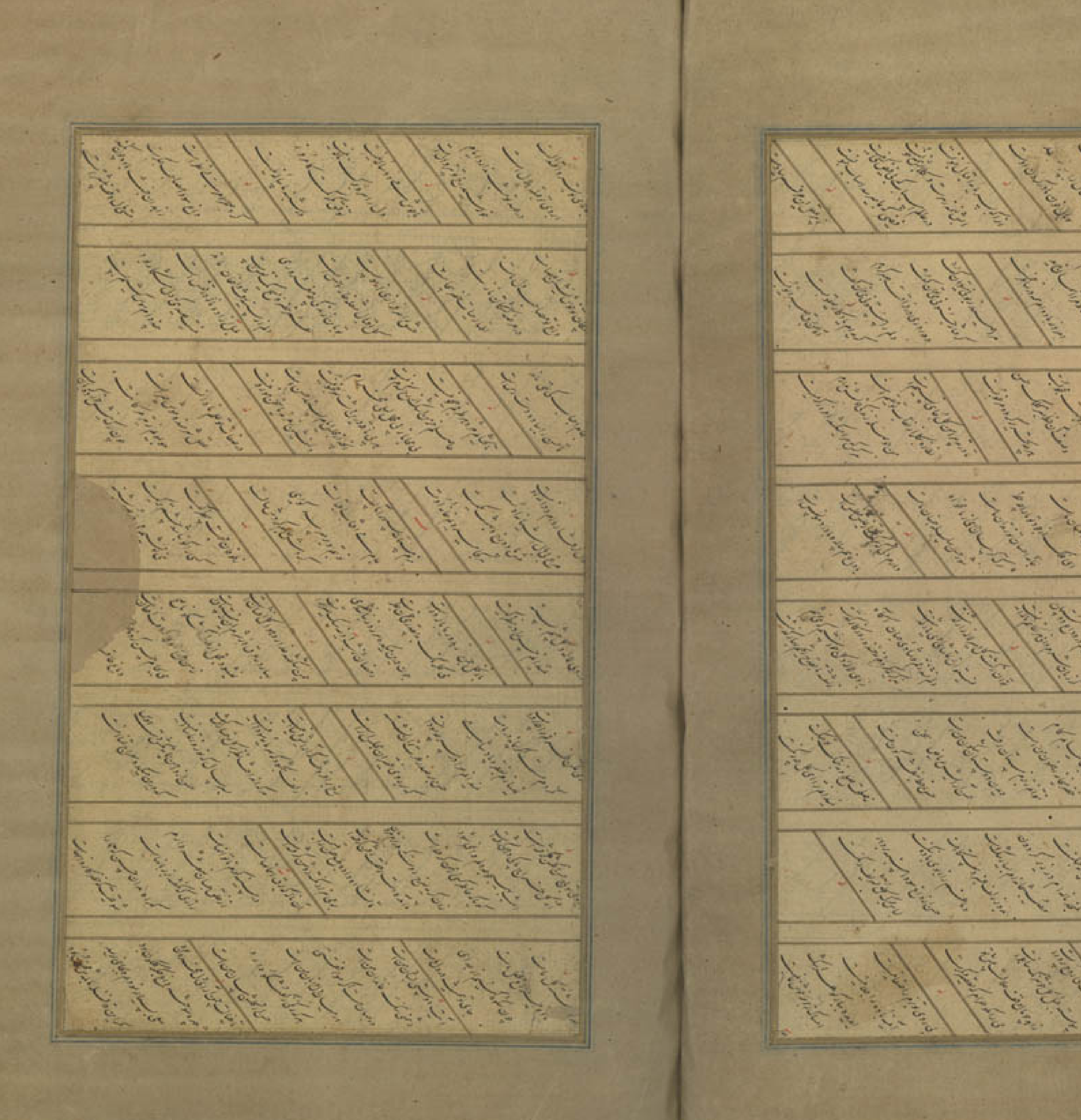
که این [illegible]

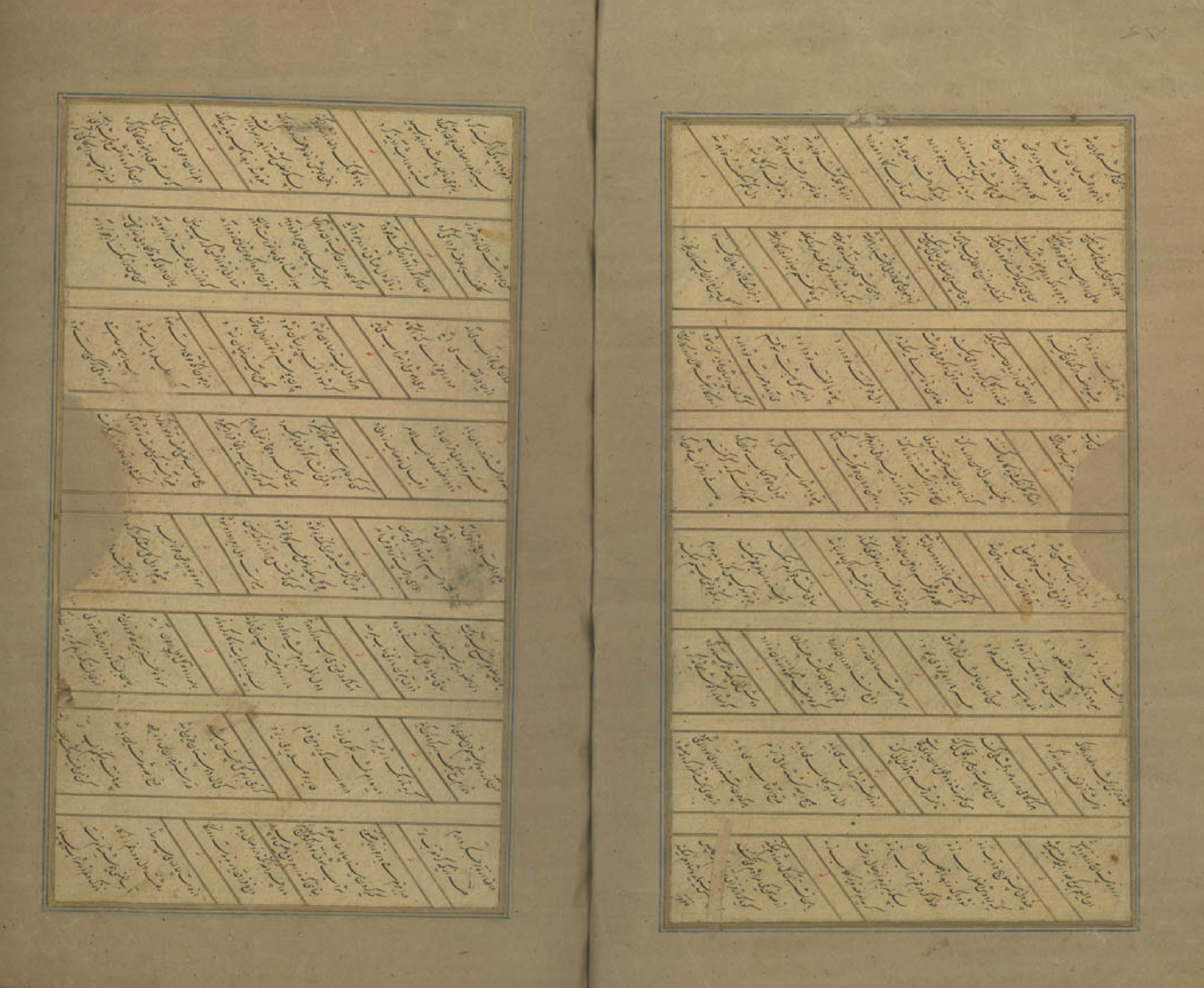
[illegible]

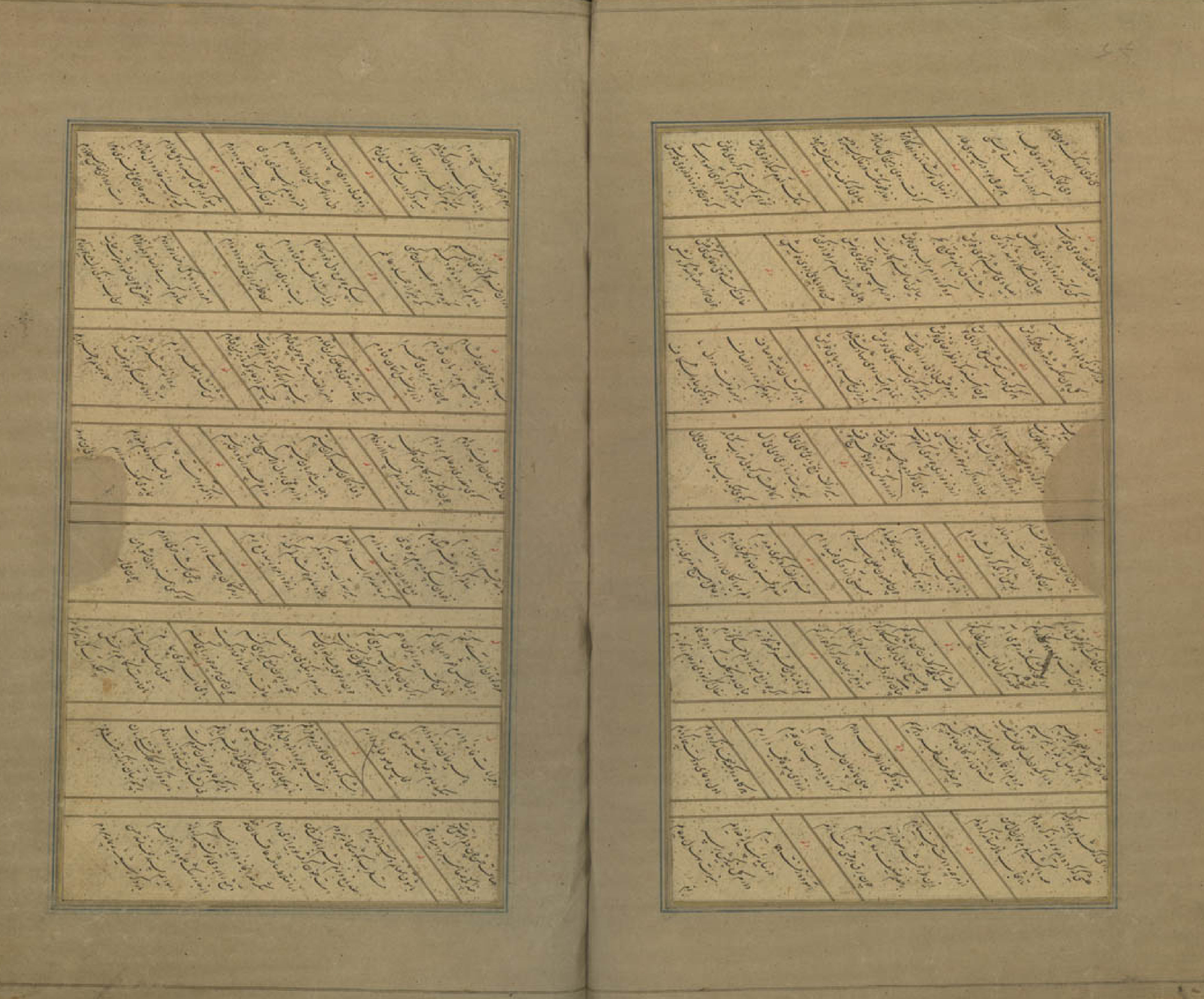
[illegible]

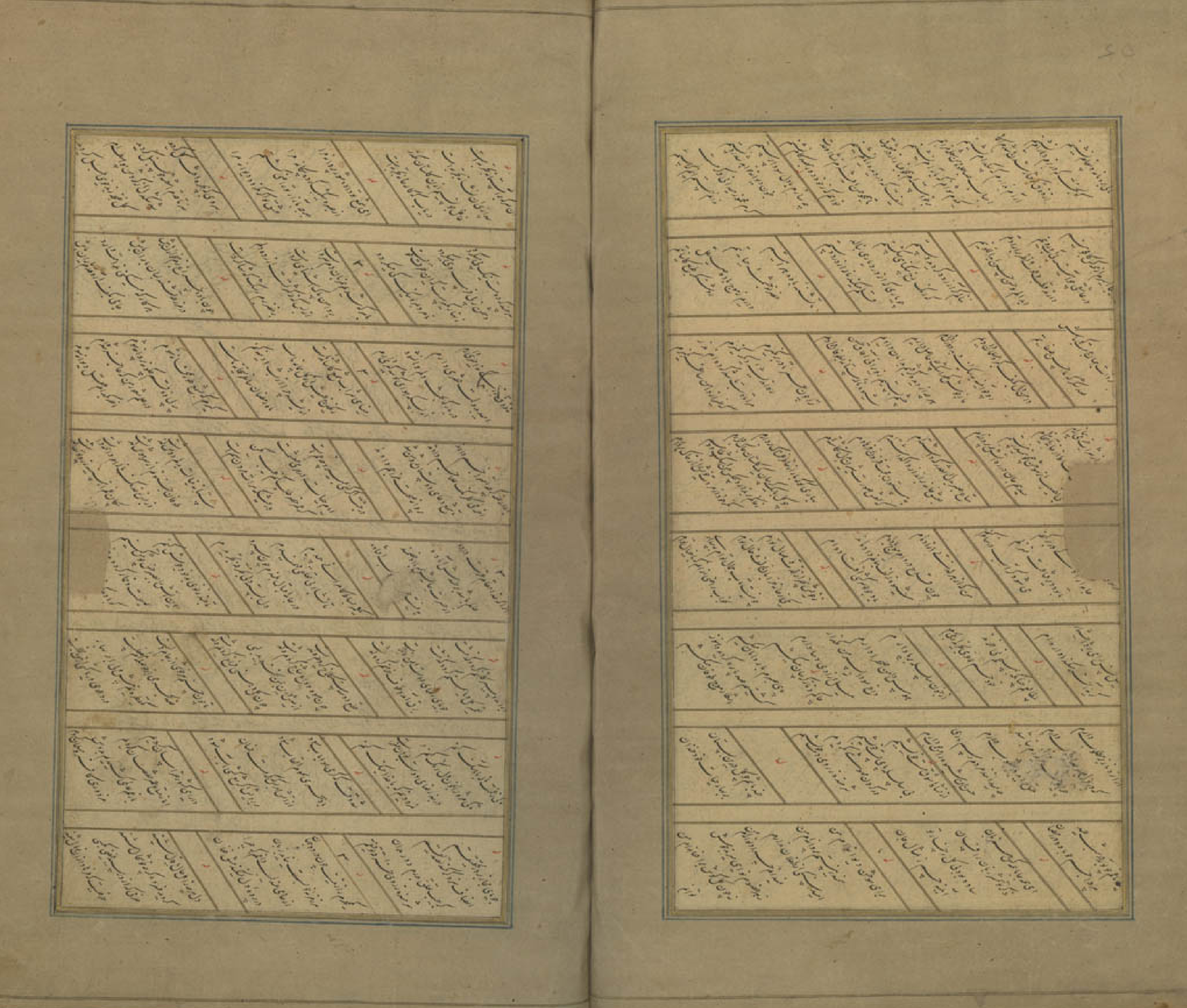
دیوان [illegible]

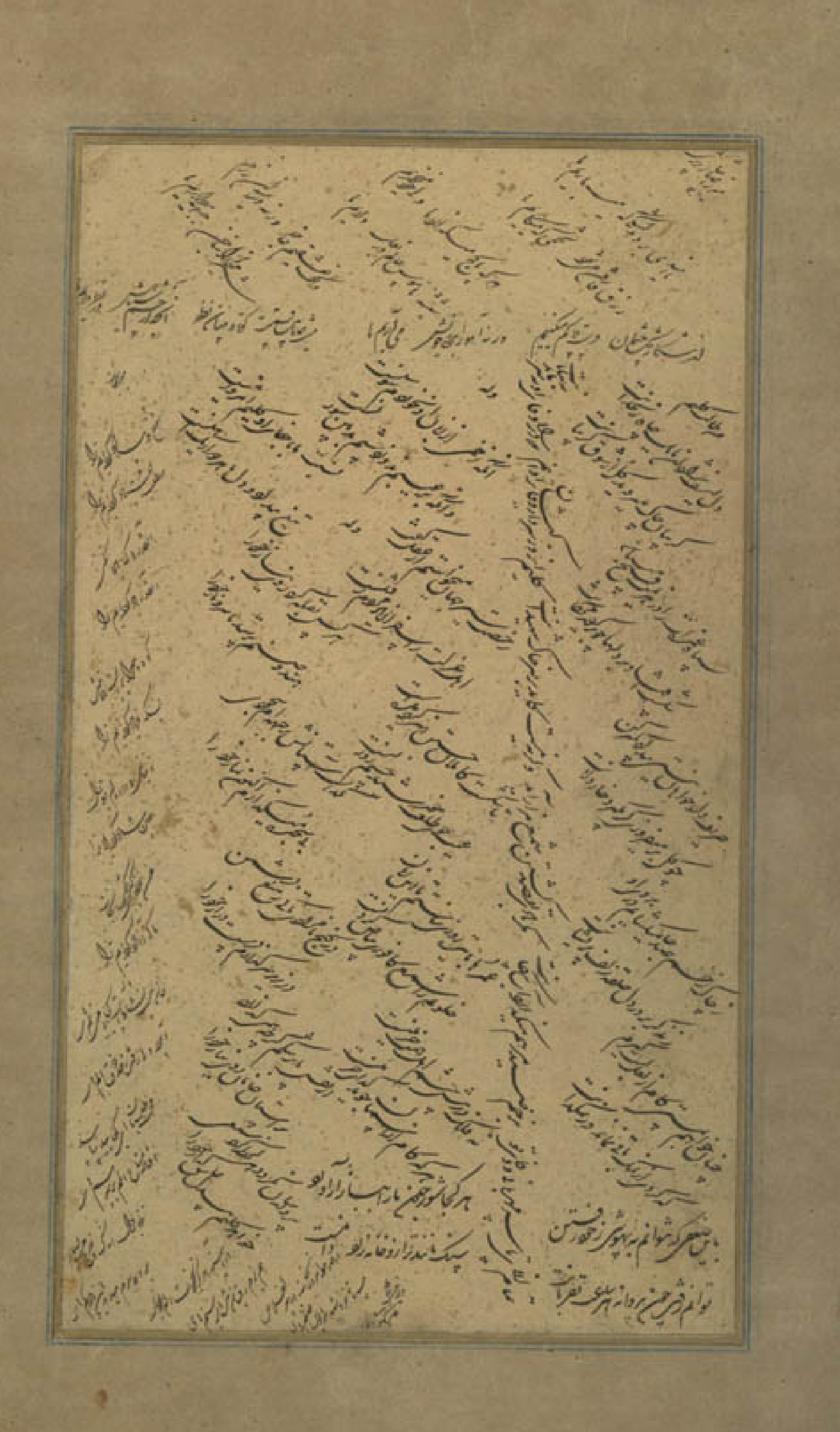




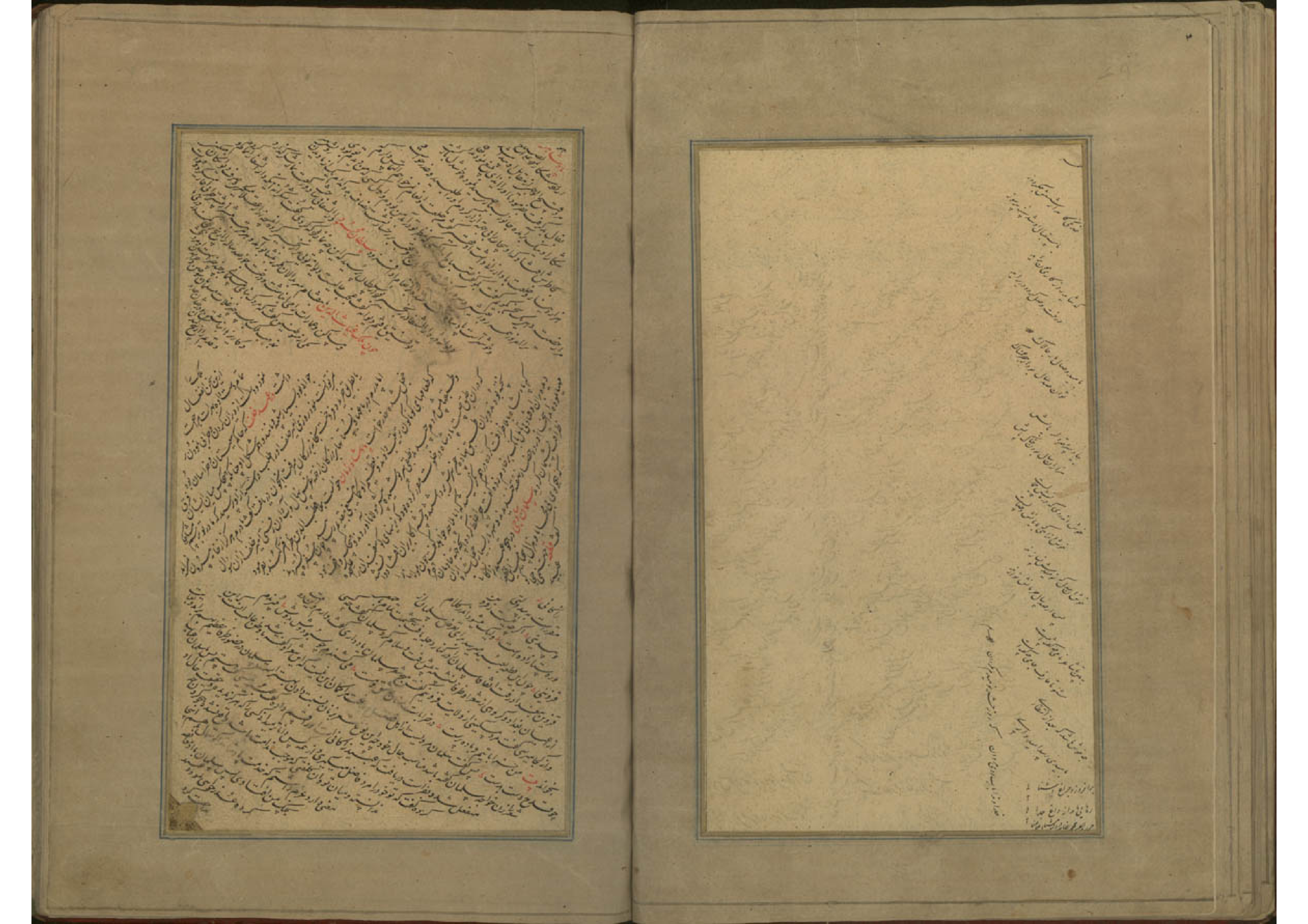




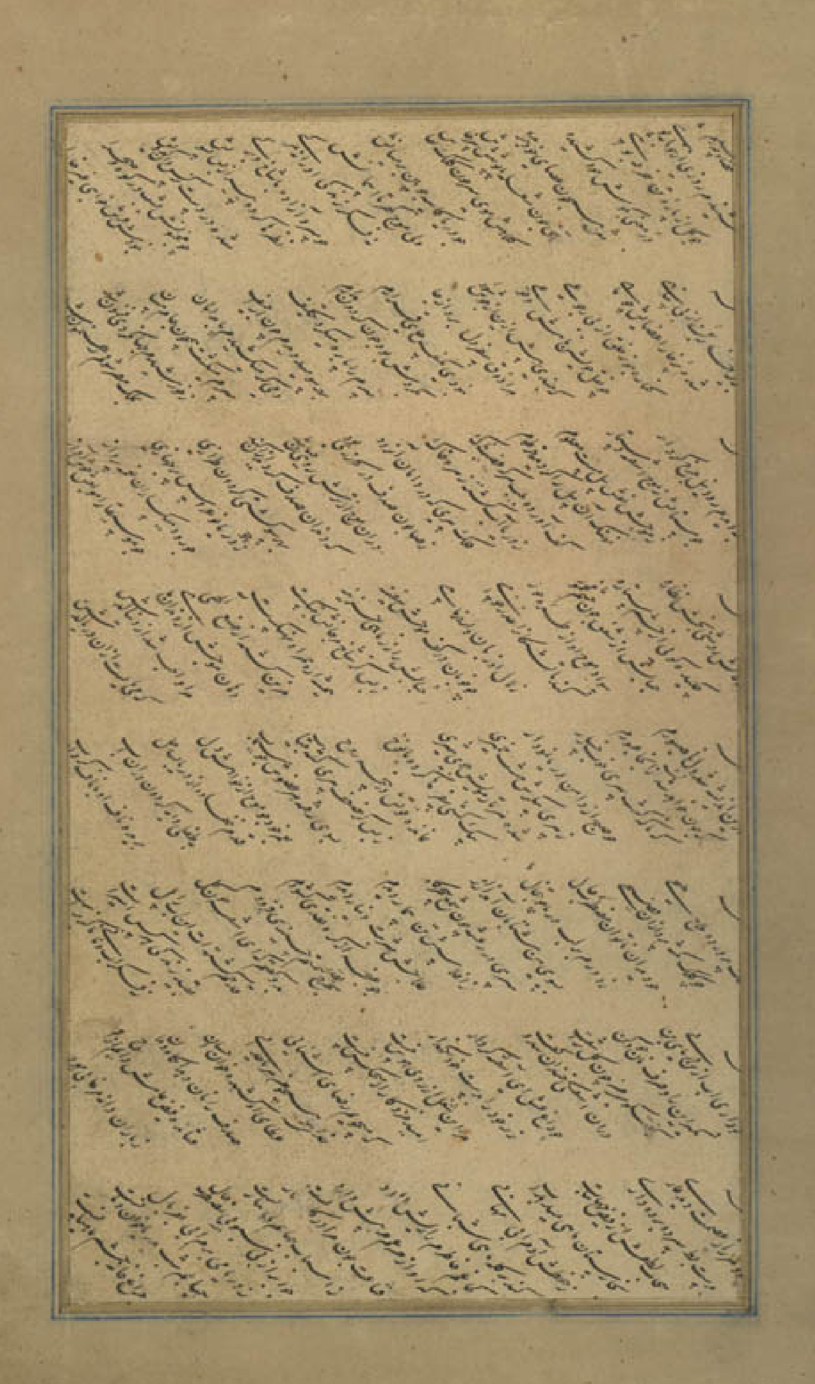




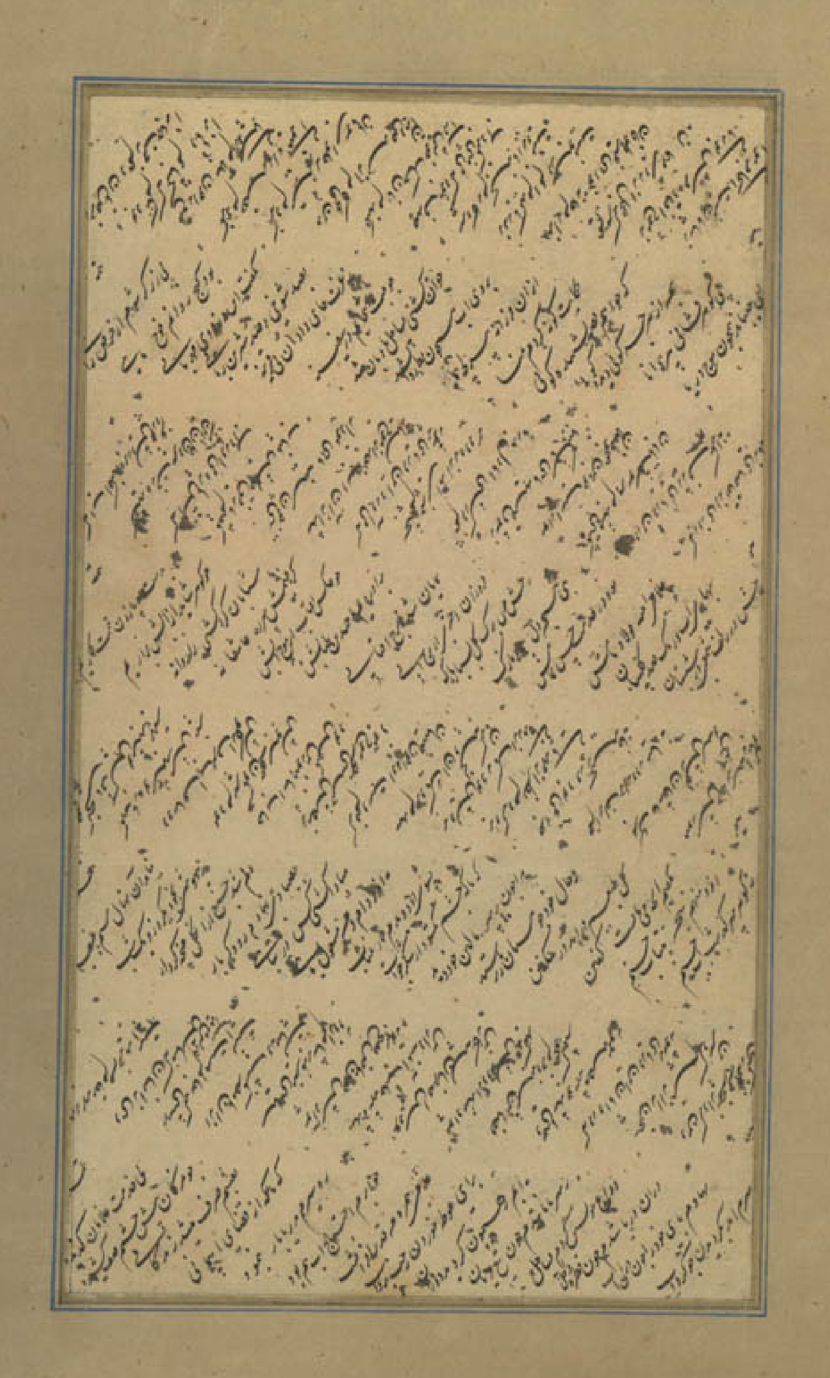




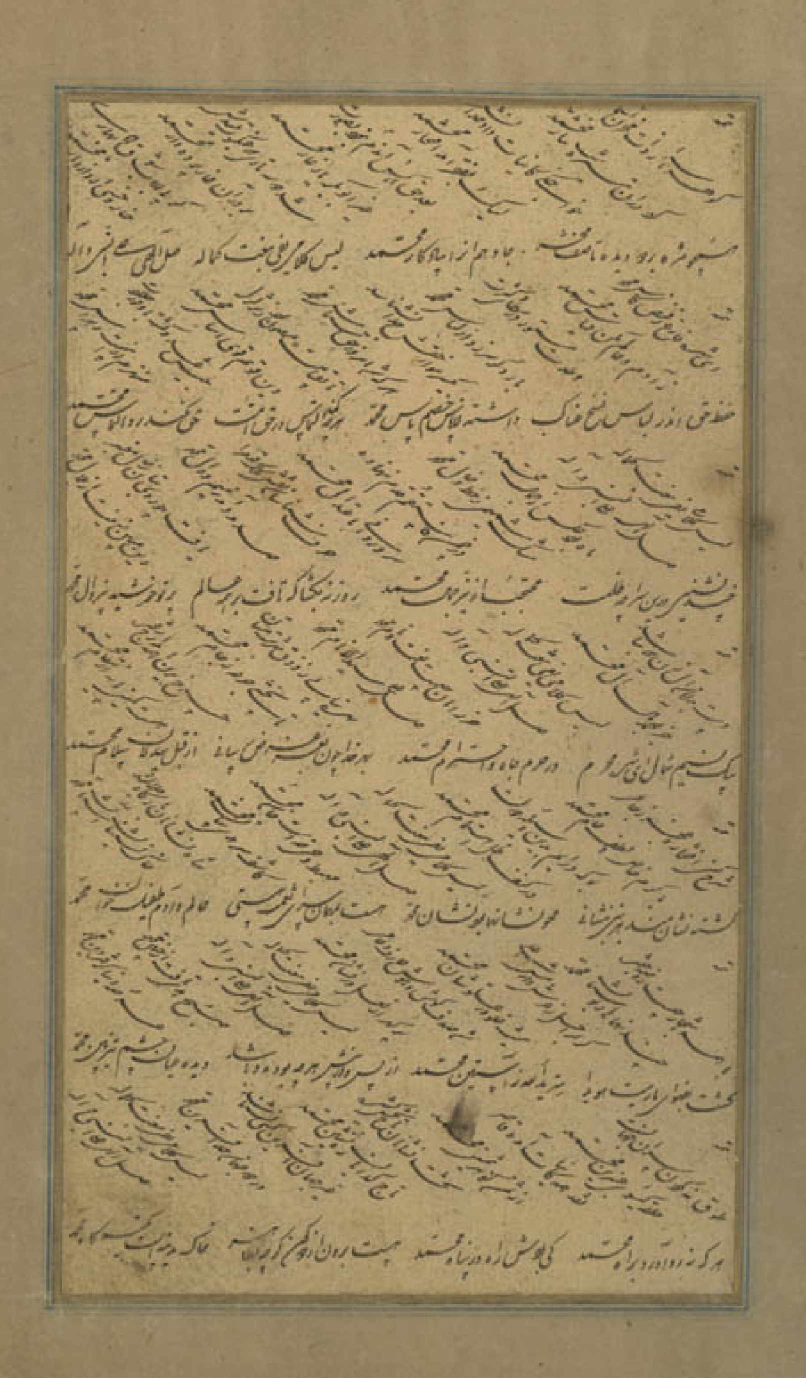


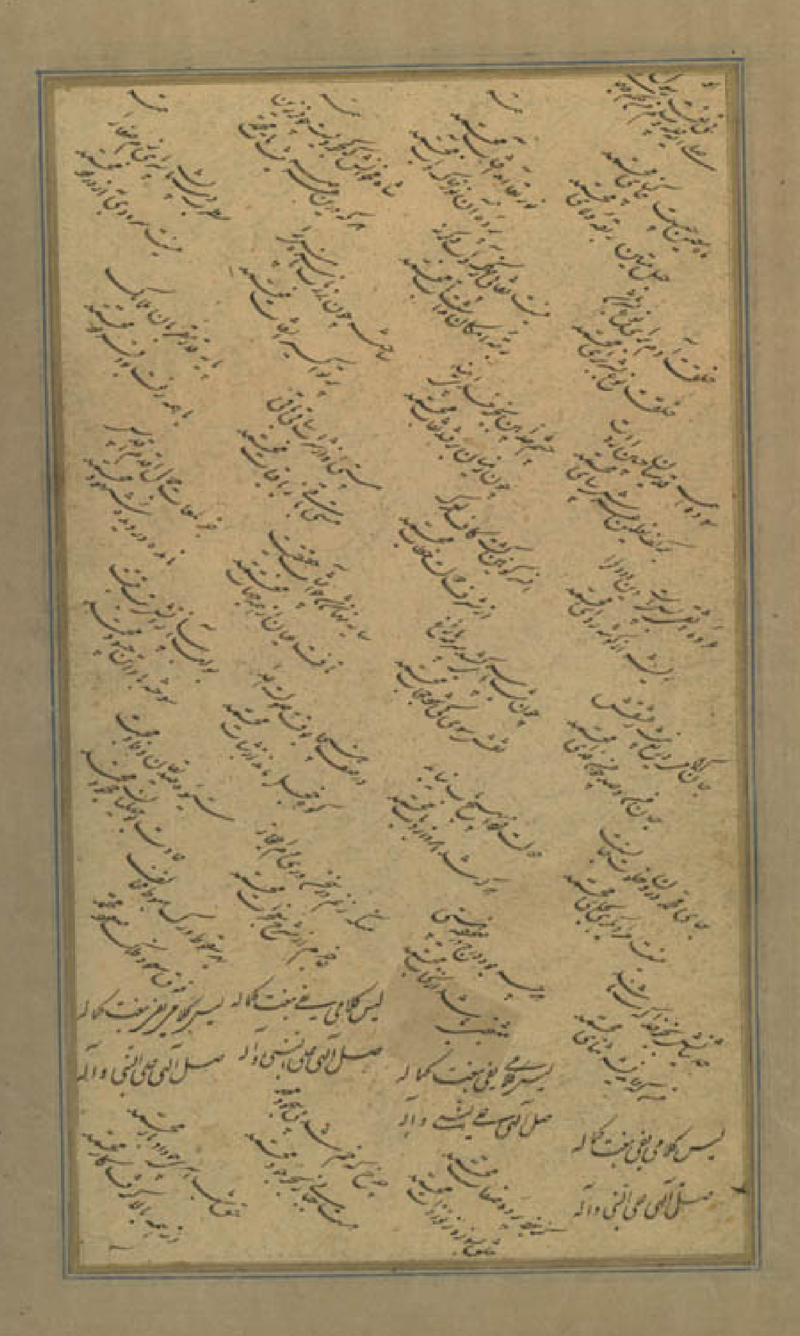


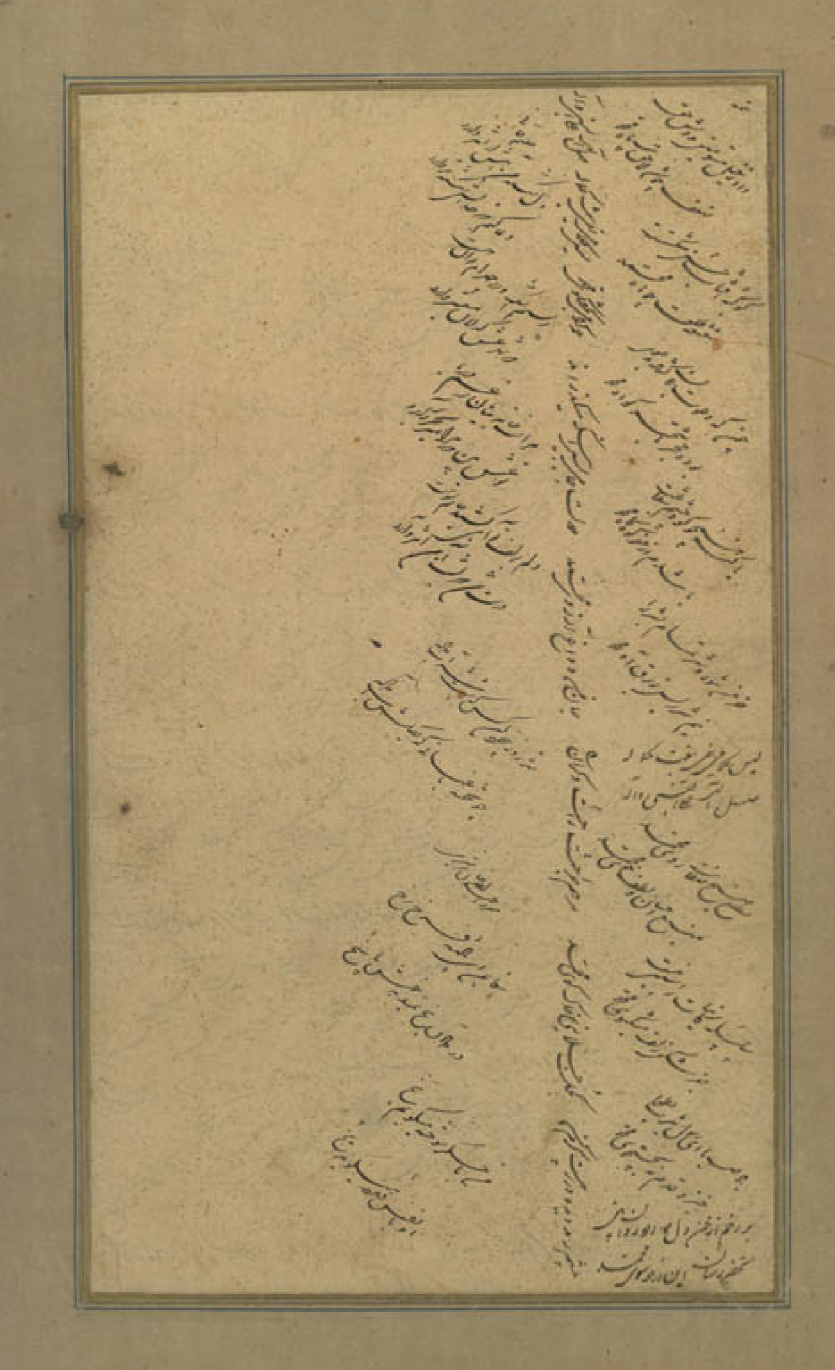








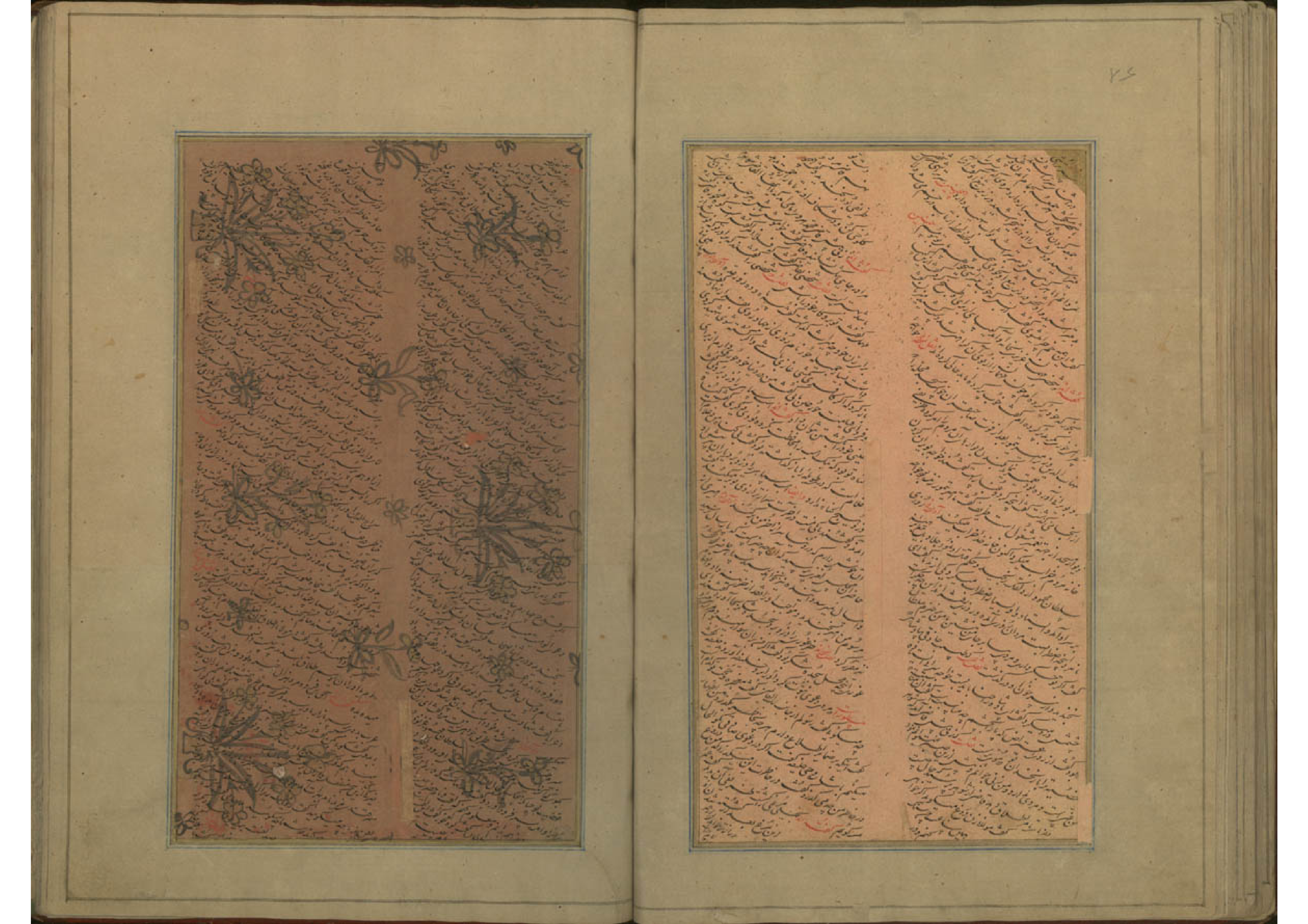




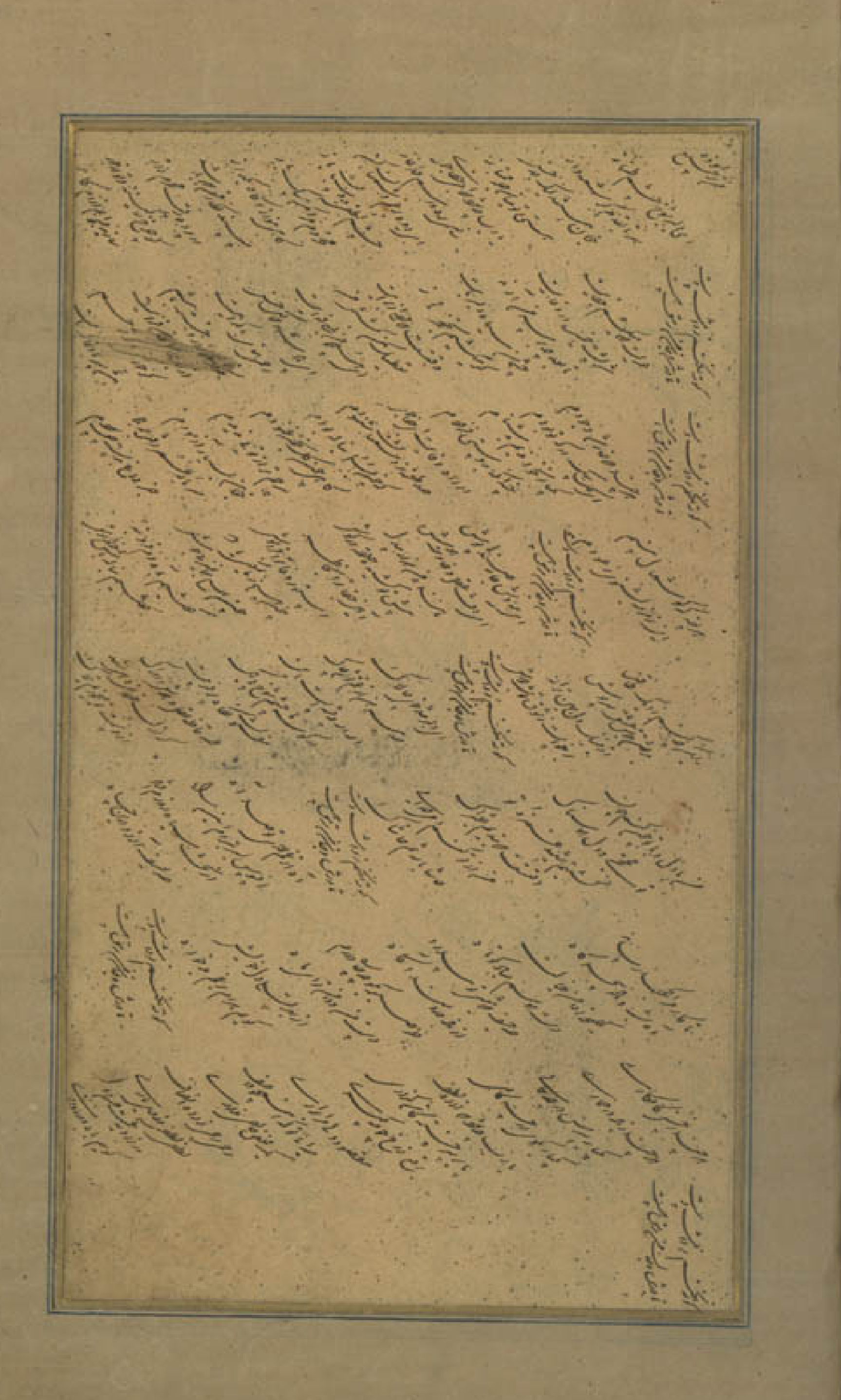
[illegible]

کرده بود و [illegible] از کاسه سر خود [illegible] پادشاه با او [illegible]
و دور شده و [illegible] زود نپسندید و فرمود که اگر [illegible]
از مجالس خود دوری گزینی بهتر است تا دست از طمع [illegible]
[illegible] مجلس پادشاه بحفظ حال خود [illegible]
شده و از بس ملاحظه و احتیاط میکرد [illegible] منقبض گردید
وقت او مکدر شد و بغایت ترسان [illegible]
و از آن صورت بوجود آمده و در عرض [illegible] بعد از [illegible]
که کار با او بسیار تنگ شده بود پادشاه خوشحال [illegible]
عشرت انداخته و تمام مقربان و ندیمان حاضر ساخته
[illegible] بلطایف ظریفه [illegible] و حکایات
جهت [illegible] و اهل مجلس را مسرور ساخت
پادشاه گفت [illegible] امروز آرزو داشت که [illegible] قطاع
[illegible] اکنون مطلب [illegible]
[illegible] گفت ای شهریار [illegible] قطاع [illegible]

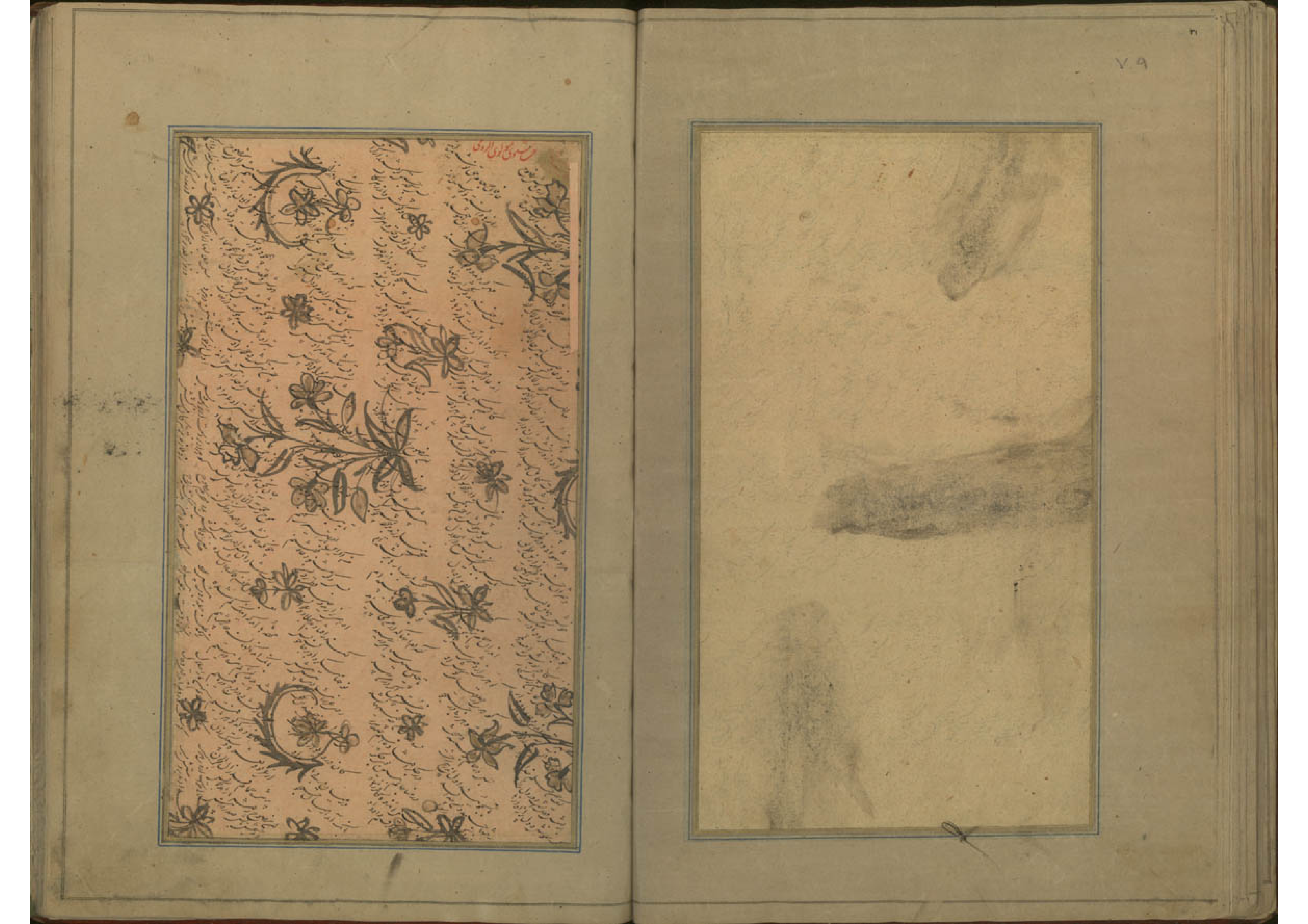
خواهم [illegible] پادشاه خندان شد و او را
رخصت داد و [illegible] قطاع او مقرر کرد که [illegible]
[illegible] بپادشاه نوشت که کمان [illegible] که تو [illegible]
او پادشاه در جواب نوشت که مرد [illegible] کمان [illegible]
بر دوستان لابدی زیرا که [illegible] ایشان [illegible] طبیعت
یعنی حال دیگران از حال خود قیاس میکند [illegible] این جواب
و گفت او [illegible] **خسرو پرویز** [illegible] از اهل عالم
میکرد [illegible] طلب داشت و او در آمدن [illegible]
[illegible] نوشت چون گرانی [illegible] جسد او [illegible]
[illegible] اعضای [illegible] **امیر علی بیک** از
امرای شاه رخی بود [illegible] بسیار بر دم [illegible] قرض میداد
میعاد [illegible] جمعی از اهل [illegible] حکایت
بسمع میرزا [illegible] مزاج او منحرف گردید [illegible]
[illegible] از غایت غضب [illegible] گفت عجب حالتی است [illegible]
[illegible] با وجود این [illegible]
پیر علی بیک گفت [illegible] از کجا [illegible]
[illegible] قرض بسیار بر دم [illegible]
این چنین است که [illegible]
[illegible] قرض داران [illegible]
از خدا خواهند [illegible] قرض [illegible] میرزا از این جواب
خوش آمد و قرب او زیاده گردانید و [illegible]
انداخت **یکی** را [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] **دهقانی** [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] مطلب او [illegible]

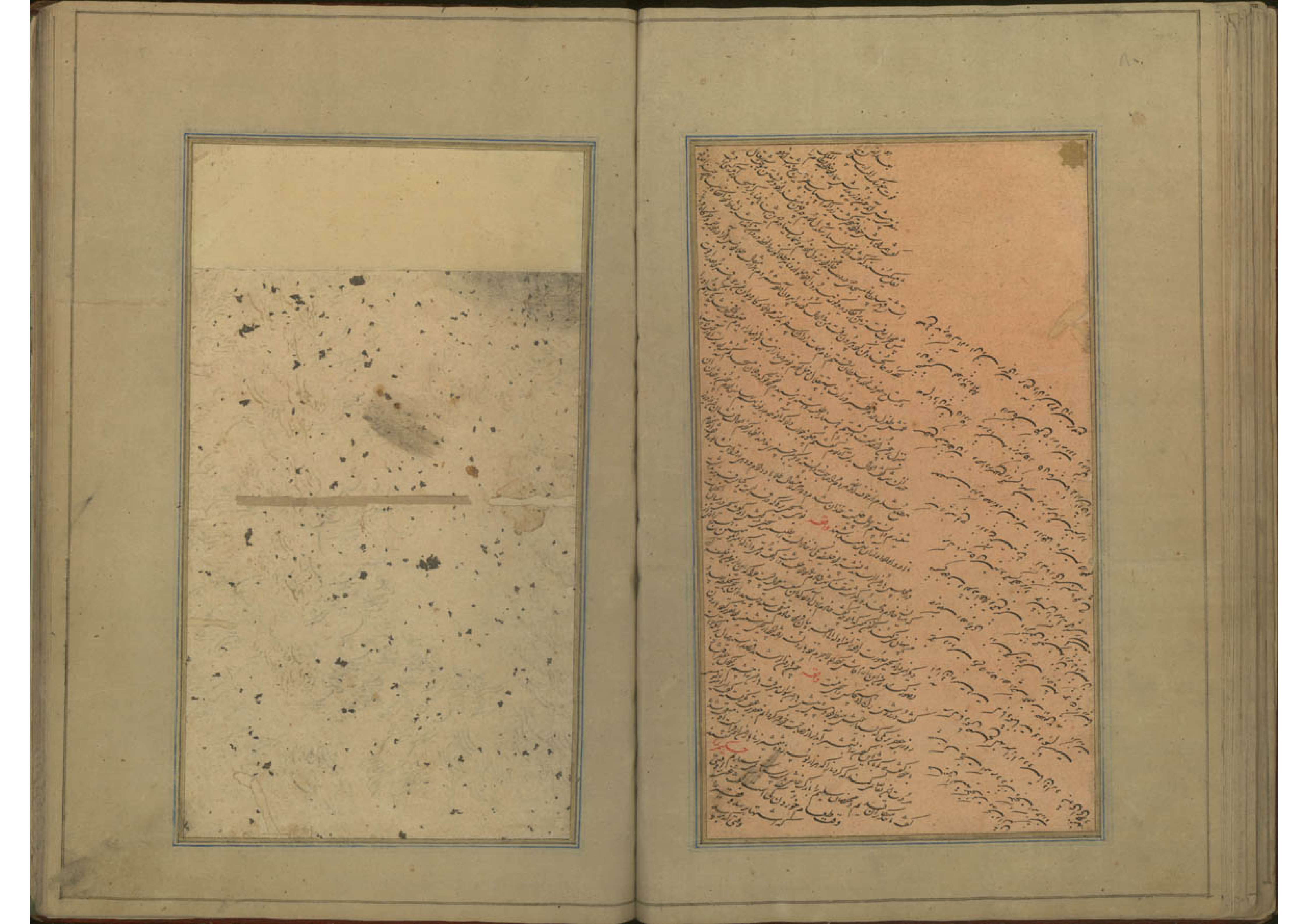


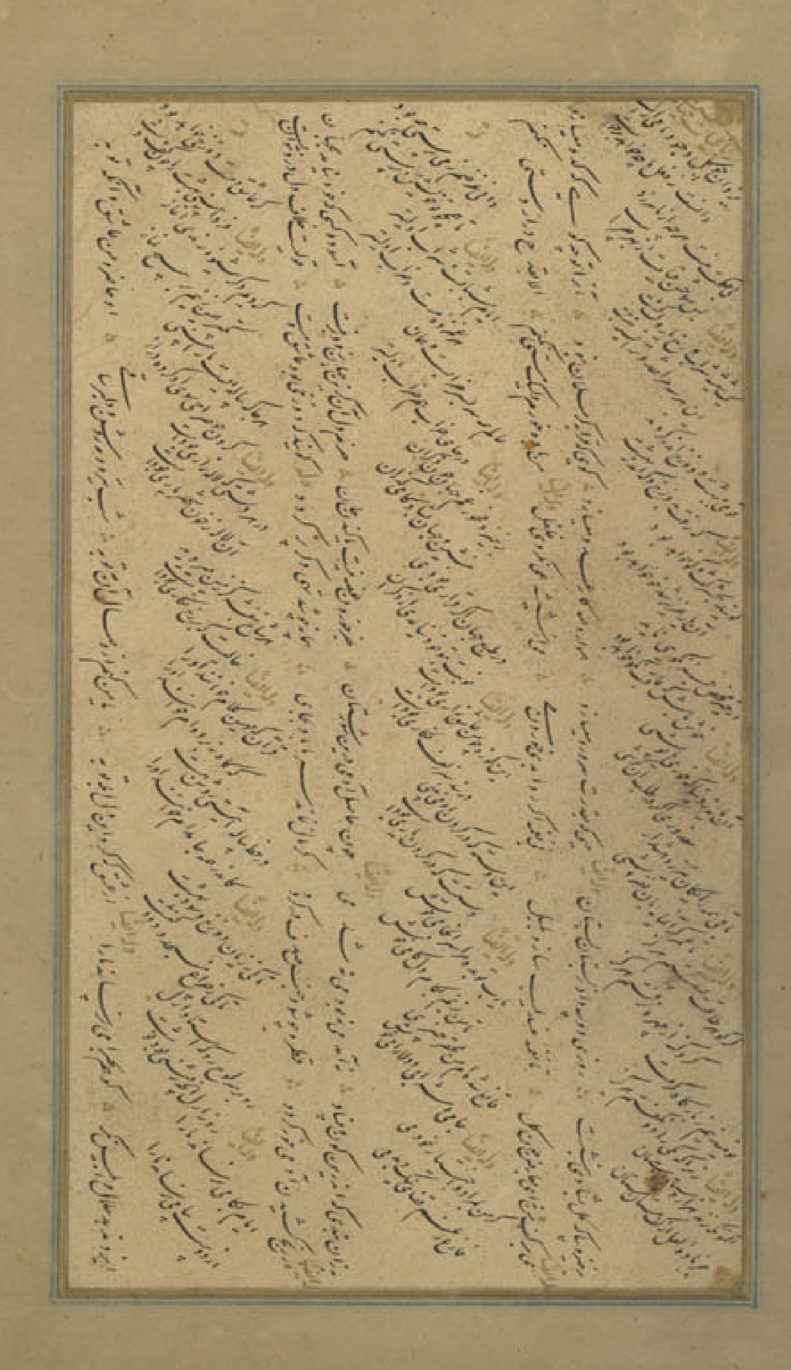




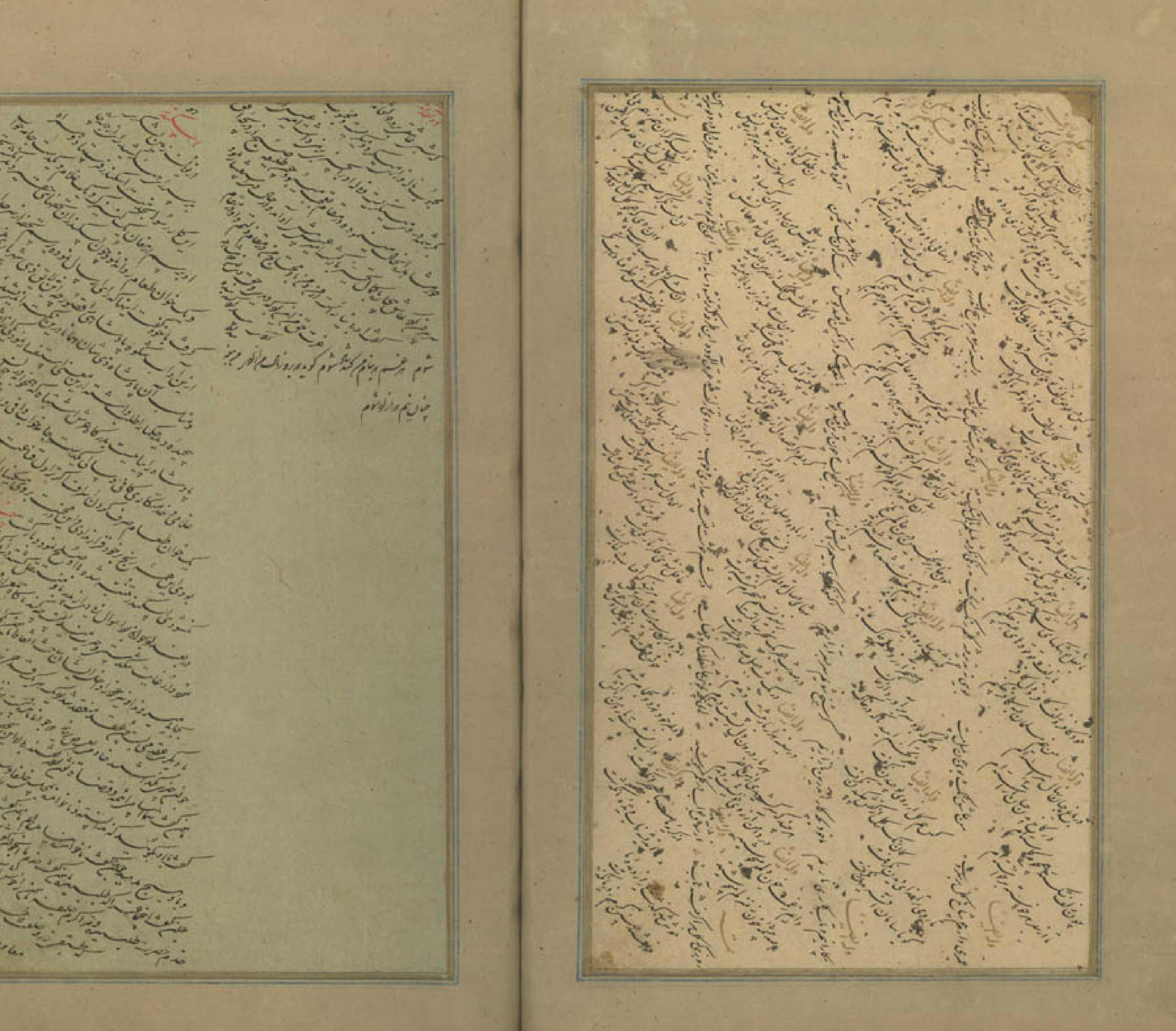


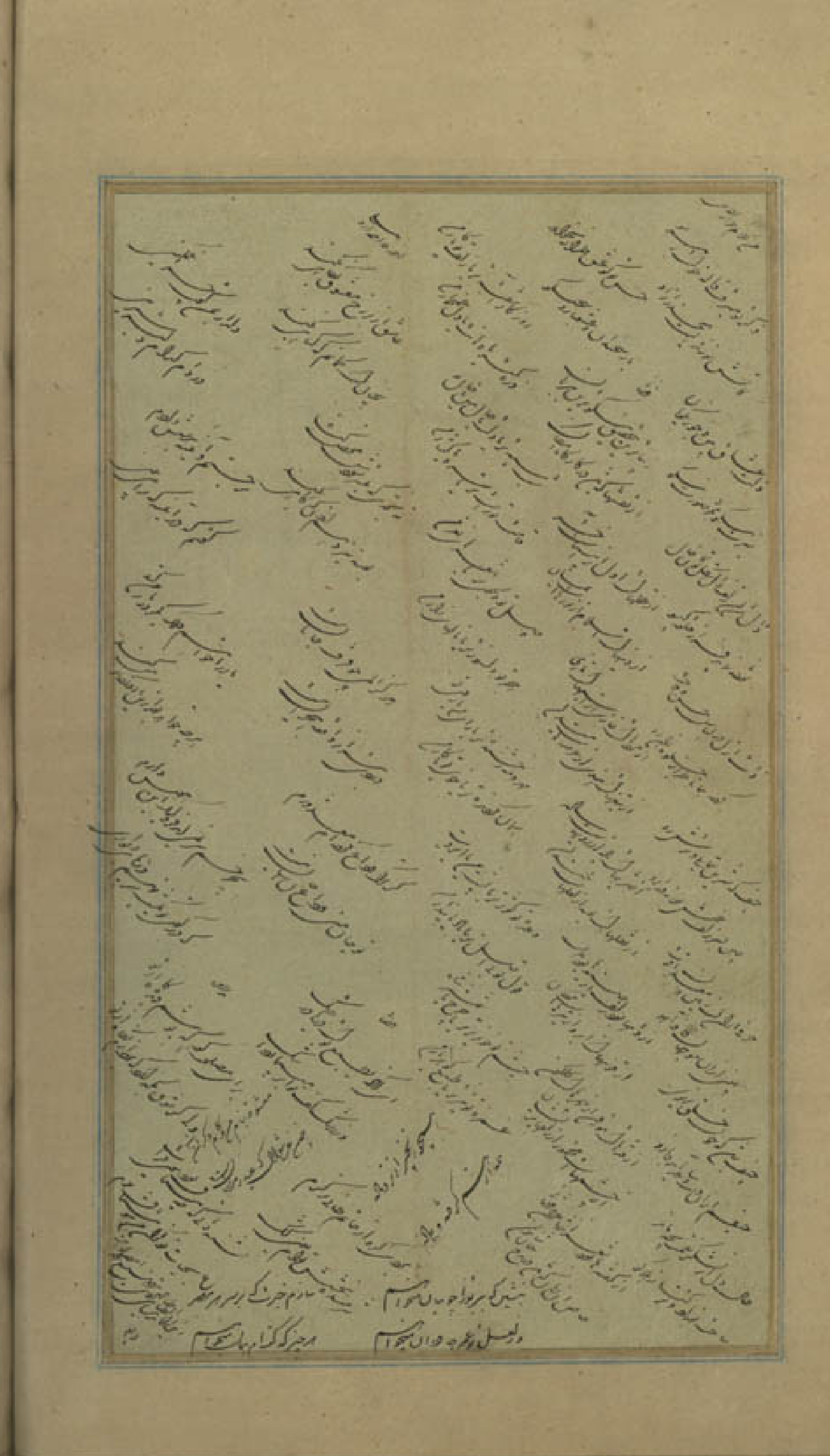


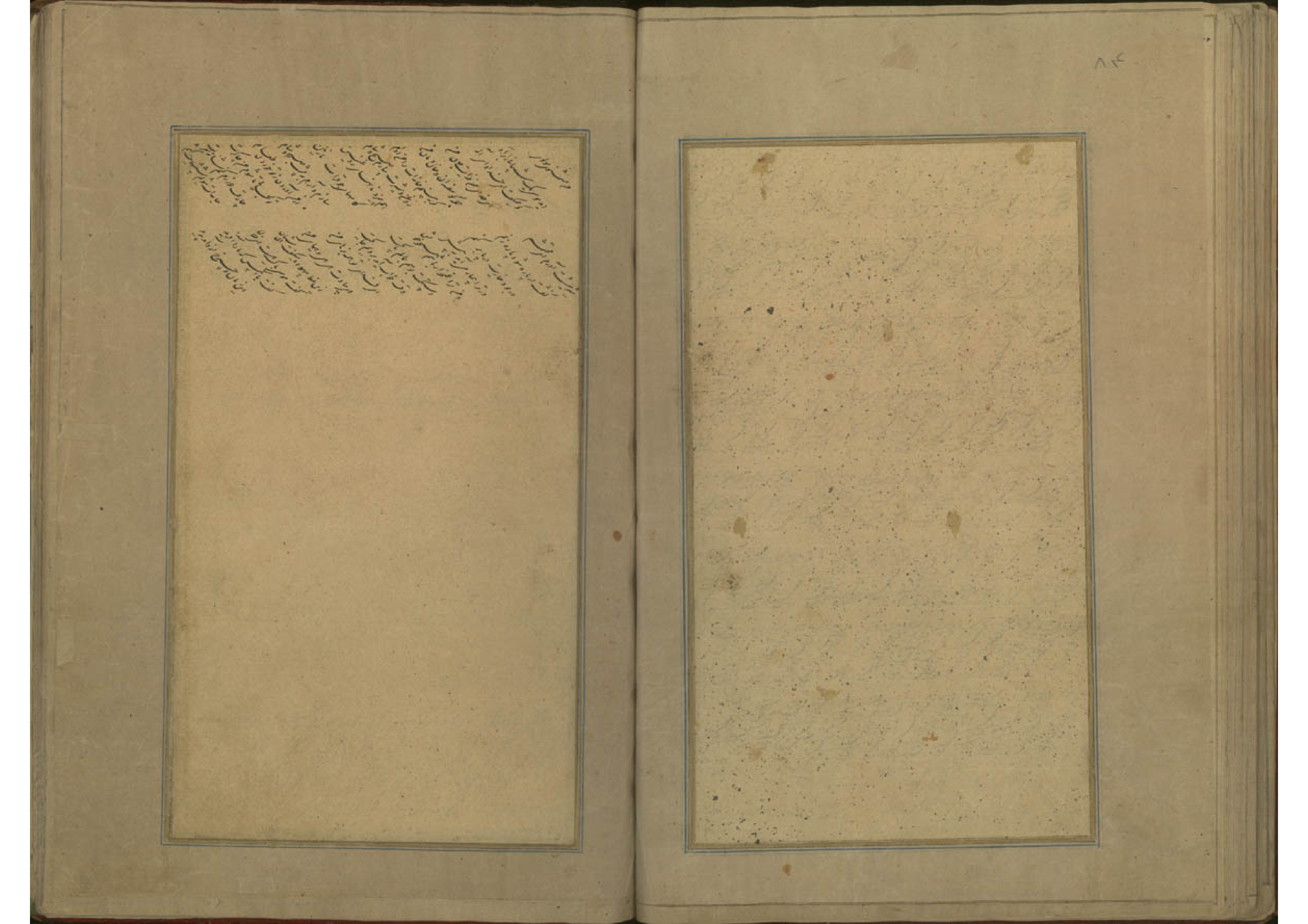


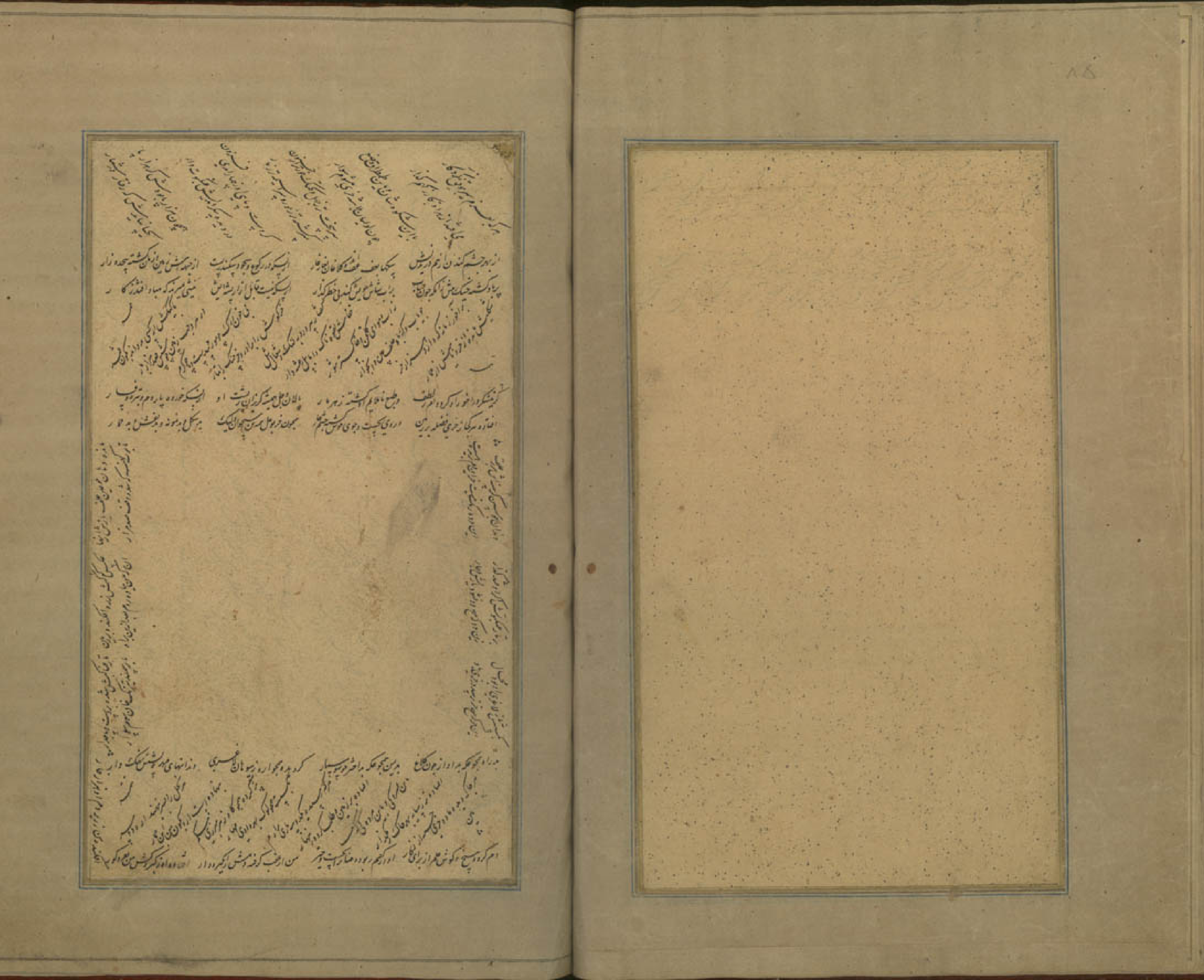


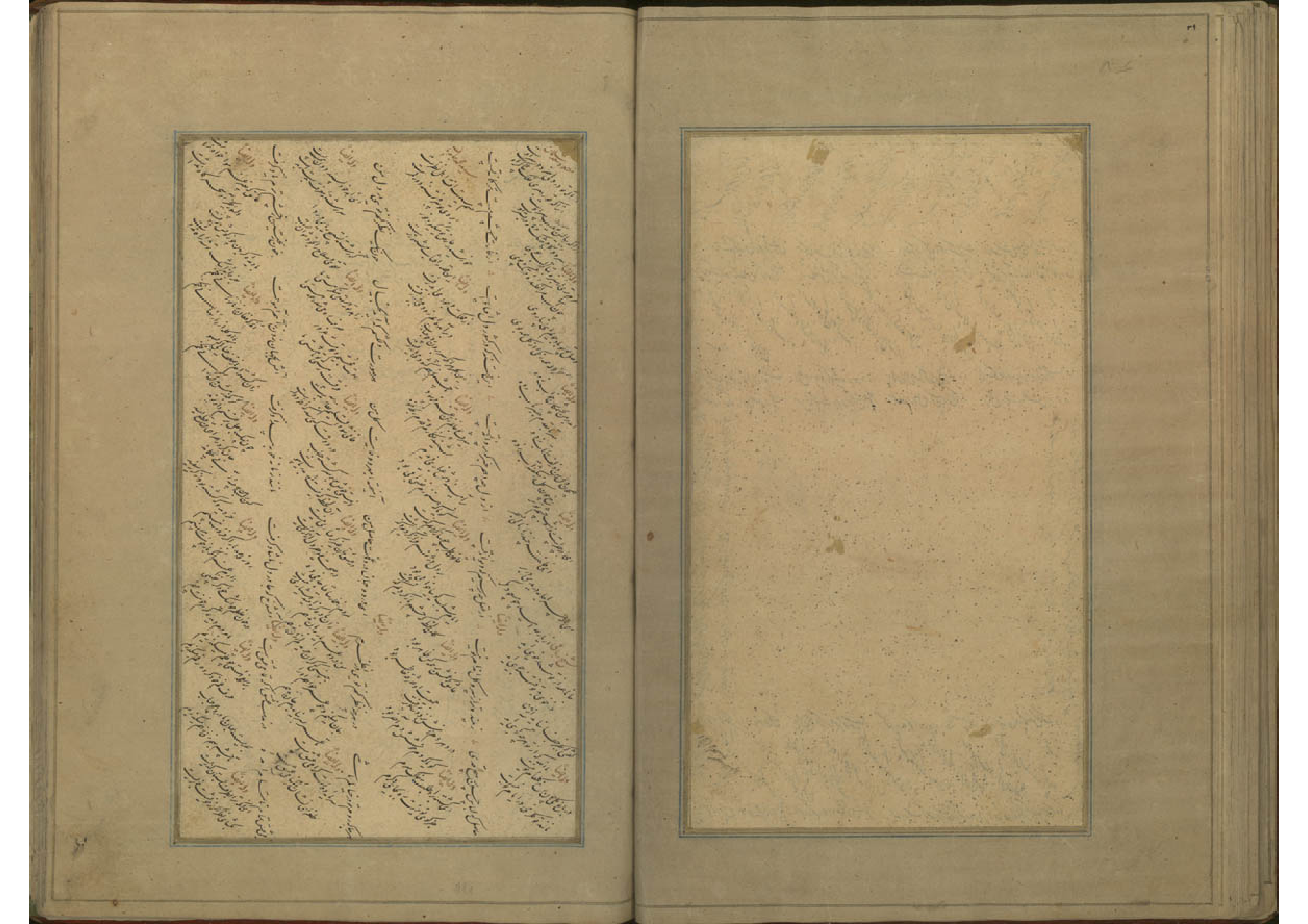








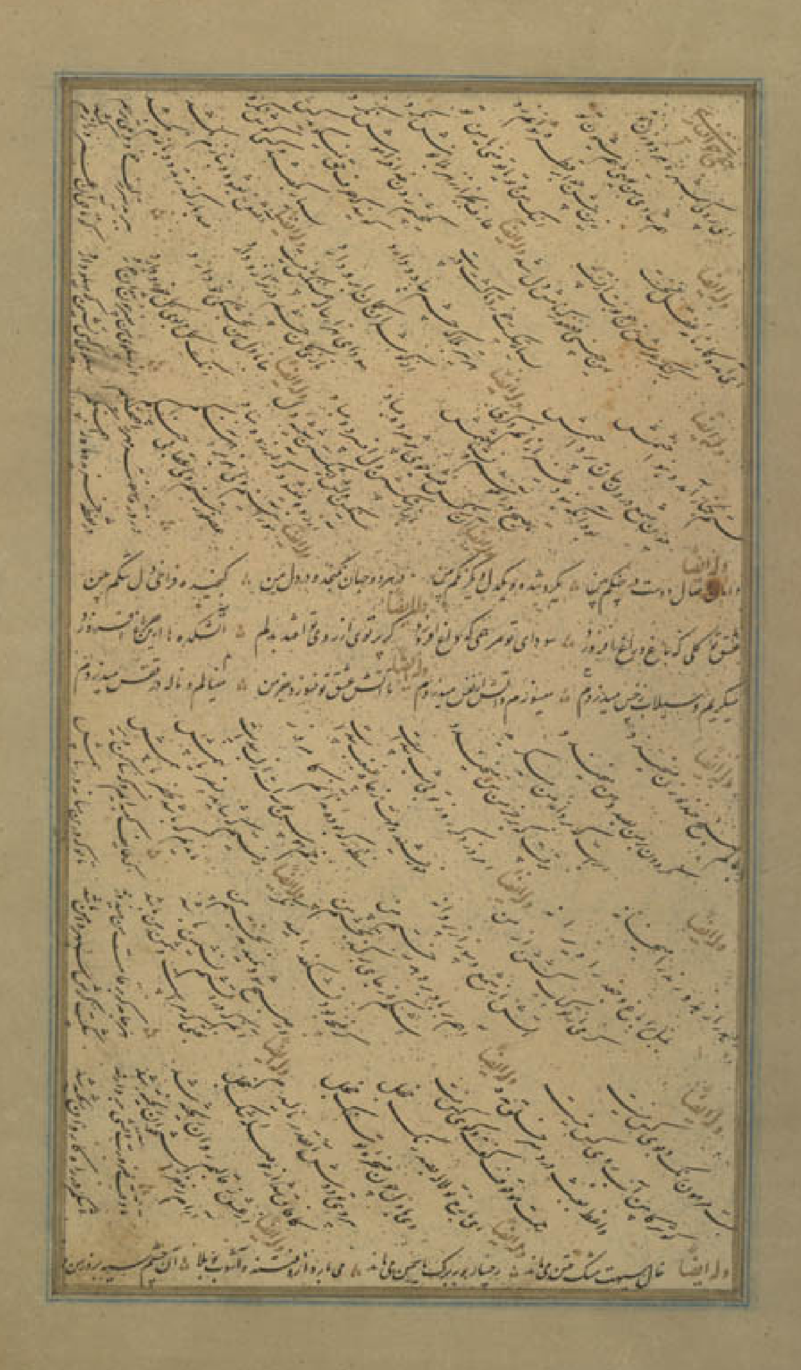






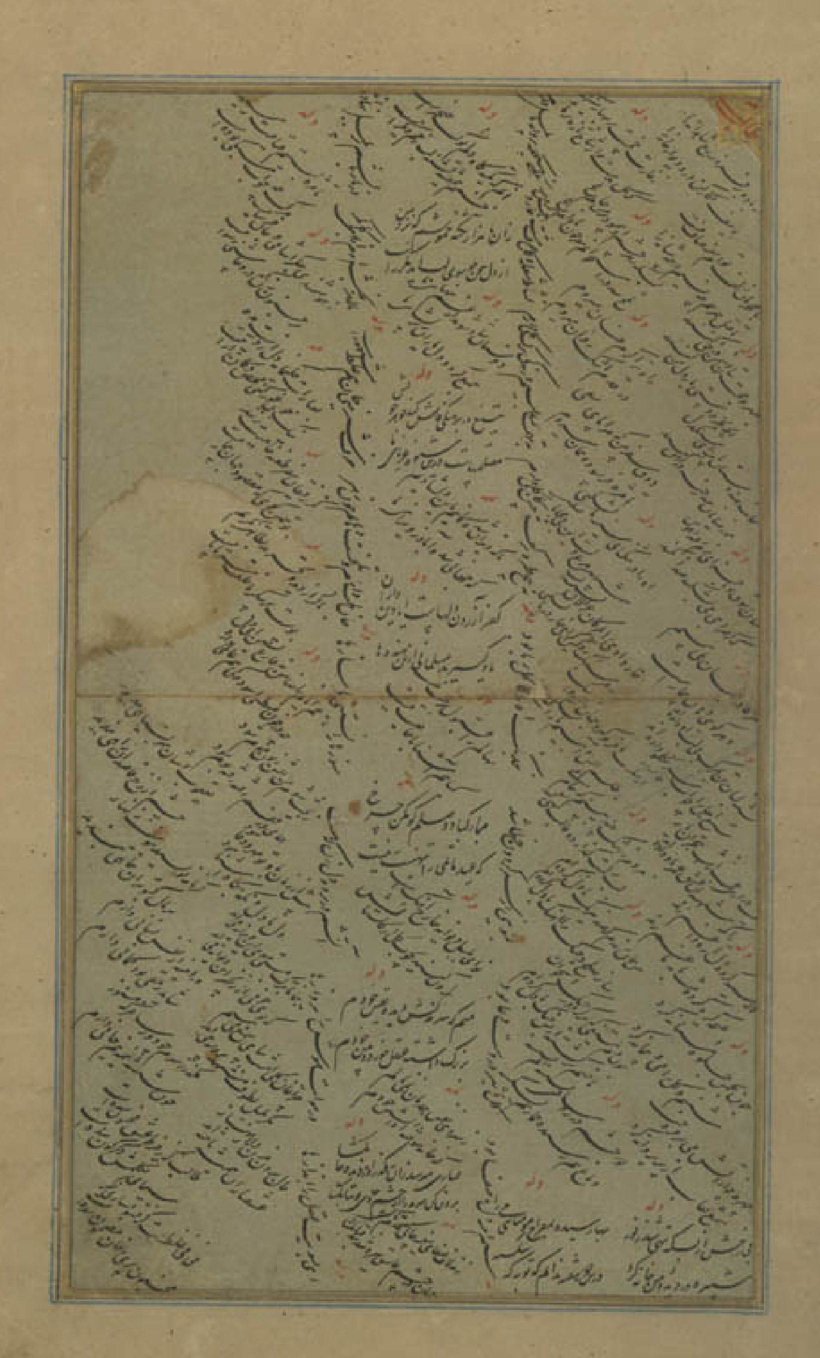


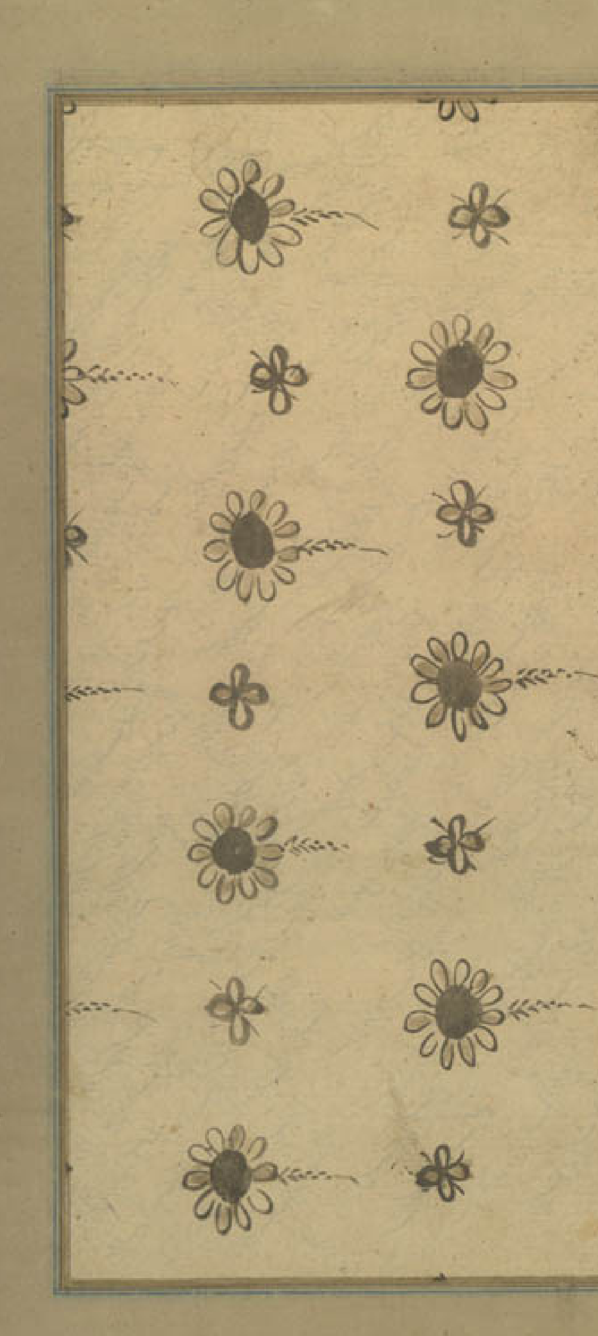




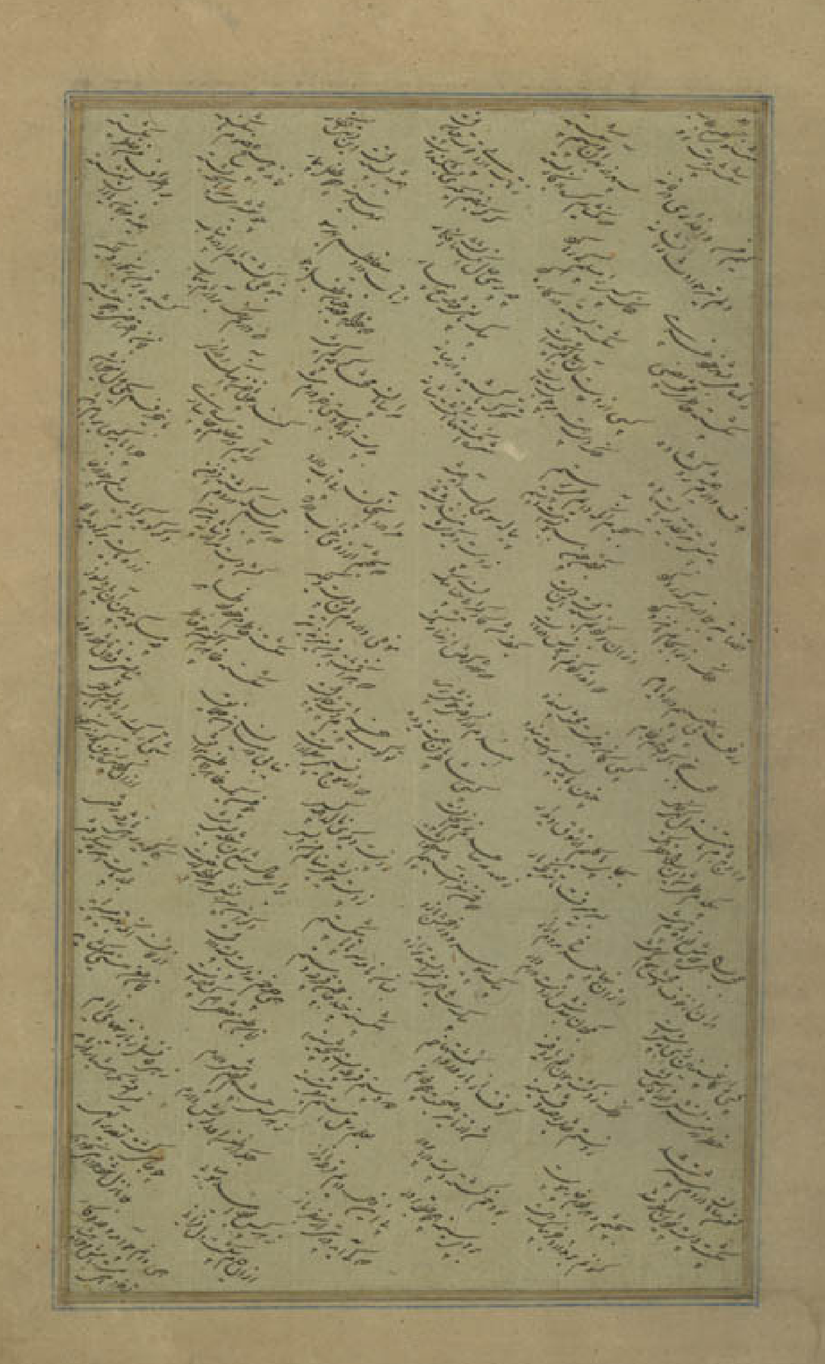




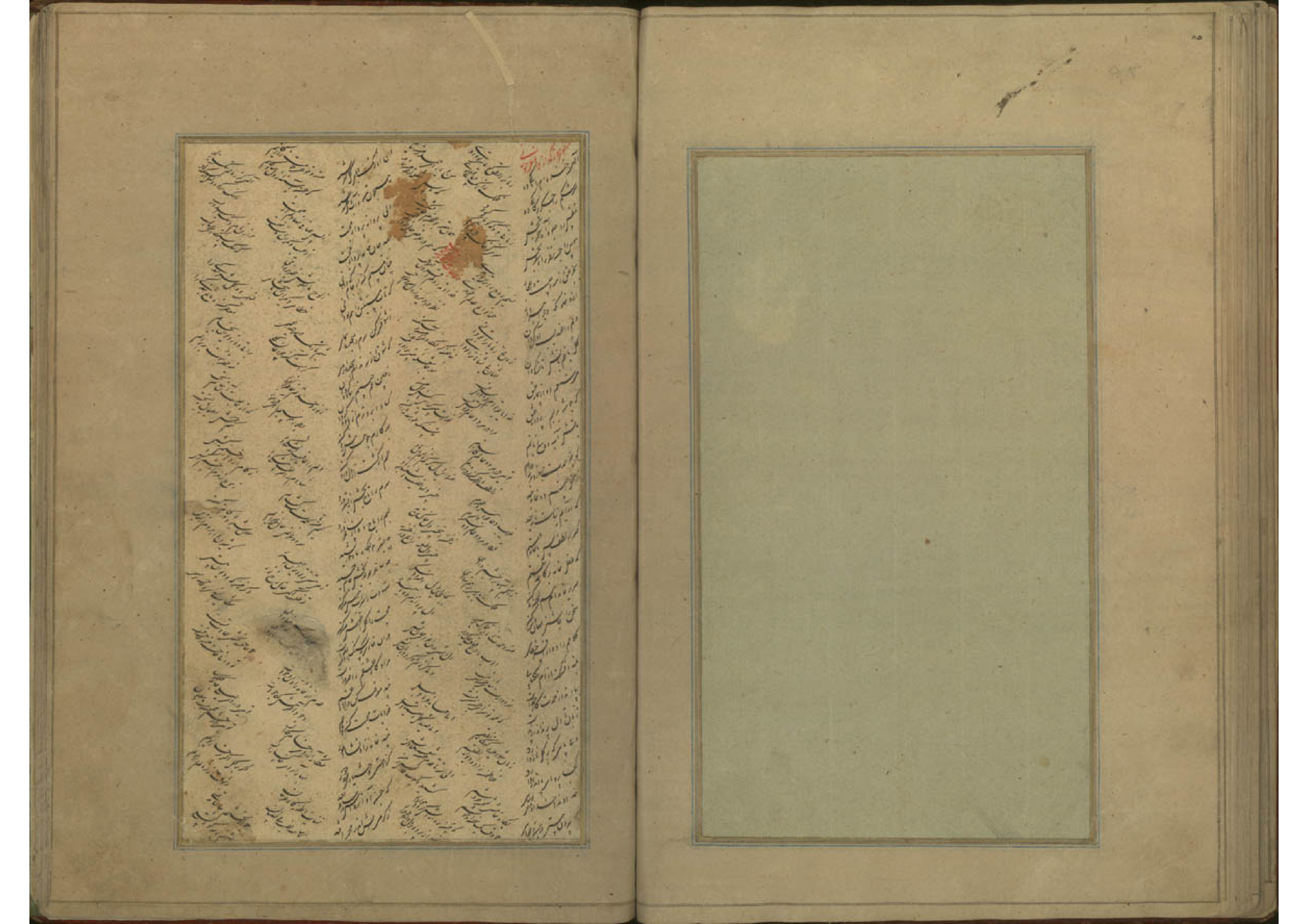




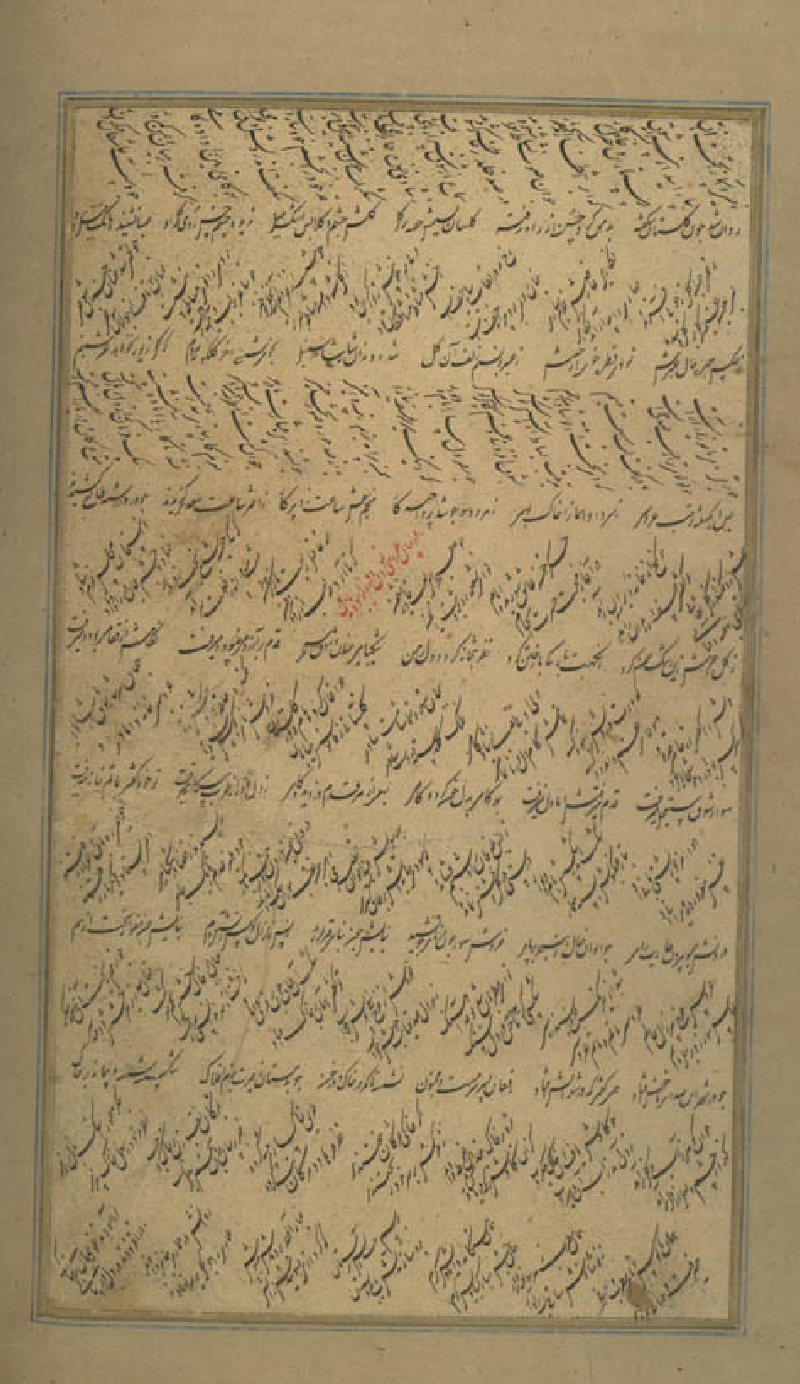


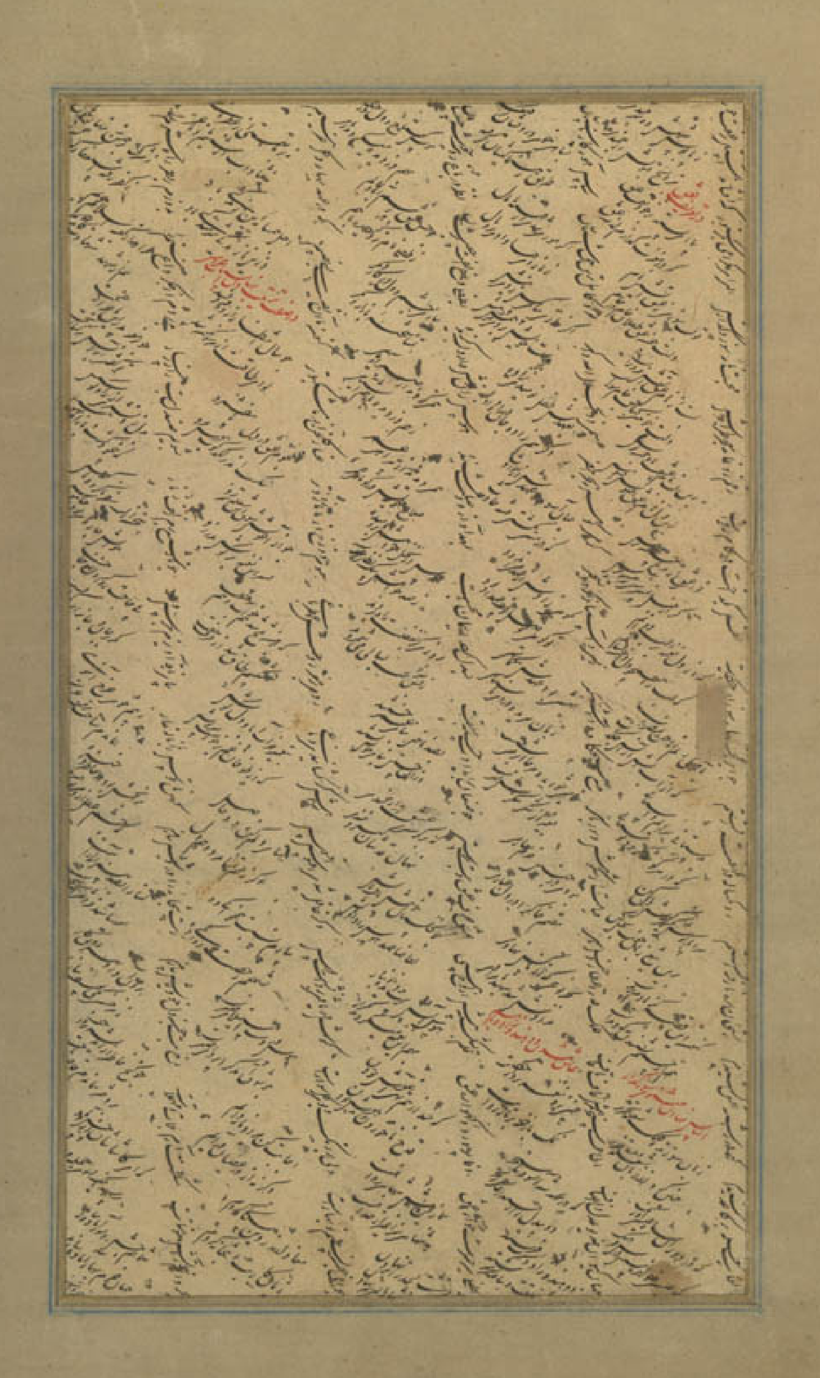






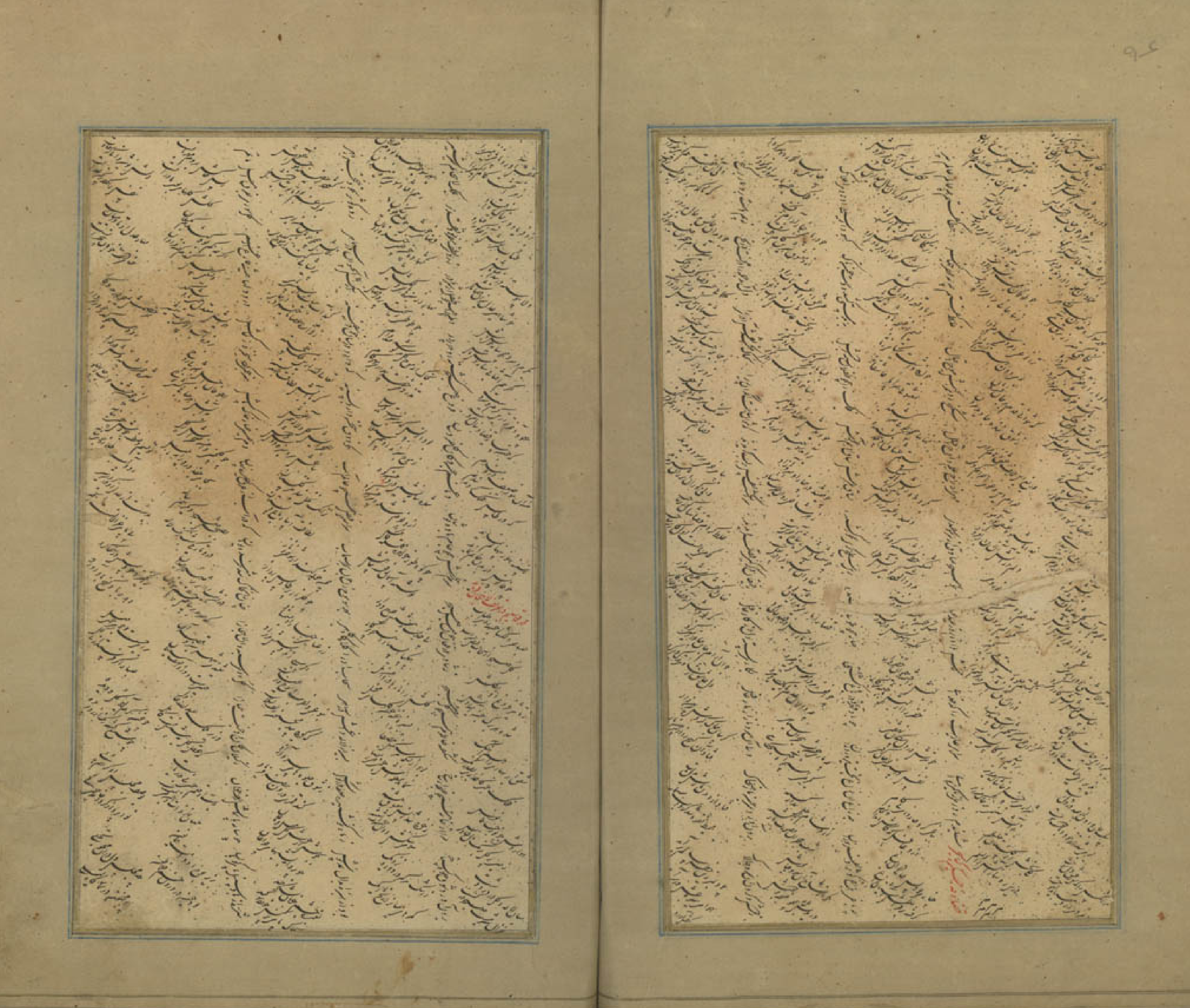




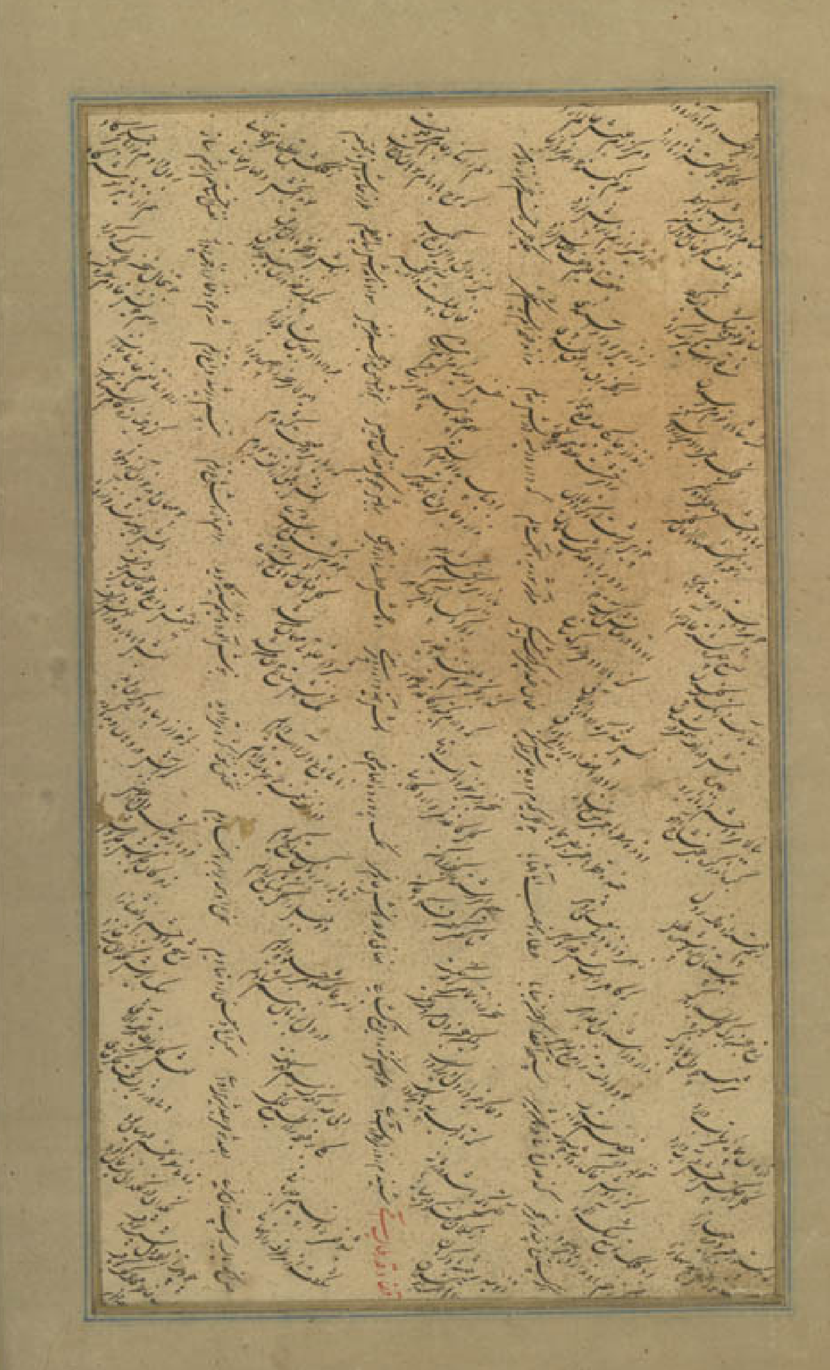


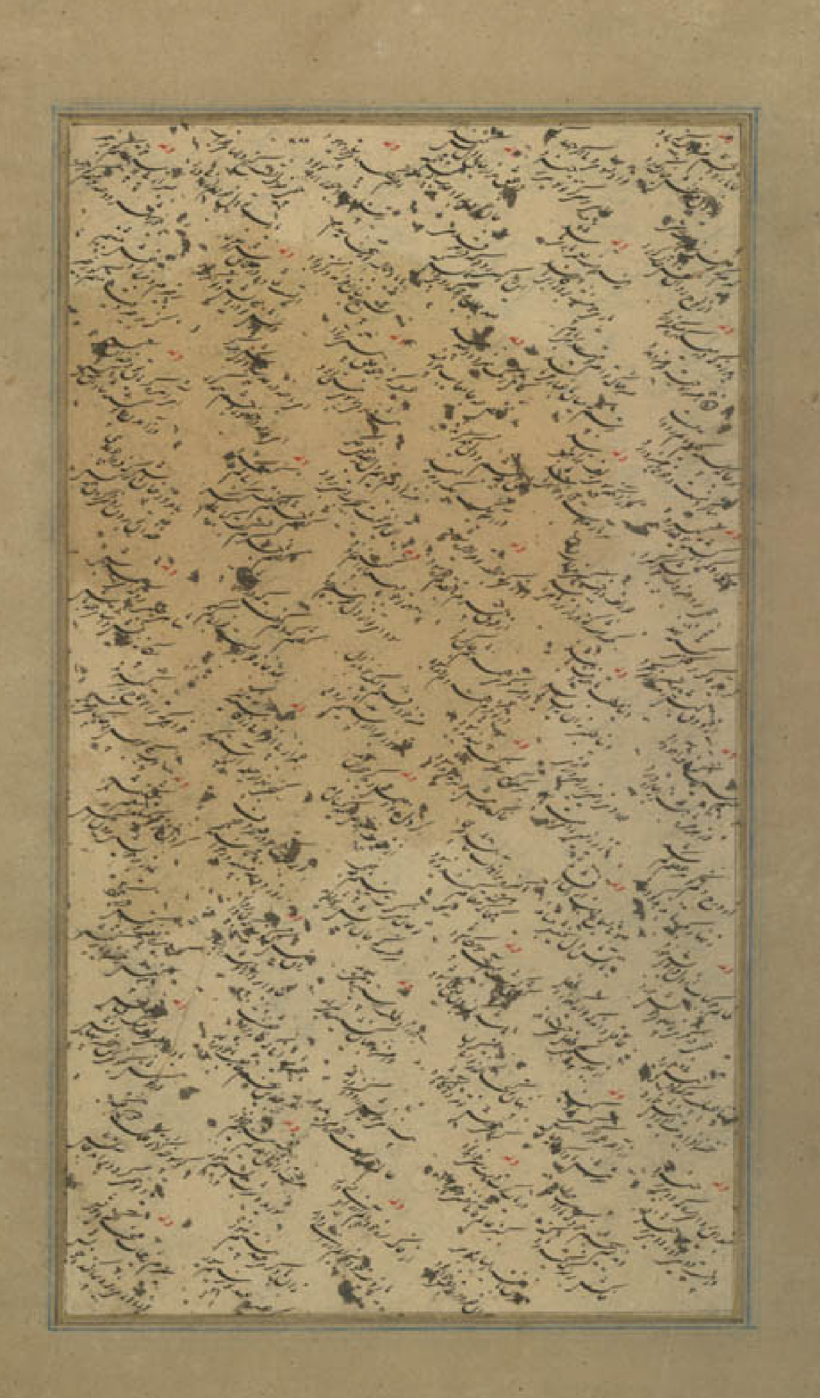




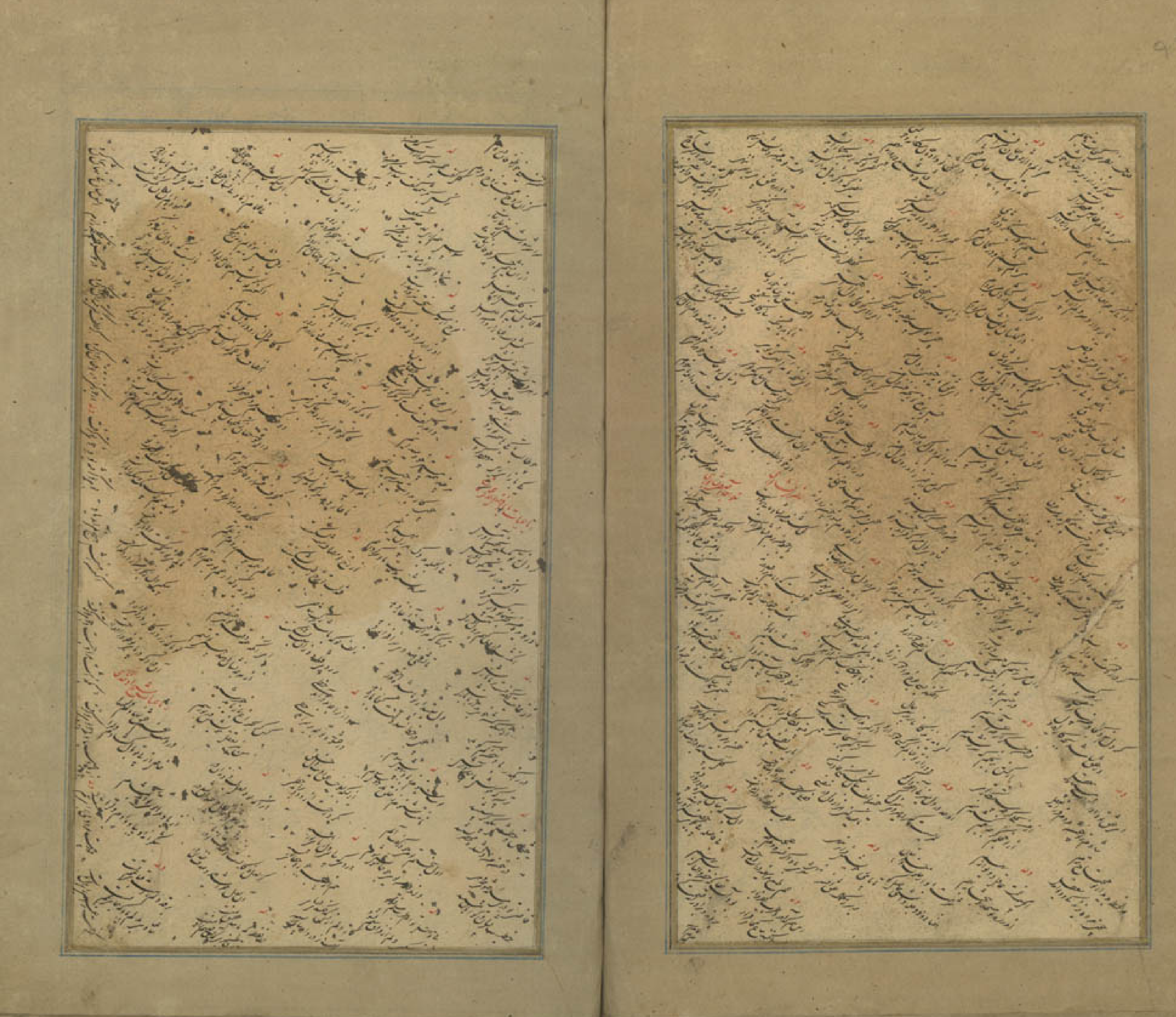


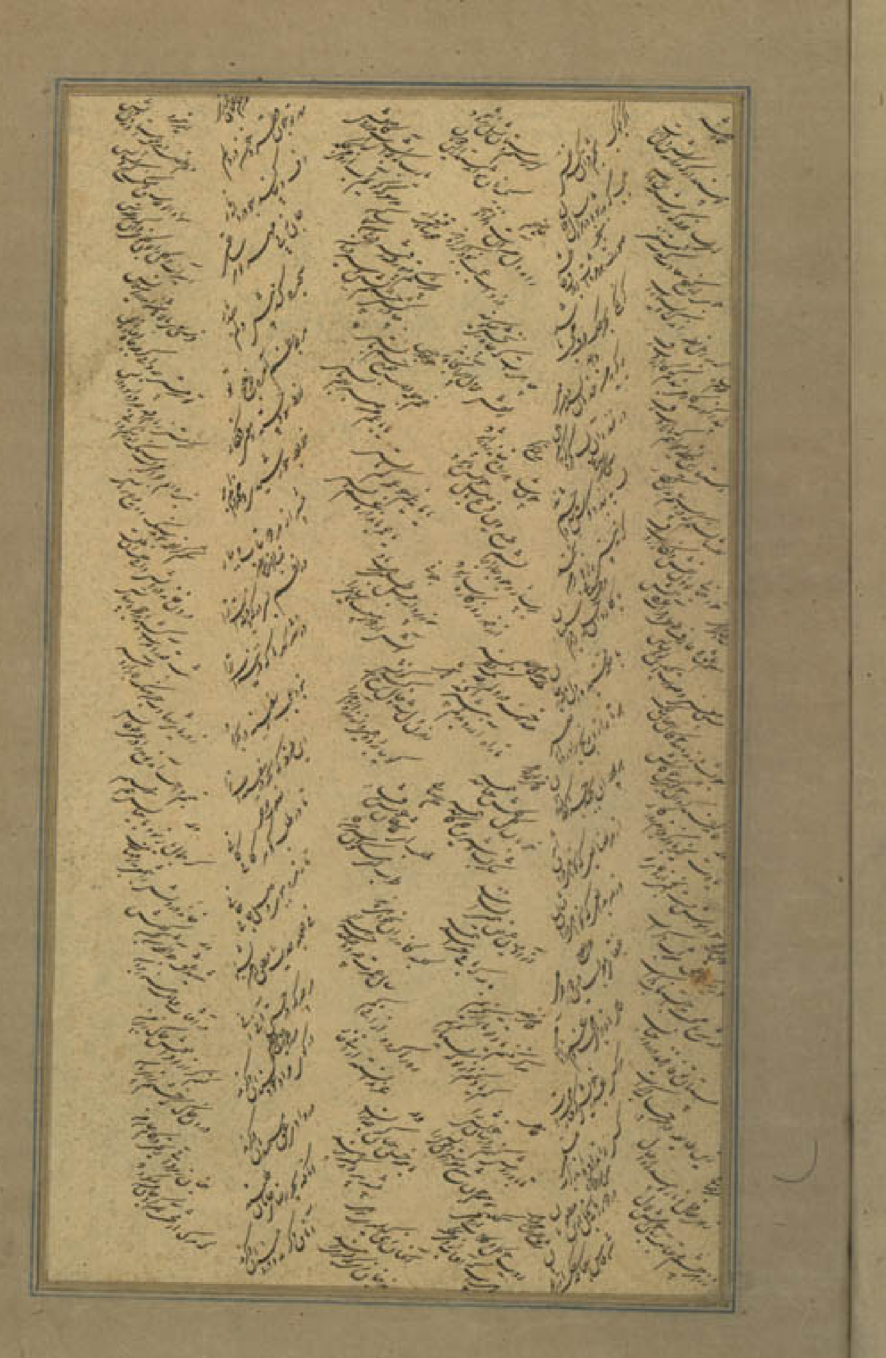








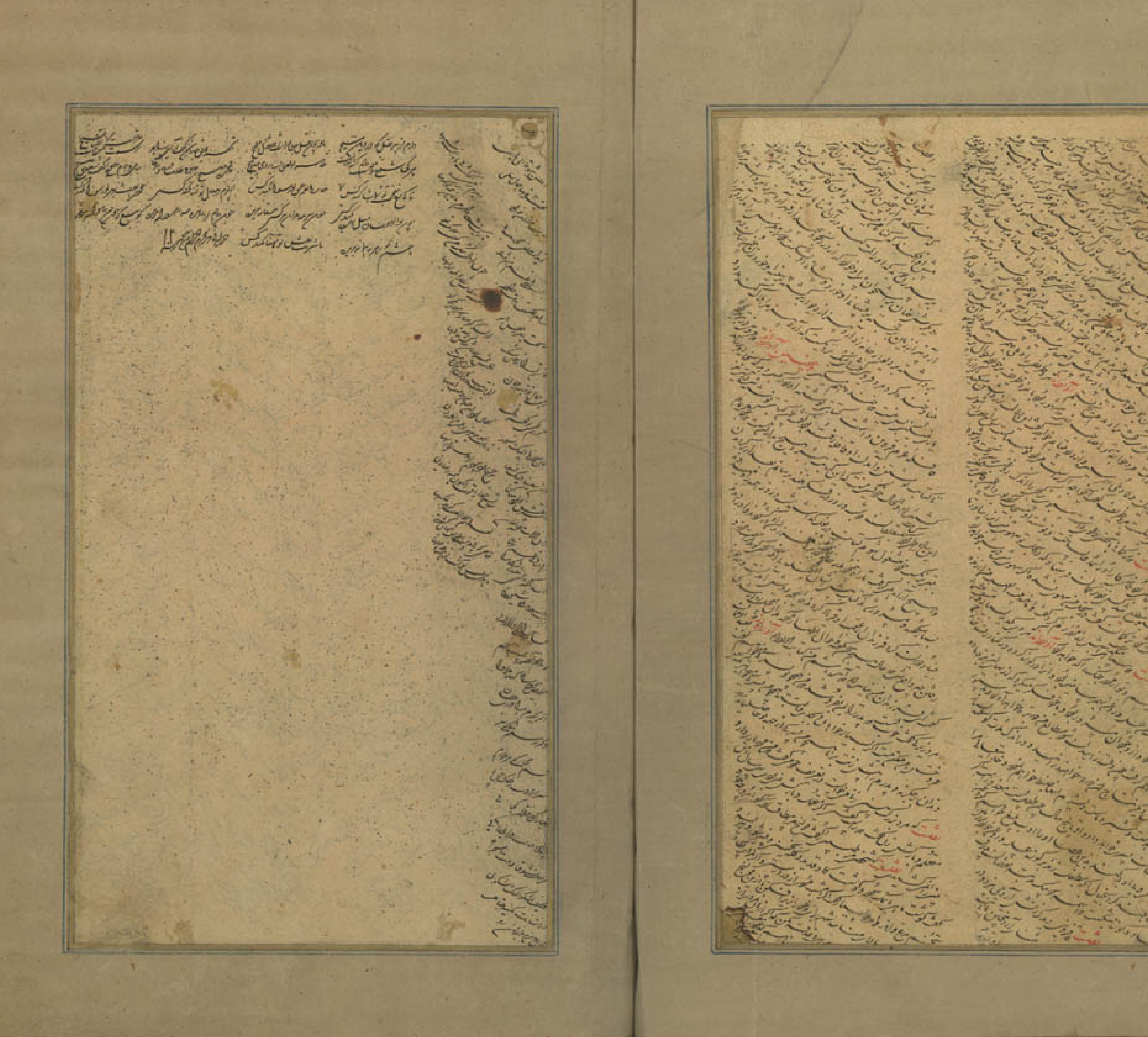




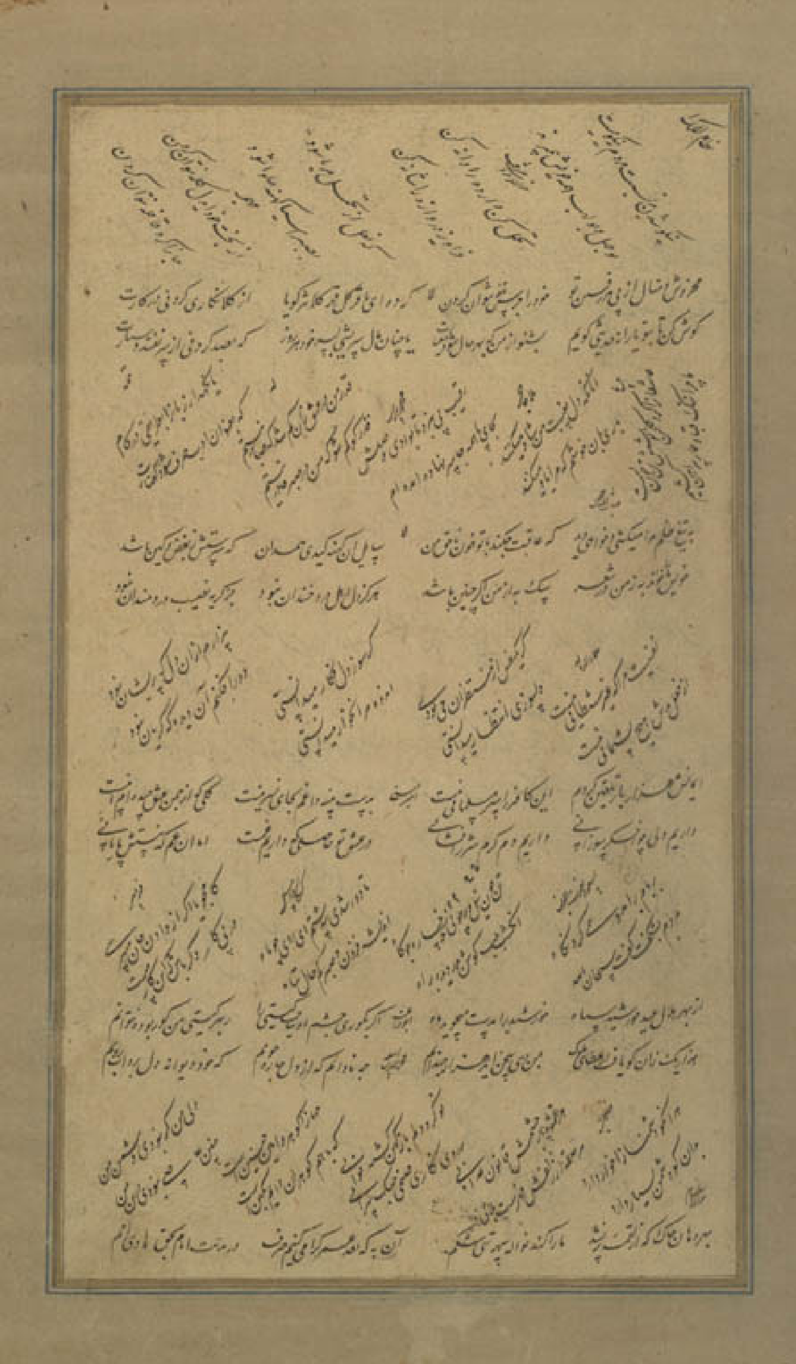


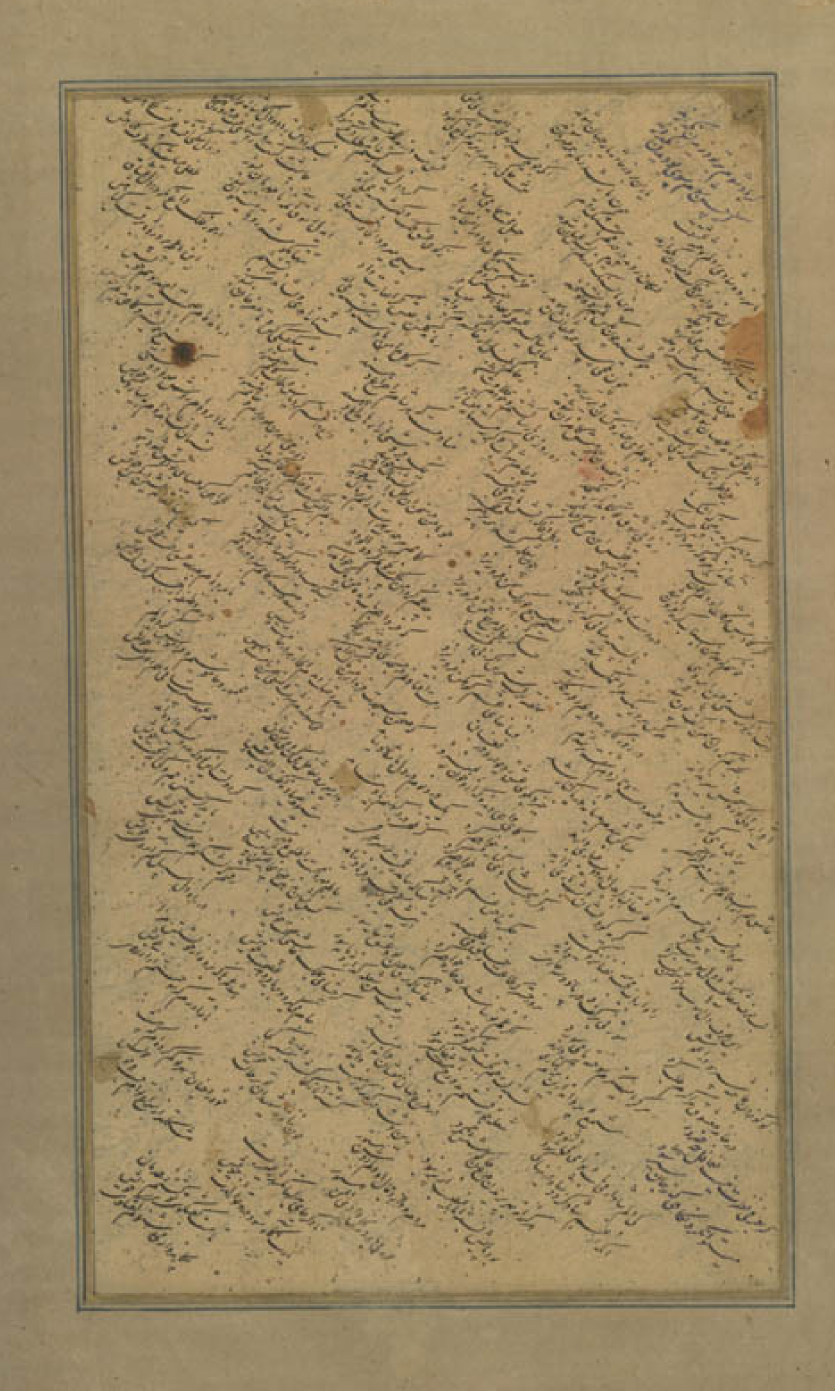


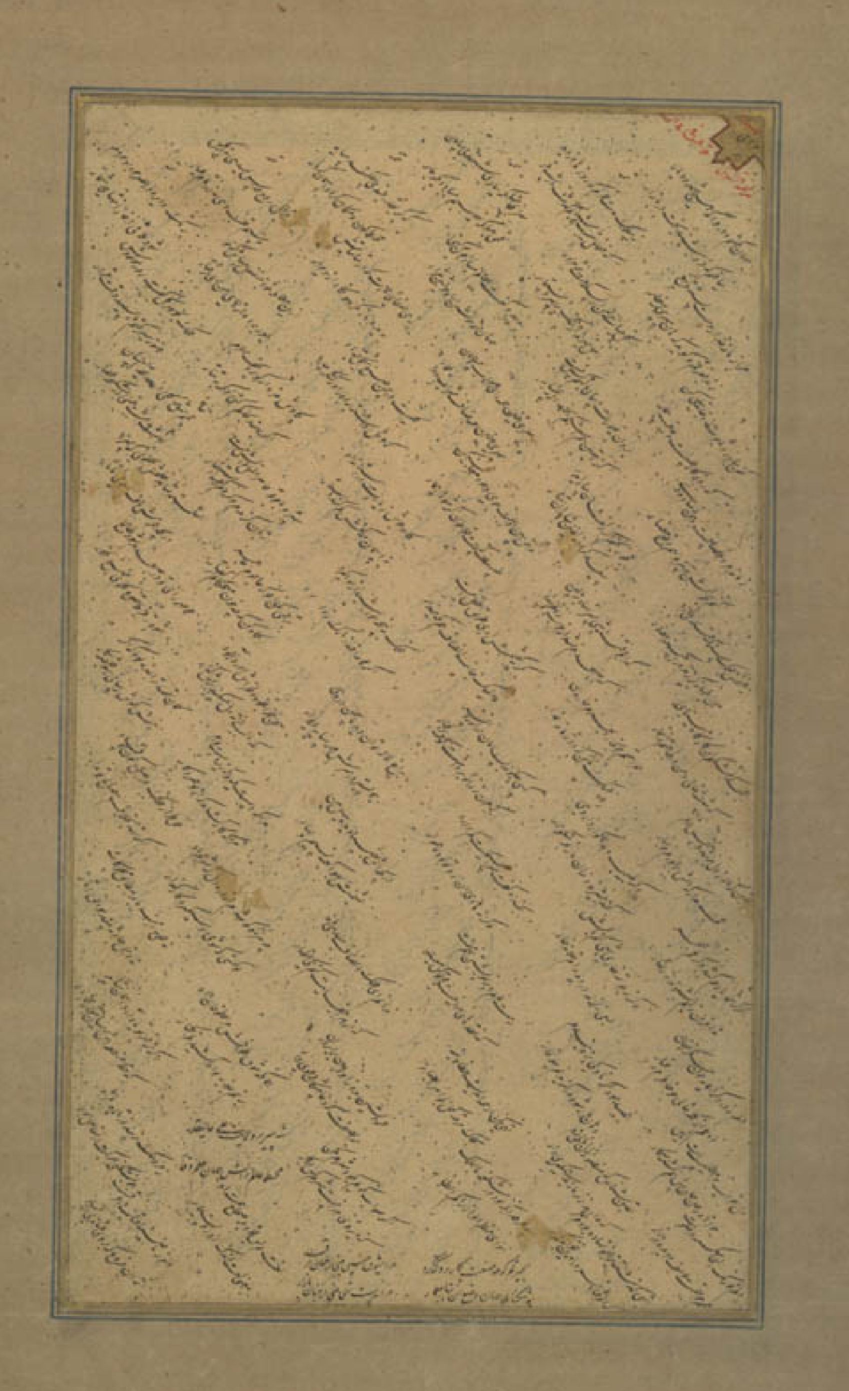


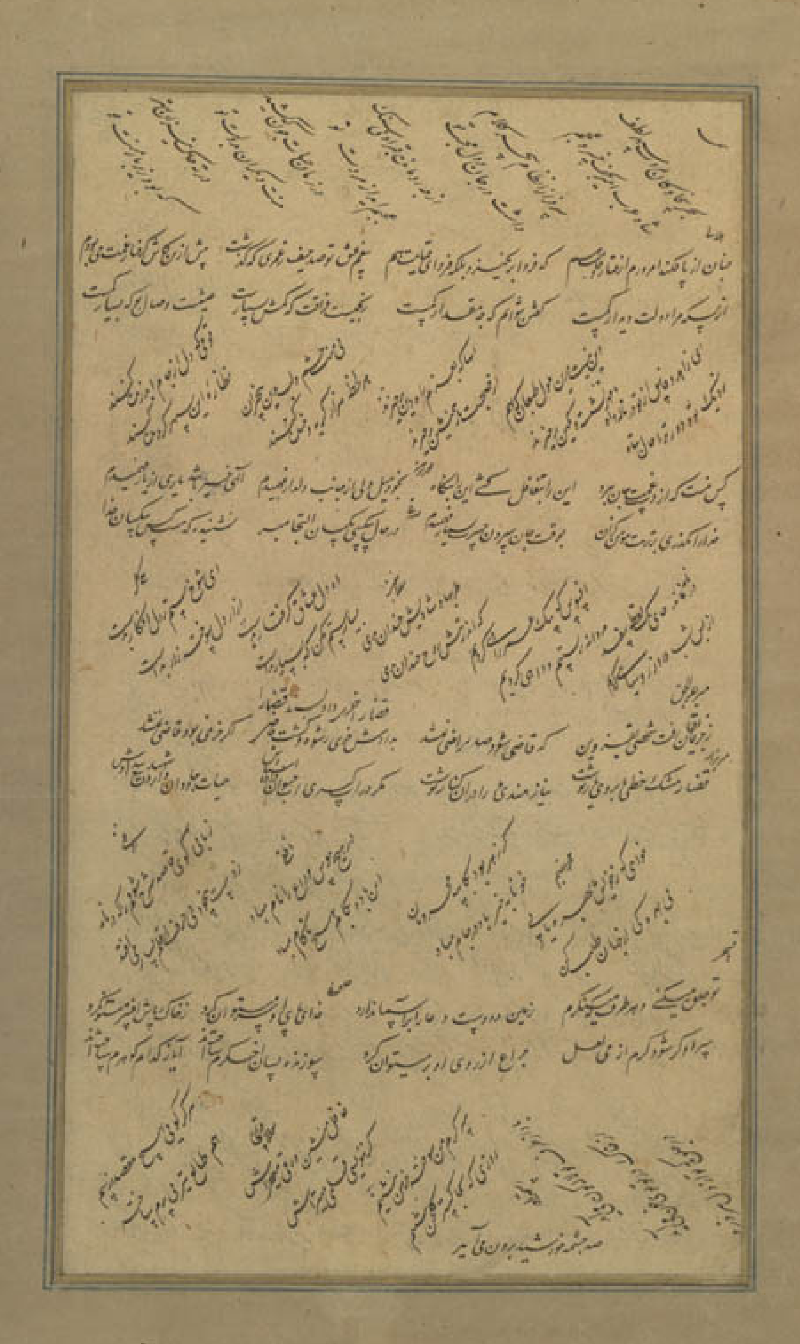


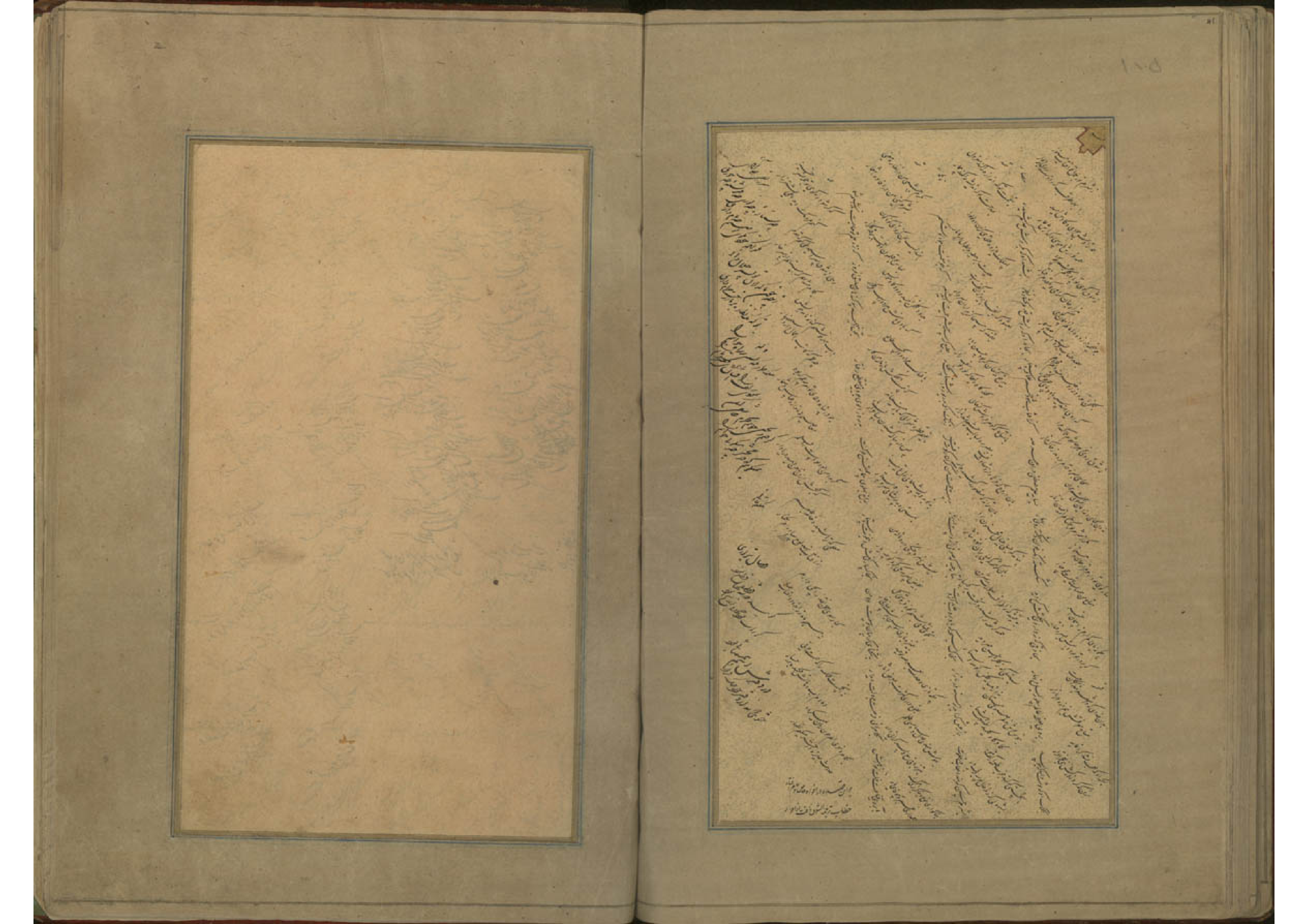




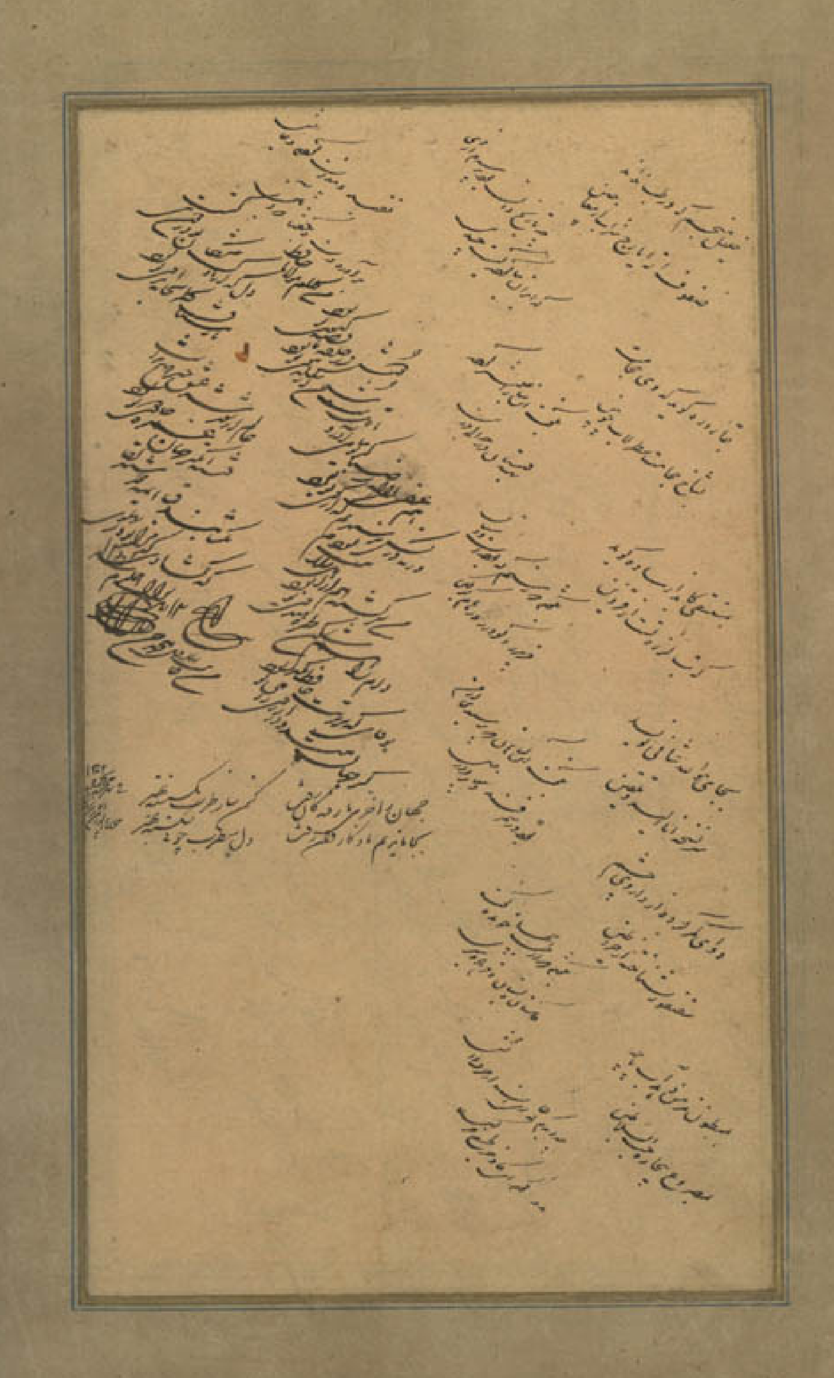






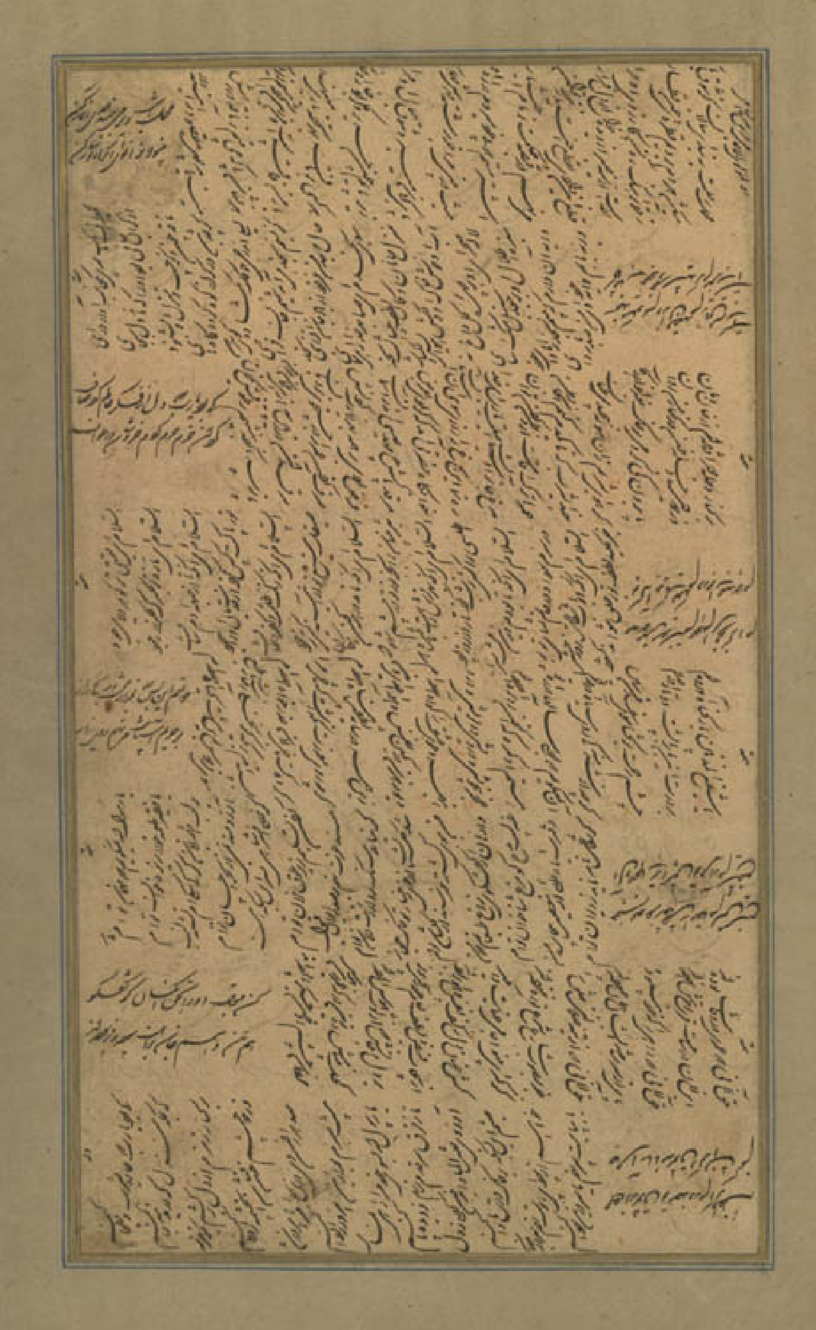


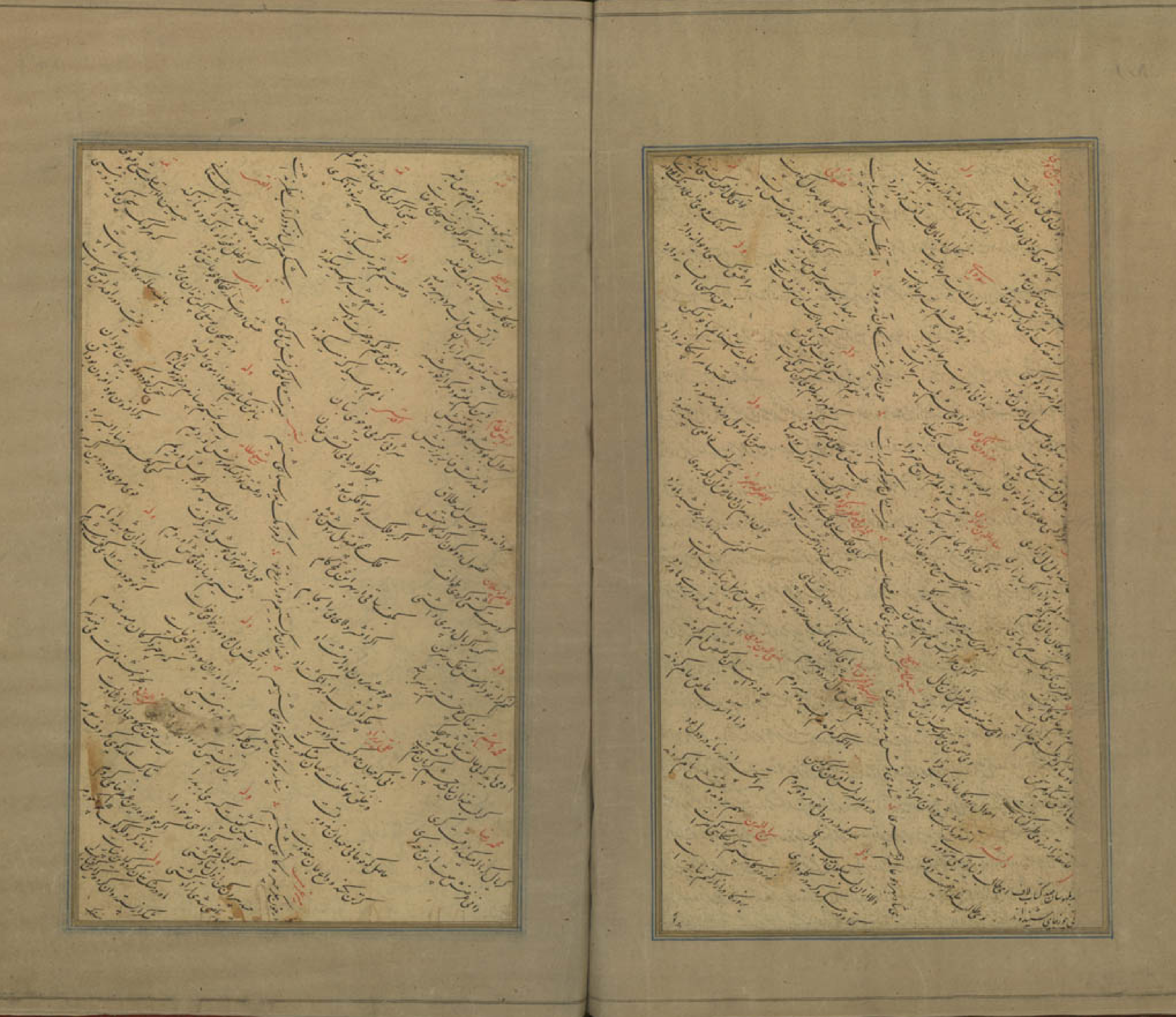




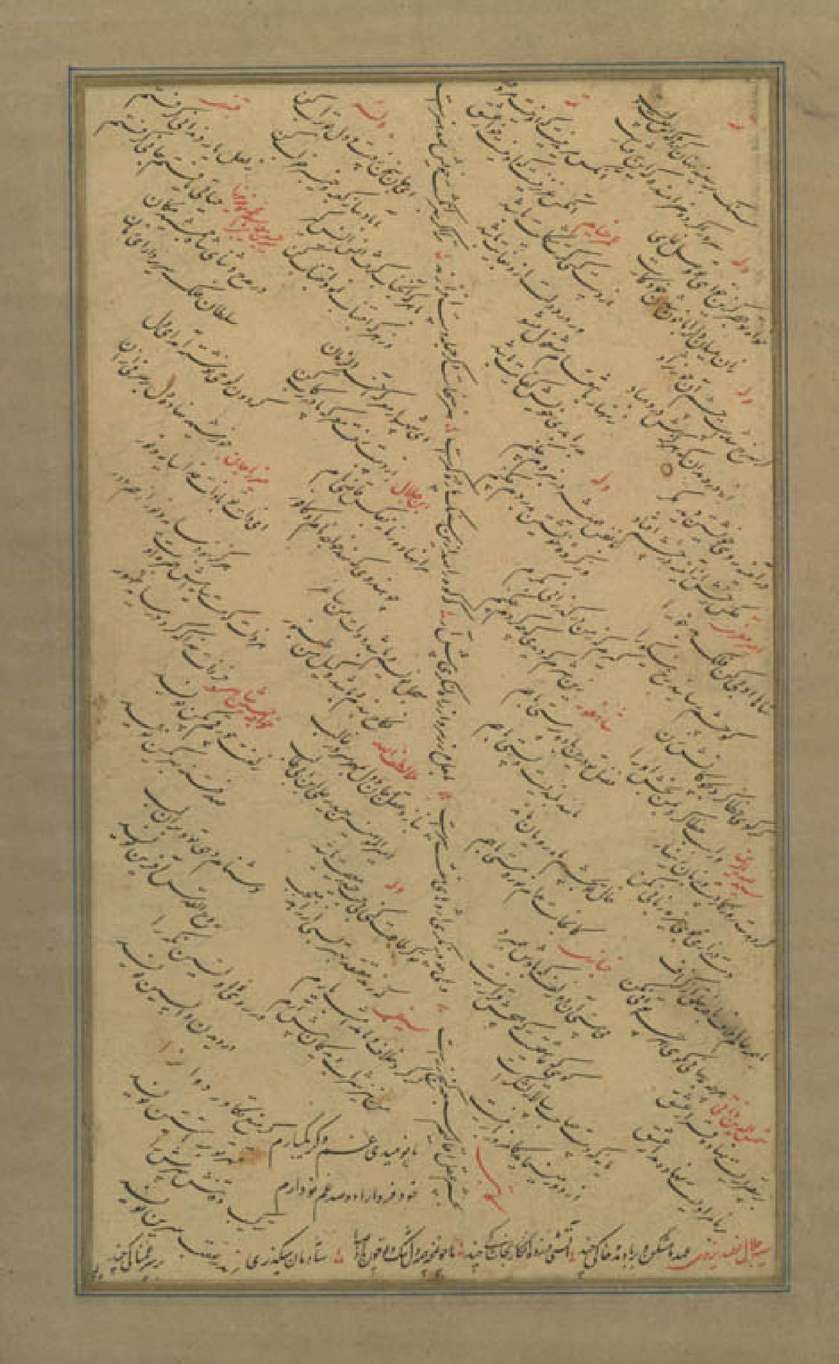
هو. نشان امیر محمد زمان

[illegible]

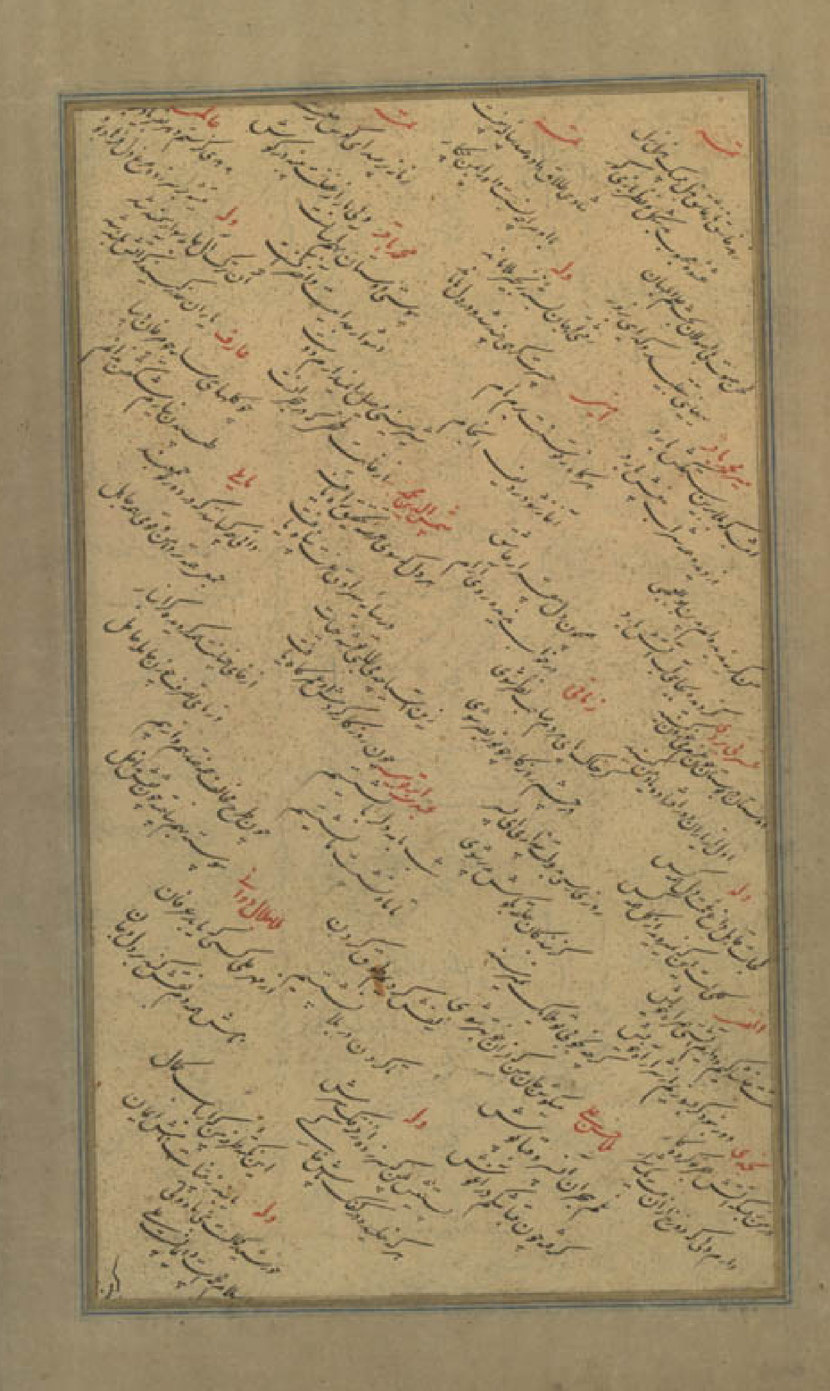




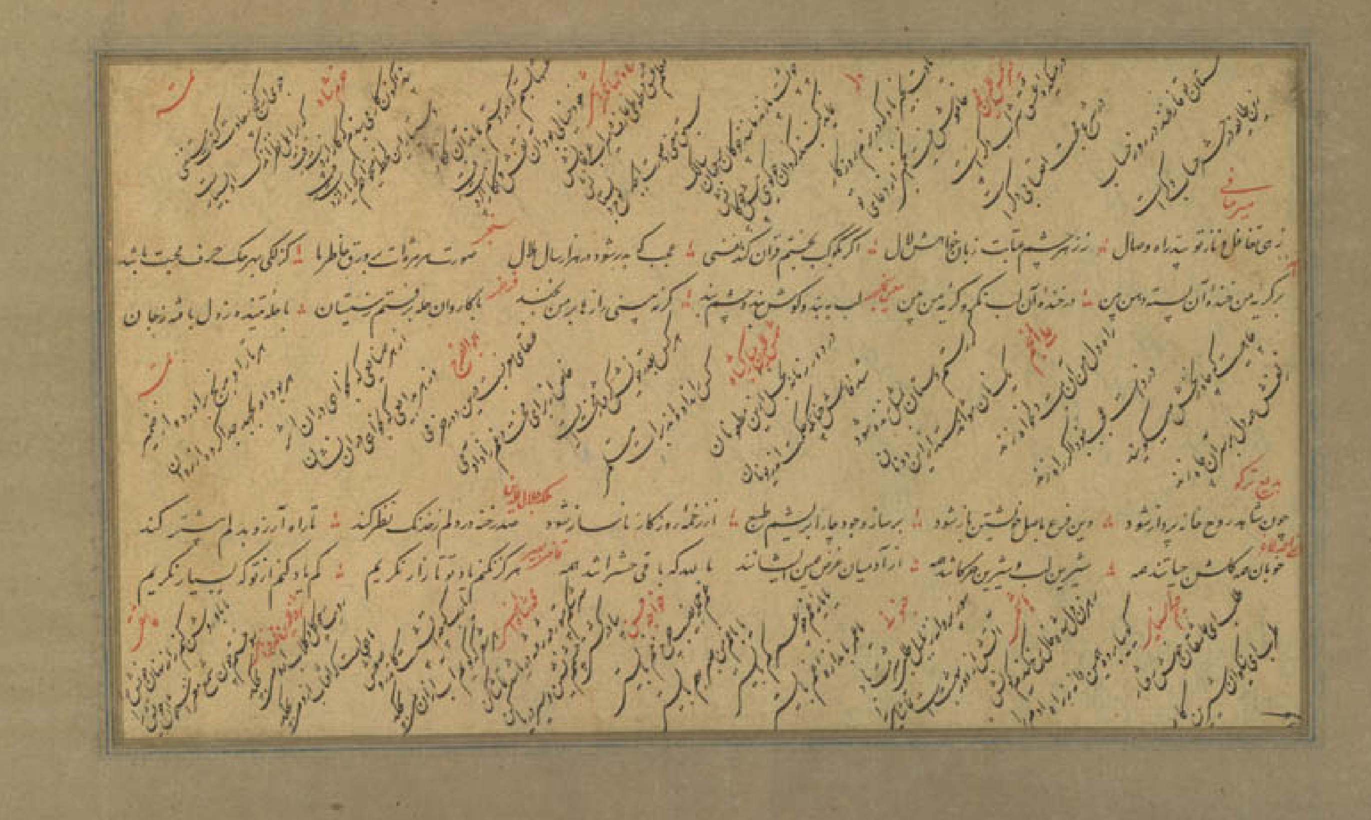


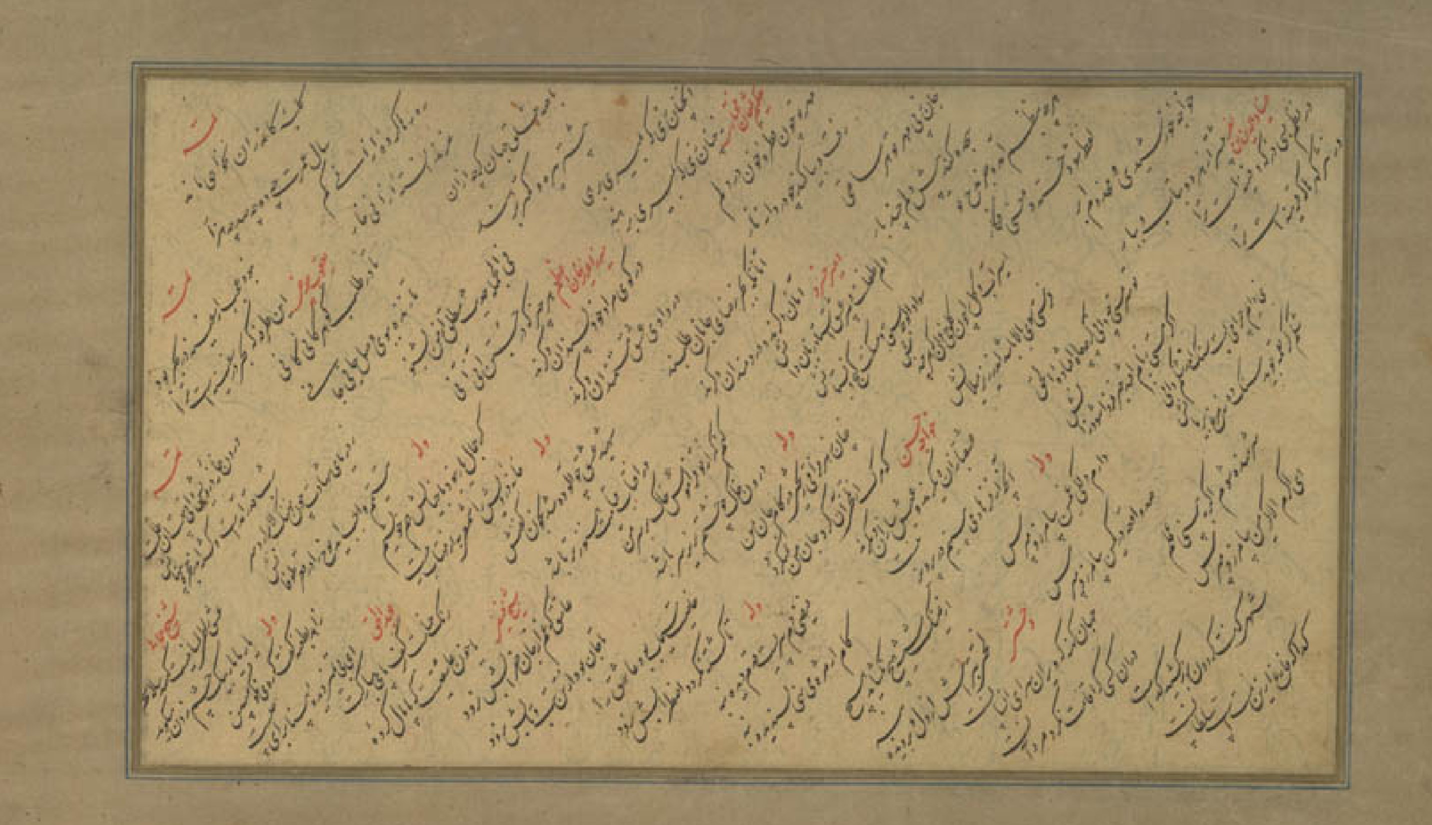








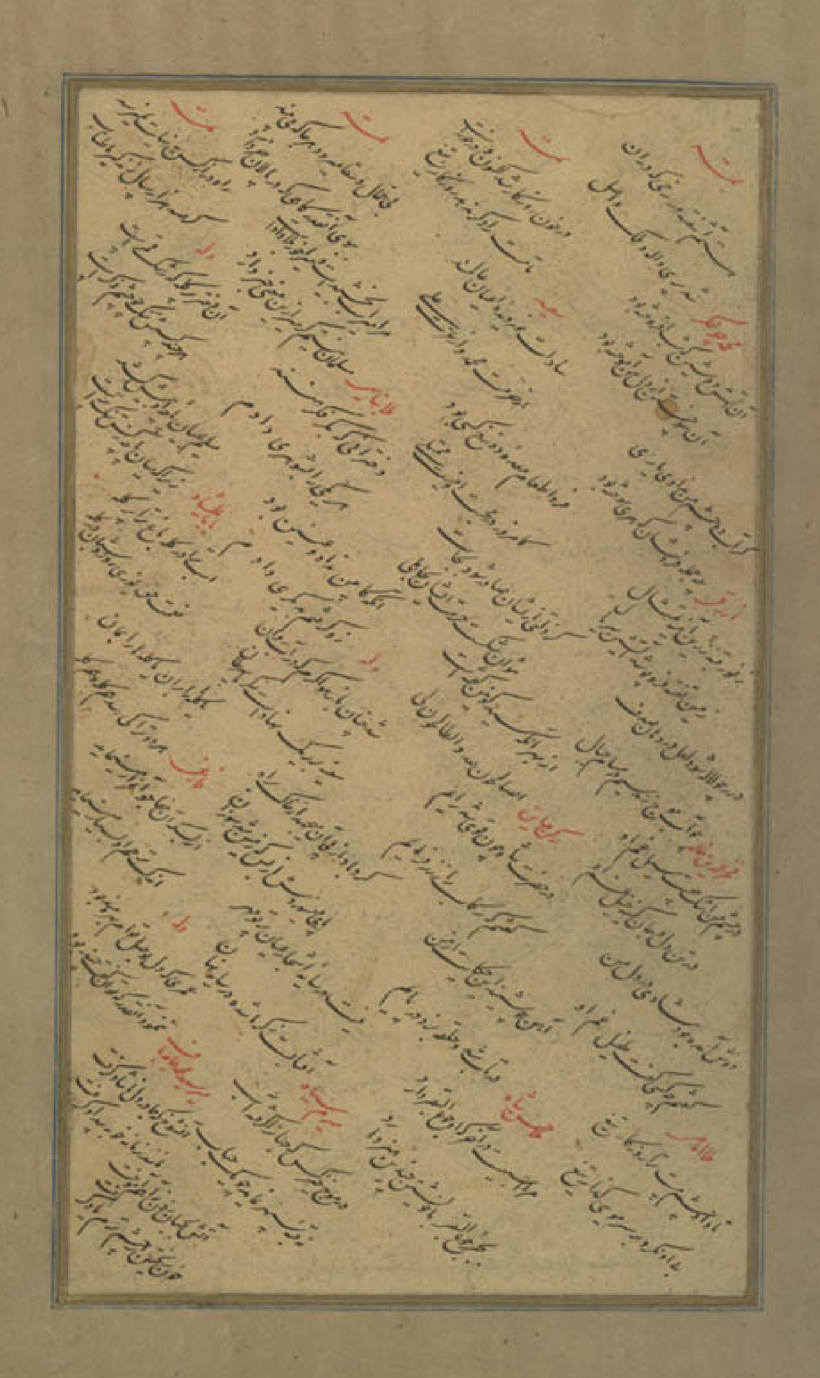


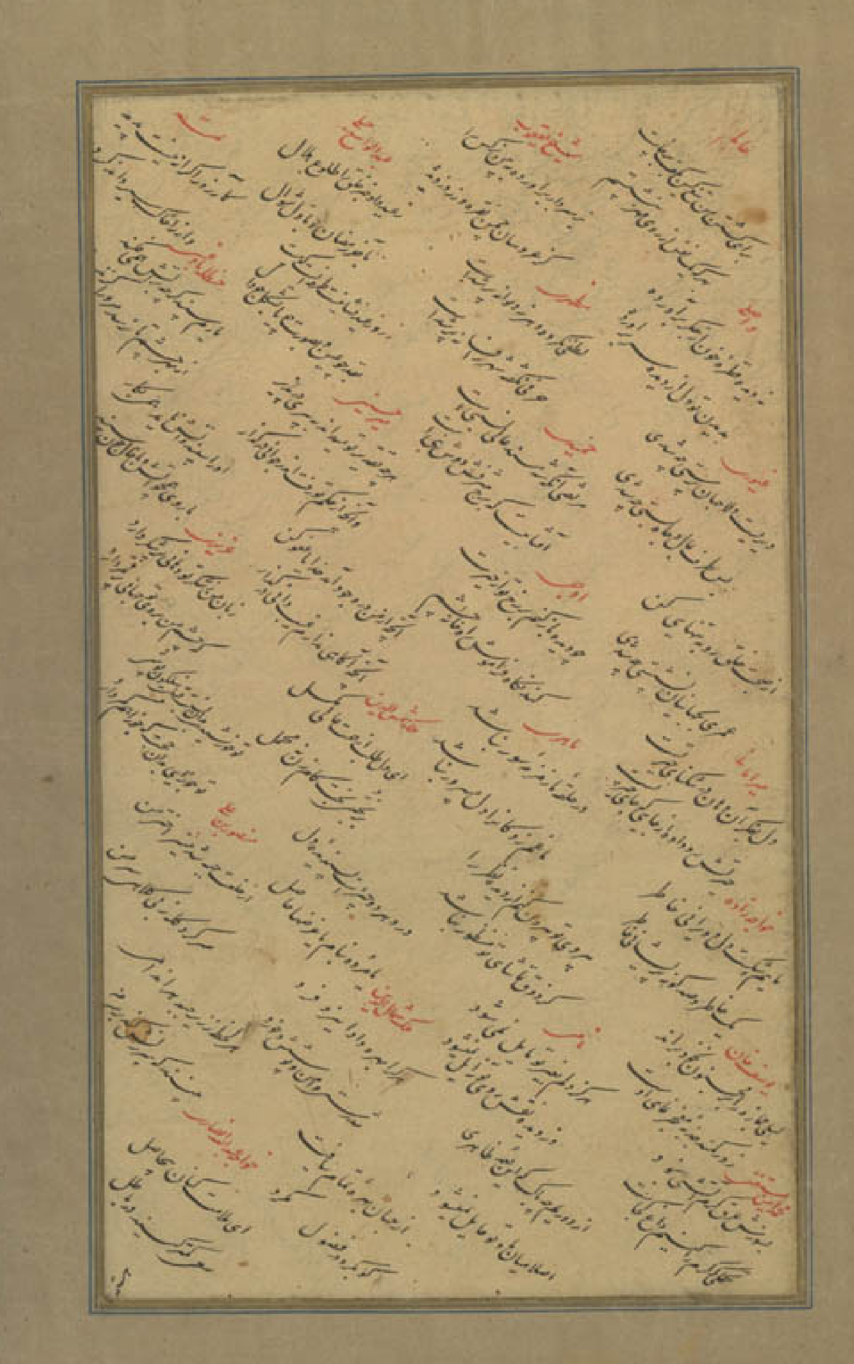


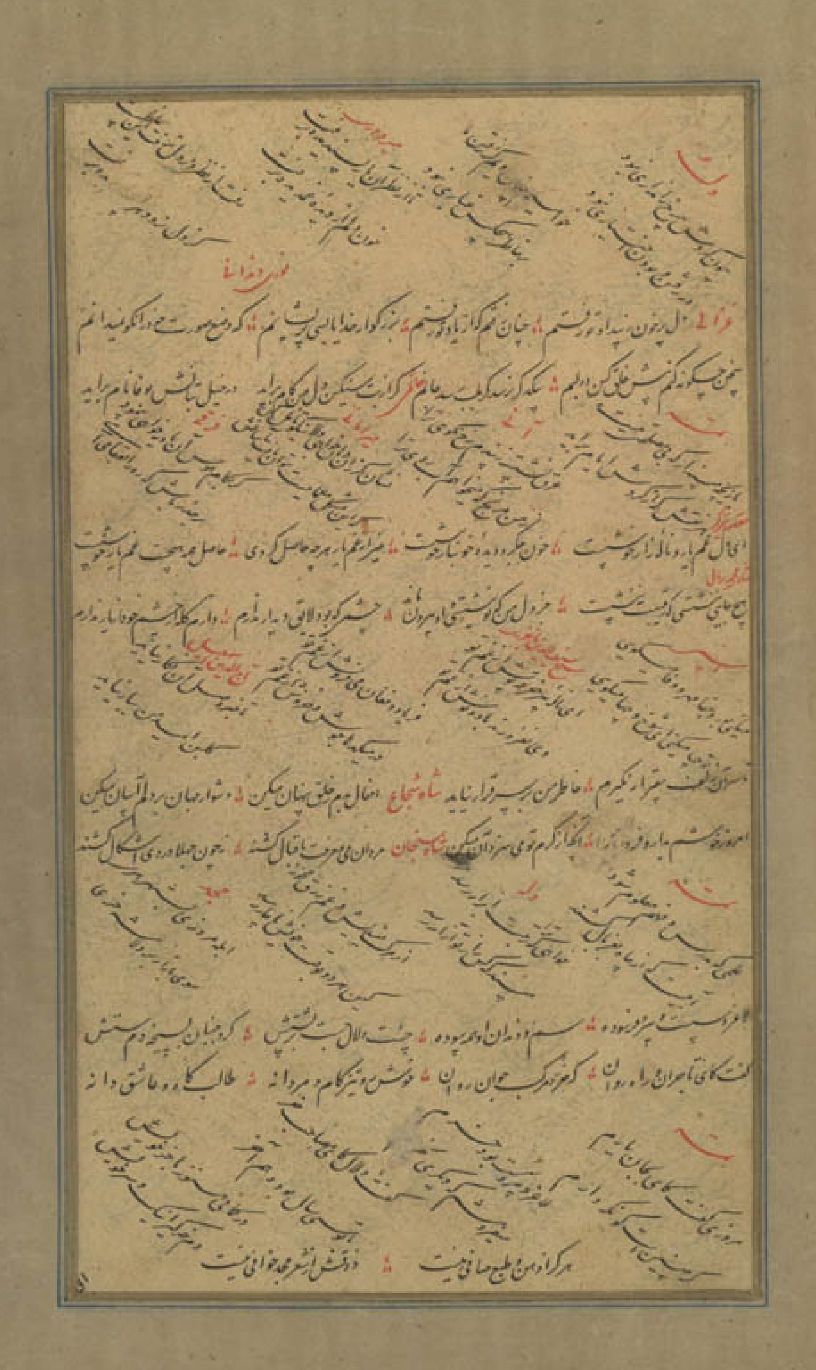


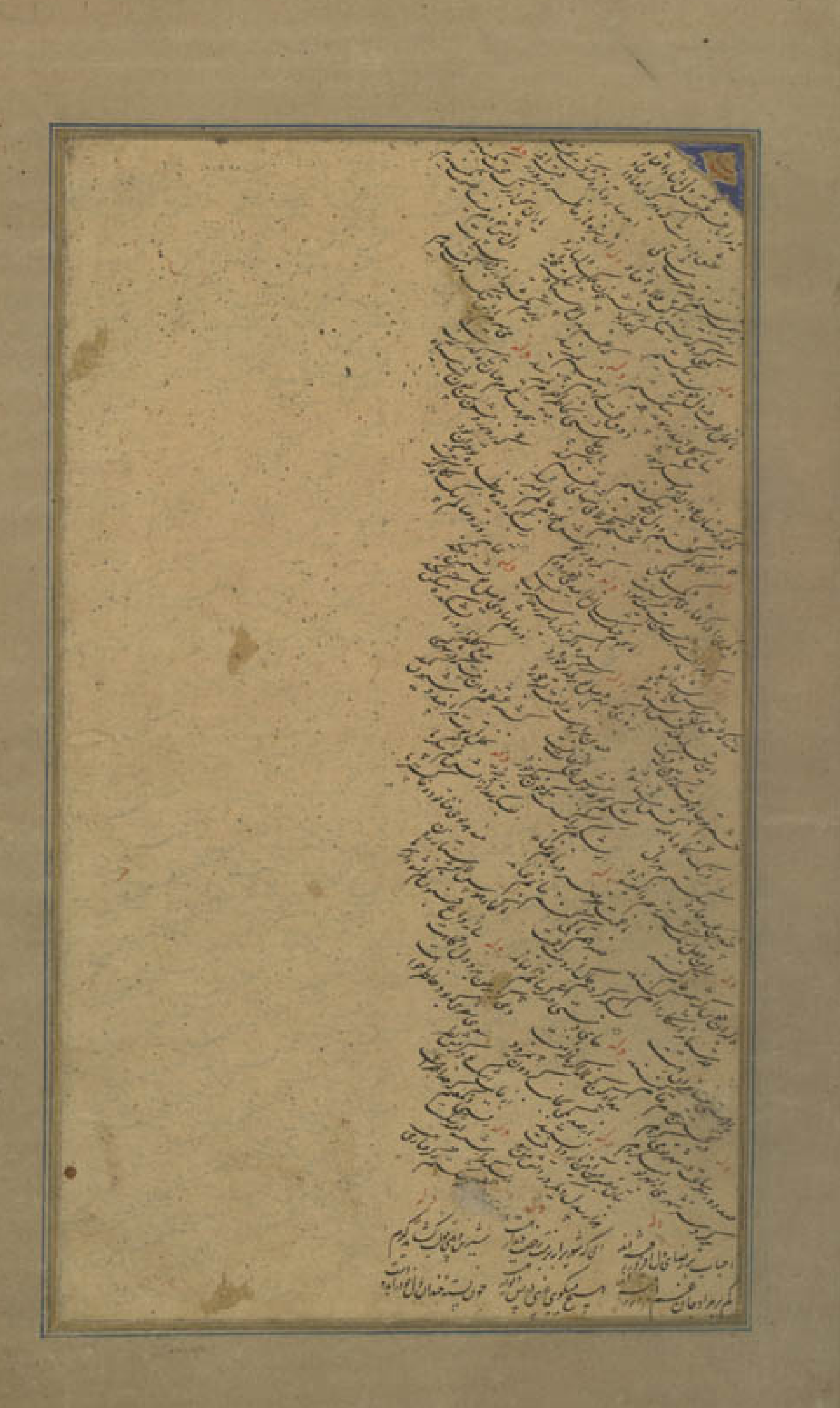


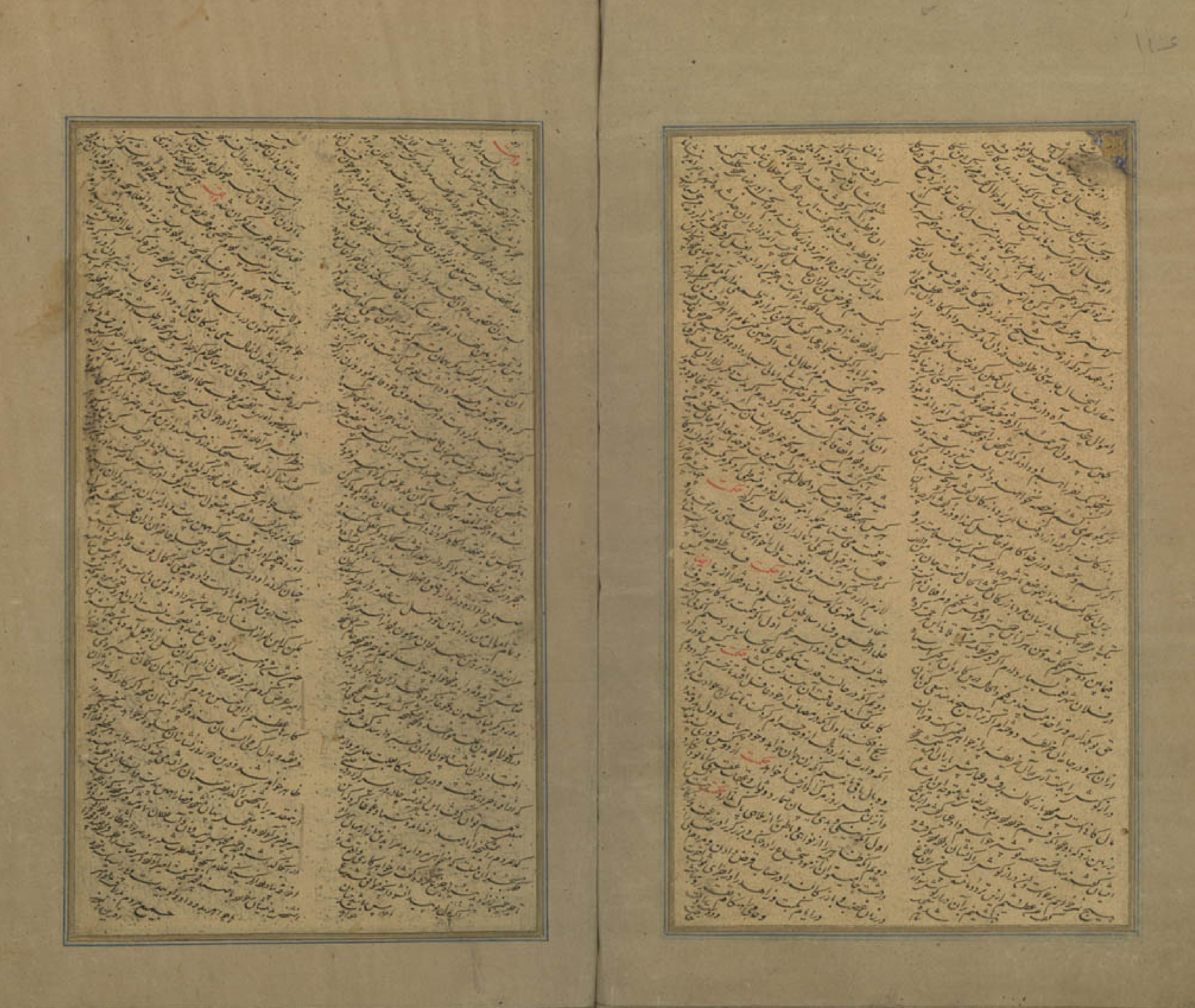








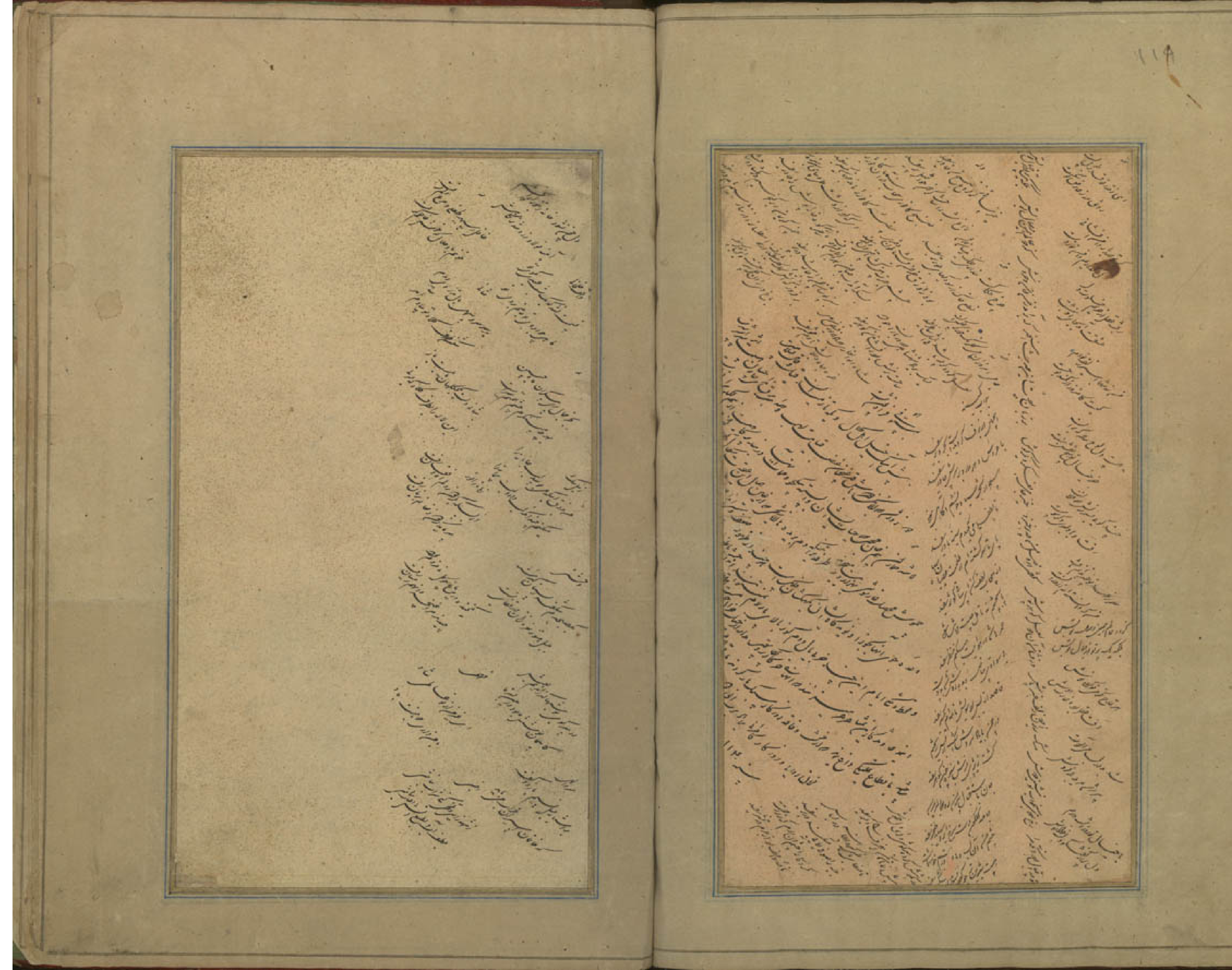












اول مائیه که عقد را بهم پیوسته ساخته معانیه و هر شخصی از وی بدل ما یتحلل ساخته دویم نامیه که عمارت ملک تن را باز کند ۞
است و تکمیل صورت با اعضا کند سیوم مولده که مواد احداث [illegible] باز بوده ۞ سعی در سیادت حال تغییر ملک
چهارم مصوره که طرح او بنای ملک کشیده ۞ و هر صورت دلکش از وی [illegible] ظهور دیده پنجم جاذبه که هر چه
۞ طبیعت باو فرماید ششم ماسکه که چون جاذبه چیزی آرد ۞ در معرض قوت نگذارد هفتم هاضمه که در ماسکه هر چه
نشاید هشتم دافعه که صاف هر چه بجگر واصل شود ۞ و در دان باهتمام ان نازل شود ۞ چون روح ملک بدن را آگاهی
انگیخت ۞ دل اشهر دل پدید نمود ۞ و از همه شهرها بزرگتر ۞ شش کس را در آن منزل ساخته ۞ و طرح اقامت انداخته
[illegible] آب را منزل مراد ساخته دویم خوف که دام امانت سیوم محبت که تحرک سلسله الفت است
[illegible] که مظهر آثار غیرت است پنجم فرح که منشاء انشراحات و سرور است ششم غم که موت جلیست
روح را شهر دل مرغوب افتاده ۞ و از همه شهرها تجارت او دل نهاده ۞ و معتر ملاطفت خود و ساخت
است و رفع فساد او پرداخت ۞ امید و فرح و محبت اگر اهل صفا بودند بصحبت خواندند ۞ عداوت و خوف
[illegible] محض جفا بودند با کمیز محنت از شهر دل براندند ۞ آن دو مفسد روزگار ۞ از دلهای کینه دار ۞ آواره جهان شدند ۞ چون [illegible]
از اشتمال کردید ۞ و اسباب عشرت کامرانی مهیا دید ۞ روزی مجلس طرح انداخت ۞ و اهل منزل را بکنه حاضر ساخت
سودا بجا شکر خود آراست ۞ خون بکبوتر گلگون تن آراست ۞ بلغم [illegible] پوششی کشیده ۞ و صفرا خلعت [illegible]
[illegible] که مجلس را [illegible] ساخته ۞ و دماغ مجلسیان [illegible] و سوسن و نسرین نرگس معطر ساخته ۞ هر
کدام را دواعی [illegible] گشت ۞ و آن منزل برنگ و بوی ایشان [illegible] گشت ۞ سودا [illegible]
[illegible] زهره شتافت ۞ خون جگر منزل ساخت ۞ بلغم [illegible] طرح اقامت انداخت [illegible]
[illegible] مشارب رسید [illegible] و اخلاط را [illegible] طغیان کشید ۞ سودا گفت [illegible] جواهر خیالم ۞ و مدرک جمیع
[illegible] صفرا گفت [illegible] انگیزی [illegible] منم که سایر [illegible] ۞ و [illegible] لشکر حیاتم ۞ خون گفت
[illegible] کام [illegible] ۞ سریع الحلول [illegible] منم که [illegible] زندگانیم ۞ و بنای وجود الحقیقت بانیم ۞ بلغم گفت [illegible]
[illegible] روشن است ۞ و وجودی که [illegible] ازینست ۞ روح از مجادله و اختلاف آن گروه ۞ و کثرت [illegible]
[illegible] پریشان گشت ۞ و از اختلاط ایشان [illegible] گشت ۞ زبان [illegible] بکشاد ۞ و داد [illegible] داد ۞ که از شما [illegible]
[illegible] گردید ۞ همه را [illegible] کرده ۞ و مخاطب بخطاب غضب کرد ۞ آنها نیز در مجادله ایستادند ۞ و [illegible]
[illegible] نشستند ۞ و [illegible] منتظر [illegible] روح [illegible] ۞ آن سه [illegible] عالم ۞ عداوت ۞ و خوف
[illegible] که ساکن [illegible] شهر دل بودند ۞ و [illegible] ترک وطن [illegible] کردند ۞ و [illegible] می بردند ۞ و [illegible]



وری باهم پیوسته [illegible] عداوت [illegible] بود و چند [illegible] سران سپاه
[illegible] و کین [illegible] حیرت و دهشت و اضطراب [illegible] غم [illegible] بود دیگران [illegible]
روح محبت و چند و هجران [illegible] واقعه خبر دادند [illegible] در حالی که خواب غفلت دیده روح [illegible]
و سر رشته تدارک گسسته بود [illegible] سپاه بر داشتند [illegible] به شهر دل رسیدند [illegible] دلاوری گشت
[illegible] اختلاط [illegible] روح [illegible] بود [illegible] هیچ کدام معاونتی نمود [illegible] آن واقعه را غیر واقع انگاشتند [illegible]
[illegible] در شهر دل [illegible] گرد و در حصار نشست [illegible] چون [illegible] روح [illegible] روح [illegible]
[illegible] روح در [illegible] گشودند [illegible] و اندیشه تدارک نمودند [illegible] فرح گفت من [illegible] حسن [illegible] دارم [illegible] اگر گویی معاونت
[illegible] گفت مرا آشنایی عشق [illegible] اگر [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] گفت مرا با عقل [illegible] و حال عقل [illegible] اگر [illegible] فرمان [illegible]
روح [illegible] عشق [illegible] عقل [illegible]
[illegible] حسن [illegible] روح [illegible] حسن [illegible] جواب آن [illegible]
[illegible] خود [illegible] که از عشق [illegible] عقل [illegible] مرا با او [illegible]
[illegible] عقل [illegible] چون حسن [illegible] فرح [illegible] روح [illegible]
[illegible] محبت [illegible] عشق [illegible] پیغام رسانید [illegible] عشق [illegible] زبان گشاد و [illegible]
روح [illegible] از عشق [illegible] حسن [illegible] جایی که حسن [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] که روح را واقعه صعب در پیش است [illegible]
[illegible] و بجای خود [illegible] امید [illegible] جمعیت آن پریشان [illegible] چون [illegible]
[illegible] عقل [illegible] از اخلاق نیکو [illegible] غم و خوف [illegible]
[illegible] عداوت [illegible]
[illegible] عداوت [illegible] احوال دل [illegible]
[illegible] خون روح و آب [illegible]
[illegible] روح [illegible] و این صورت [illegible]
[illegible] از عداوت [illegible] عداوت
[illegible]

[illegible] از [illegible] مرکب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] روح پاکی [illegible] از [illegible]
[illegible] محبت که روح [illegible] و حال [illegible] عشق [illegible] و مطالعت وصال [illegible]
[illegible] عشق [illegible] حسن [illegible] روح [illegible] حسن [illegible]
[illegible] روح [illegible] روح را محبت عشق [illegible]
[illegible] که [illegible] کرد [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] عشق [illegible] گفت [illegible]
[illegible] روح گفت ای عشق [illegible] و مطالب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اصل حکایت [illegible] روح [illegible] عشق گفت [illegible] دارم
[illegible] روح [illegible] و حقیقت این صورت [illegible]
عشق [illegible] که این روح چشم [illegible] چون روح [illegible]
[illegible] حسن [illegible] عشق [illegible] روح و میان [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] عشق گفت [illegible] این صورت [illegible]
[illegible] عقل [illegible] مبادا [illegible] مبادا که این صورت [illegible]
[illegible] روح گفت [illegible]
[illegible] عشق گفت خیال [illegible] صورت [illegible] روح [illegible] عشق [illegible]
[illegible] صورت خیال [illegible]
[illegible] گفت ای عشق [illegible]
وصال حسن [illegible] عشق گفت [illegible] روح گفت [illegible]
[illegible] چون روح [illegible] عشق [illegible] روح [illegible]
[illegible] که [illegible] معشوق [illegible] عاشق [illegible] اول [illegible] معشوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در کنار آن چشمه ٭ راهی دید عالم [illegible] ٭ [illegible]
اگرچه وجود دهانش در میان نه ٭ جز زبانش تمام و نشان نه ٭ و از آنجا به آبی رسیدند چون بشکم موصوف ٭ و در وی گردابی برابر
ناف معروف ٭ از آن هم گذشتند ٭ بصحرای رسیدند ٭ و درخت غریب پا بالایی کشیدند ٭ هر گیاهی در آن صحرا [illegible]
و غباری از جانوری بدانجا رسیده ٭ اسکندر آئینه در او جا ساخته ٭ و عاد طرح ارم در آنجا انداخته ٭ بینی فرق از دو تا
بدین سبب نامش بینی مشهور ٭ از آن جا بمنزلی رسیدند ٭ و از ساکنان آنجا شنیدند ٭ که درج لبی آنجا نامی
نبات نورسته و قوی پست ٭ [illegible] ٭ و از عهده [illegible] بر نیامدند ٭ غمان غریب از آنجا گشته ٭
بمنزلی دیگر شتافتند ٭ بقعه دیدند از سینه زیباتر ٭ قدرش [illegible] ٭ و رتبه اش الاتر ٭ اسباب لطافتش
[illegible] مطلب ٭ و در آن منزل ساقی بودند ٭ از آنجا نیز مسافت نمودند ٭ در راه زنگیان [illegible] ٭ [illegible] جفاکار
طریق محبت ایشان دور ٭ جا بجا چند بخط و خال [illegible] آن دو برگشته را اسیر ساختند ٭ و [illegible]
[illegible] بنهادند ٭ بجای [illegible] ٭ جایی دیدند نجات دلگیر ٭ و در وی صد هزار اسیر ٭ آرامگاه
لیلای بی آرام چاه زنخدانش نام ٭ مدتی در تنگ آنجا ناله و آه میکردند ٭ ناگاه رسنی یافتند ٭ مشکین گره در بر گره
چین در چین [illegible] ٭ بعضی گیسویش خواندند ٭ و بعضی زلفش گفته ٭ خود را بدان رسن بسته ٭ و از قید چاه زنخدان
[illegible] رسیدند صاف و شیرین ٭ فرح بخش [illegible] ٭ [illegible] آب خضر بهتر ٭ و نامش لب
جان پرور ٭ و درجی یافته پر در غلطان ٭ درج را دهن لقب ٭ و در او دندان ٭ اگرچه [illegible] آوردند ٭ [illegible]
[illegible] بازگم کردند ٭ از آنجا [illegible] ٭ و گلشنی [illegible] ساختند ٭ و [illegible]
[illegible] ٭ زمانی در آن [illegible] بسر بردند ٭ و از آنجا بمنزلی دیگر بردند ٭ بقعه دیدند خرم ٭ اسباب لطافتش فراهم
[illegible] دیده نو خیز ٭ نشاط بخش و فرح انگیز ٭ [illegible] ٭ و از آنجا بنظرگاهی رسیدند
[illegible] ٭ ساکنانش مردم [illegible] ٭ چشم شهلا نام آن منزل ٭ و شمشیرش غمزه قاتل ٭ و از آنجا بمنزلی رسیدند
[illegible] ٭ طاقی دیدند لطیف ٭ معبد ارباب صفا ٭ و محراب اهل [illegible] ٭ [illegible] ٭ قاب قوسین
[illegible] ٭ [illegible] ٭ نامش ابرو ٭ و از آنجا بسرحدی رسیدند دلگشا ٭ و مقامی دیدند بغایت پرصفا ٭ هر کاه
[illegible] ٭ نام مبارکش جبین ٭ ساقی در آن وادی گشتند ٭ و از آنجا بظلمتی گذشتند ٭ شبی تیره و تاریک
[illegible] ٭ و در وی صد هزار پریشان حیران مانده ٭ و پریشان نام ٭ نامش کاکل خوانده ٭ روح [illegible]
ظلمت غالب شد ٭ و سررشته تدبیر [illegible] ٭ [illegible] ظلمت مانده ٭ و [illegible] شمع
[illegible] روح گفت ای عشق [illegible] ٭ [illegible] ٭ مدتی [illegible] ٭ و [illegible]

[illegible] ٭ چون مرض این صورت [illegible] شد ٭ [illegible]
[illegible] اول [illegible] و خشک [illegible] ٭ و خود [illegible] ٭ گفت ای [illegible]
[illegible] ٭ و چون جوهر خاک [illegible] ٭ [illegible] ٭ و [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ چون [illegible] سودا [illegible] ٭ و سایر اخلاط زبون شده ٭ [illegible]
[illegible] ٭ و فساد در [illegible] ٭ [illegible] ساخت ٭ و [illegible] ٭ صحت [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ و [illegible] ٭ روح [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ پرهیز [illegible]
[illegible] ٭ و چنان [illegible] ٭ که [illegible] ٭ [illegible] قانون [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ساخت ٭ و [illegible] ٭ مرض [illegible] سودا [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ و [illegible] خون [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ و خود [illegible] ٭ عقل [illegible]
[illegible] ٭ پرهیز [illegible] ٭ [illegible] شراب ٭ [illegible]
[illegible] ٭ و [illegible] ٭ [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] ٭ مرض [illegible] شد ٭ از خون [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ چون این صحت [illegible]
[illegible] ٭ عقل [illegible] ٭ پرهیز [illegible] ٭ و [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ و [illegible] ٭ و شاه [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] بیان کرد ٭ [illegible]
[illegible] ساخت ٭ و [illegible] ٭ صحت [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ پرهیز [illegible] ٭ و طریق مخالفت [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]

ولی [illegible] در میان [illegible] خانه * اما چون [illegible] * از هجوم [illegible] * از روح [illegible] * و [illegible]
[illegible] گرفته است * سلطنت [illegible] * اگر [illegible] * صلاح و [illegible] * پس [illegible] لشکر [illegible] * و [illegible]
[illegible] داد * چون مرض [illegible] * و [illegible] * اندیشه [illegible] * [illegible] آهنگ [illegible] * مزاج [illegible] بود * با [illegible]
[illegible] بود * [illegible] * و [illegible] اخلاط [illegible] * که [illegible] مناسبت [illegible] * و مرض [illegible]
[illegible] * و این [illegible] * اخلاط از مزاج [illegible] شدند * و از [illegible]
[illegible] * و از راه [illegible] قرار کرد * [illegible] دیار [illegible] بود
[illegible] شده و [illegible] شدند * مرض [illegible] حال شده * [illegible] * و [illegible] اخلاط و [illegible]
[illegible] رسیده بود * خود را [illegible] ساند * [illegible] گردان شده * چون [illegible] مرض [illegible] رسیده
[illegible] دولت [illegible] گشت * [illegible] گشت * [illegible] خواند * و از [illegible] * چون دو
[illegible] شد * و کار [illegible] تمام شد * [illegible] * و [illegible] * تا [illegible] قوت [illegible]
[illegible] * عاقبت [illegible] ضعف [illegible] شد * و از دیار بدن [illegible] شد * روح از کمال [illegible] رسید * [illegible]
[illegible] تمام [illegible] * [illegible] جلوه محبوبی [illegible] * [illegible] محبت [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] با حسن [illegible] داشت * [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible] دل [illegible] شمع جهان [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * و از [illegible] * حسن [illegible] گفت ای [illegible] * [illegible] روح [illegible]
[illegible] * و [illegible] معرفت [illegible] * [illegible]
[illegible] * حسن گفت [illegible] عقل [illegible]
[illegible] * روح گفت [illegible] * روح [illegible] * [illegible]
[illegible] * و بدین طاقت [illegible] * [illegible] * [illegible] روح [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] حسن [illegible] * حسن [illegible] روح [illegible] * و [illegible] * حسن [illegible] دیار بدن
[illegible] * دل [illegible] * [illegible] * و خود را [illegible] روح [illegible] * روح [illegible] حسن [illegible]
[illegible] کرد * [illegible] و [illegible] و غمزه که [illegible] حسن بودند * در [illegible] گشتند * [illegible]
[illegible] * القصه روح [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] عشق بود * عشق [illegible] * [illegible] * روح رسید
[illegible] * [illegible] * و کار [illegible] * [illegible] * و [illegible]
[illegible] حسن [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] غمزه و چشم و ابرو نهاده * [illegible] * [illegible] * آب [illegible]
[illegible] خانه * و [illegible] * خال [illegible] * [illegible] بالای [illegible] داده * [illegible]
[illegible]

عشق گفت ای جاهل * [illegible] معرفت [illegible] * همه جا جلوه‌گاه حسن بود * و او در همه جا خود را نمود * [illegible] عبارت [illegible]
چه دانی که حسن چیست * اگر خواهی که او را دریابی * باید که صفای نظر یابی * خود را [illegible] بینایی برهان * و چشم را سرمه
آشنایی برهان * از آن سرمه در ملک معشوقی نیست * معدن آن دیار عاشقی است * اما شرط است که تا کسی ملک
معشوقی طی نسازد * به دیار عاشقی [illegible] * القصه از ملک معشوقی که گذشتند * و به دیار عاشقی متوجه گشتند اول
به بوستان ملامت رسیدند * و در وی گل اشتیاق * و سبزه فراق دمیده دیدند * از آنجا متوجه شهر بلا شدند * و [illegible]
آشنا شدند * و از آنجا قدم به بادیه هجر نهادند * و عنان به [illegible] شیدایی دادند * و از آنجا متوطن گوشه هجران
گشتند * گاه رفیق حیرت * و گاه ندیم حرمان گشتند * گهی ناله و زاری می‌کردند * و گاهی گریه و [illegible]
[illegible] * از [illegible] قرار و طاقت گذشتند * و در وادی [illegible] گشتند * بعد از مسافت دیار عاشقی
[illegible] انجام کار عاشقی [illegible] * روح با اتفاق عشق متوجه آنجا شدند * دیدگه دیار [illegible]
[illegible] * شهر دل ویران شده * و لشکر [illegible] پریشان شده * سودا [illegible]
جگر و دماغ را [illegible] * خون با [illegible] آمیخته * از حرارت درون بیرون گریخته * [illegible]
[illegible] گشته * [illegible] * [illegible] * و طبایع را [illegible] * ضعف [illegible]
[illegible] * روح از [illegible] اضطراب کرد * و عشق را مخاطب خطاب کرد * که ای [illegible]
[illegible] گشته [illegible] * [illegible] * والقصه [illegible] افتاده * چه [illegible]
و مرا [illegible] * [illegible] * [illegible] سرور * [illegible] در ملک [illegible]
و از آنجا [illegible] * [illegible] * و بلای [illegible] گردی
[illegible] * و باز [illegible] وطن آوردی * وطن [illegible] نهاده * و [illegible]
[illegible] * از [illegible] * چون عشق حکایت روح بشنید * و [illegible]
[illegible] گفت ای روح حکایات [illegible] * [illegible] * دل [illegible]
از حقیقت [illegible] * روح [illegible] مشاهده [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] نظر [illegible] * [illegible] * [illegible] * گفت [illegible]
این صورت نیست * [illegible] * عشق گفت ای روح * [illegible] * [illegible]
هم [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * هم عاشق [illegible] * و هم معشوق [illegible] * معرفت [illegible]
[illegible] * چون روح [illegible] آشنایی [illegible] گشته * [illegible] * [illegible]

